يا أيها الناس قد جاءكم برهان من ربكم وأنزلنا إليكم نورا مبينا

أرى ظلمات الناس من طين خوضهم | علا فما نبعت عن فضله الإسلام
فلا تعجب بما جئنا بنورنا | بدت عينين إذا اشتد الظلام

بشرى لطلبة النور أن هذا المكتوب من الإمام المغفور

اسمه مكتوب

لجة النور

إلى علماء

العرب والشام والبغداد والعراق والخراسان
ليجري أنهار الإيقان والعرفان في زروع الإيمان

وقد اتفق لطبعه في مطبع ضياء الإسلام وإشاعته من البدر في القلب
بيد الخادم الفقير محمد يامين مهتم دار الكتب للمسيح الموعود في قاديان دار الأمان

في شهر محرم الحرام ١٣٢٨ من الهجرة | بعهد خليفة المسيح نور الدين رضي | عدد الإشاعة (٢١٠٠) ثمن نسخة واحدة ٣

یہ رسالہ مطبع ضیاء الاسلام قادیان میں حکیم فضل الدین کے اہتمام سے طبع ہوا [illegible] ۱۹۱۰ء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب الارضین و السموات العلى - و سلام على عباده

همه تعریفها مر خدای را ست که پیدا کننده زمین ها و آسمانهای بلند است

الذین اصطفٰی - اما بعد فهذا مکتوب من مظهر البروزین* و

و سلام بر بندگان او که برگزیده او هستند - بعد ازین واضح باد که این نامه

وارث النبیین عبد الله الاحد ابی المحمود احمد عافاه الله و

ایست از طرف شخصی که مظهر دو بروز و وارث دو نبی یعنی عیسیٰ علیه السلام و سیدنا

ایده الی عباد الله المتقین الصالحین العالمین من العرب و

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است یعنی بنده خدای یگان ابو محمود احمد خدا ازو دفع هر

فارس و بلاد الشام و ارض الروم و غیرها من بلاد توحید

شر کند و مؤید او باشد - و آنانکه بسوی شان این نامه نوشته است بندگان خدا هستند

فیها علماء الاسلام الذین اذا جاءهم الحق و عرض علیهم المعارف

از اتقیا و صلحا و علما که ساکنان جمیع عرب و فارس و بلاد شام و زمین روم و دیگر بلاد اند

الالهیة و البشارات السماویة بسلطانها و قوتها و لمعانها اقشعرت

که در آنجا اهل علم از مسلمانان برین سیرت و خصلت یافته می شوند که چون او شانرا حق و

لقبولها قلوبهم و سجدوا الیها مطیعین مومنین - ولا یمرون

و معارف الهیه و بشارات سماویه ببرهان و قوت و درخش آنها بر ایشان پیش کرده شوند دل

---

* الحاشیه - قد جرت عادة اکثر علماء الاسلام انهم یسمّون البروز قدمًا و یقولون مثلاً ان هذا الرجل
على قدم موسى و ذالك على قدم ابراهیم - منه

عادت اکثر علماء جاری شده که ایشان نام بروز قدم نهند مثلاً می گویند که این مرد
بر قدم موسیٰ است و آن مرد بر قدم ابراهیم است - منه

علیها معرضین مستکبرین - و اذا بلغهم خبر من رجل و
شاں برائے قبول آں قوتی اختیار می کنند و سوئے آں معارف بتمامتر اطاعت و ایمان
اثر من عبد بعثه الله لتجدید الدین و تائیده تراءت
می آرند و ہمچو منکران در رو تابندگاں نمی گذرند - و چوں ایشاں را خبرے و نقلے از کسے
نضارة الفرح علی وجوههم و یبرق النور علی جباههم و حمدوا
میرسد که خدا او را برائے تجدید دین و تائید ملت مبعوث فرموده است بر چہرہ ہائے شاں تازگی
الله و شکروا له علی ما رحم ضعفاء الاسلام و قاموا مستبشرین
خوشی نمودار می گردد و بر پیشانیہائے شاں نور می دود و حمد باری بجا می آرند و شکرگذاریہا
و خرّوا ساجدین - و تری اعینهم تفیض من الدمع بما رؤا
می کنند ازینکه او تعالے بر کمزوران اسلام رحم کرد و بکمال بشاشت از جائے خود بر می خیزند
رحمة الحق و وجدوا ایام الله و بما کانوا انفدوا الاعمار منتظرین
و سجده کنندگاں بر زمین می افتند و به بینی که سیل اشک از چشم شاں رواں می گردد ازیں که
و یشدّون الرحال للقاء ذالك العبد المبعوث بعد ما عرفوا
رحمت خدا تعالے دیدند و روز ہائے خدا را یافتند و ازینکه در عین انتظار عمرہا بسر کرده بودند
الحق و یخلصون النیات و یطهرون الضمائر و یجرّدون القصد
و برائے زیارت آں بندۂ مبعوث بعد شناختن او طیاری سفر میکنند و نیتہا را خالص می کنند و اندرونہائے خود
و الهمة له و یسعون الیه و ان کان فی الصین ولا یکونون
را پاک می سازند و قصد و ہمت را از اغراض نفسانیه مبرّا کرده سوئے او می دوند
کالذی اساء الادب علی اهل الله و اذا سمع قولا منهم محدثا
اگرچه او در چین باشد و ہمچو شخصے نمی باشند که ترک ادب بہ نسبت مردان خدا می کند
فی زعمه ما صبر طرفة عین و استعجل و بلّغ ظنون السوء
و چوں ازاں طائفه برگزیدگاں سخنے می بشنود که نزد او نو پیدا است که پیش زیں
الی منتهاها و صال معادیا و سبّ و شتم و افتری و کفّر
شنیده نگفته شده تا یک چشم زدن صبر نتواند کرد و طریق شتاب کاری می ورزد و بدگمانیہا را

و آذا و اغری القوم و حضا و ما وجد سهمًا الّا رمیٰ و ما

بمرتبه انتها می رساند و دشمنانه حمله می کند و دشنام ها می دهد و افتراها می تراشد و کافر می گوید

ظفر بکید الّا اسدیٰ و قصد عِرض رجال الله و تفسهم و ما خاف

و ایذا می دهد و قوم را از بهر ایذا بر انگیزد و آتش فتنه می افروزد و هیچ تیرے نیابد که نیندازد

یومًا فیه یوخذ و یجزیٰ و صار اول المنکرین - بل یتبادرون

و بر هیچ مکرے دستش نمی رسد که آنرا نمی بافد و قصد آبرو و جان مردان خدا می کند و از روز جزا نمی ترسد

مع الله و اهله و یصبرون حتی یتجلی لهم وجه الحق

و از همه منکران سبقت می برد - پس سعیدان را این خصلت نمی باشد بلکه اوشان بخدا و مردان

فیرحمهم الله بسیرتهم هذه و لا یفوتهم خیر و لا یکونون من

خدا ادب می ورزند و صبر می کنند تا بوقتے که روئے حق بر ایشان جلوه گر شود پس بدین

المحرومین - و تلک قوم ما یعلمهم الا الله و لا اعلم اسماءهم

خصلت شان خدائے عزوجل بر ایشان رحم مے فرماید و هیچ خیرے از ایشان فوت نمی شود و

و صُوَرهم بید انی رئیت فی مبشرة اُریتها جماعةً من

از محرومان و نامرادان نمی گردند - و این قومے است که بجز خدا هیچکس ایشانرا نمی داند و من

المومنین المخلصین و الملوک العادلین الصالحین - بعضهم

نامهائے و صورتهائے ایشان را نمی دانم مگر این است که من در خوابے جماعتے را دیده ام که مومنین

من هذا الملک و بعضهم من العرب و بعضهم من فارس

مخلصین و شاهان عادل و نکوکار اند بعض ایشان از همین ملک اند و بعض از عرب و

و بعضهم من بلاد الشام و بعضهم من ارض الروم و بعضهم

بعض از شام و بعض از زمین روم و بعض از فارس و بعضے را نمی شناسم

من بلاد لا اعرفها ثم قیل لی من حضرة الغیب انّ

که از کدام بلاد اند - باز مرا از حضرت احدیت ندا آمد که اینان کسانے

هٰولاء یصدقونک و یومنون بک و یصلّون علیک و

اند که تصدیق تو خواهند کرد و بر تو ایمان خواهند آورد و بر تو درود خواهند فرستاد

يدعون لك و أعطي لك بركات حتى يتبرك الملوك

و برائے تو دعاہا خواہند کرد و ترا چنداں برکتہا خواہم داد کہ شاہان از جامہ تو برکت

بثيابك و أدخلهم في المخلصين - هذا رأيت في المنام

خواہند جست و ایشانرا در مخلصان داخل خواہم کرد - ایں آں خوابے است کہ دیدم و

و ألهمت من الله العلام ثم بعد ذالك ألقي في روعي

آں الہامے است کہ از عالم غیب یافتم و پس ازاں در دل من انداختند کہ برائے

ان اؤلف لهم كتبا و اكتب فيها كلما فتح علي من خالقي

ایں مردم چند کتب تالیف کنم و آں ابواب علوم کہ بر من مفتوح شدہ اند در آں کتب ذکر

و اعلمهم كلما علمت من الحقائق الصادقة و المعارف العالية

آں کنم و مردم را ازاں حقائق صادقہ و معارف عالیہ مطہرہ تعلیم دہم کہ مرا دادہ اند و

المطهرة و أعثر عليهم مما رزقني ربي من آيات ظاهرة

ایشانرا ازاں نشانہا اطلاع دہم کہ پروردگار من نصیب من کردہ و

و خوارق باهرة و دلائل موصلة الى علم اليقين - لعلهم

[illegible] و دلائل اند کہ موجب علم یقینی اند تا باشد کہ

[illegible] يكونون انصاري في سبيل رب العالمين -

ایشان مرا بشناسند و تا باشد کہ ایشان در راہ جناب خدا انصار من گردند - پس

فاعلموا ايها الاعزة رحمكم الله ان هذا الكتاب من

اے عزیزاں خدا بر شما رحم کند بدانید کہ ایں کتاب از جملہ آں کتابہا است

كتبي التي الفتها لهذا المقصد و اني اهديه الى سادات

کہ برائے ایں مقصود تالیف کردہ ام و ایں کتاب را بسوئے سادات عرب و

العرب و الشام و ابلغ ما علي من ربي ذي الجلال

شام بطور ہدیہ می فرستم و ہرچہ از خدا تعالیٰ بر من واجب است بجائے

و الاكرام لينال السعداء مرادهم و ليتم الحجة على المعرضين -

آرم تا سعیدان مراد خود بیابند و تا بر منکران و اعراض کنندگان حجت کامل شود -

و سئلت الله ان یجعله مبارکا لطوائف المسلمین - و
و از خدا می خواهم که برائے طوائف مسلمین این کتاب را مبارک گرداند و بعض
یجعل افئدة من الناس تهوی الیه و یجعل منه حظا
دلها را سوئے این رجوع دهد و بندگان نیکوکار را ازین بهره وافر بخشد و
کثیرا لعباده الصالحین و انه علی کل شئ قدیر و انه
او را از هرگونه قدرت است و او بسیار بخشنده و مهربان است
ارحم الراحمین - و ارجو من اصحاب القلوب و رجال البصیرة
و از صاحبان دل و مردان بصیرة امید دارم که بر من جلدی نکنند
ان لا یعجلوا علیّ کما عجل بعض سکان هذه البلاد من
ایچو مردمان این دیار که از بخل و عناد جلدی کردند چراکه بر مردان
البخل و العناد فان العجلة علی اهل الله و الذین امروا
خدا به شتاب کاری حمله کردن و مامورین حضرت احدیت را بجلدی
من حضرته لیس بخیر ولا یعقب الا ضیرا ولا یزید الا غضب
سرزنش کردن امرے خوب نیست و بجز گزند هیچ انجامش نمی باشد و
الله فی الدنیا و فی یوم الدین - ولا یری المستعجل سبل
بجز خشم پروردگار که در دنیا و آخرت باشد هیچ نتیجه اش نیست و هر که شتاب کاری سیرت اوست
الصدق و السداد ولا یعز فی هذه ولا فی المعاد و یموت
راه صدق و صواب را هرگز نمی بیند و درین جهان و در آن جهان عزت نمی یابد و
مهانا و هو من العمین - و ان لحوم الاولیاء مسمومة فما
انجام کار بموت ذلت می میرد - و گوشتهائے اولیاء خدا زهرناک هستند پس
اکلها احد بغیبتهم و سبّهم الا مات علی مکانه - وبشری للمتقین
هیچ کس گوشت شان بغیبت و دشنام نمی خورد که آخر نمی میرد و خوشخبری باد آنانرا
المتقین - و انی رتبت هذا الکتاب علی ابواب اربعة
که ازین گوشت پرهیز می کنند - و من این کتاب را بر چند باب مرتب کرده ام

يشق على طلاب و مع ذالك سلكنا مسلك الوسط ليس
تا بر طالباں گراں نگذرد و با ایں ہمہ مسلک توسط اختیار کردیم نہ ایجاز
بايجاز مخل ولا اطناب ممل - رب اجعله كتابا مباركا شافيا
مخل انداز است و نہ طول ملول کنندہ اے خدائے من ایں کتاب را کتابے
لصدور الطالبين - و نورا منورا لقلوب المتدبرين - آمين -
مبارک بگرداں چنانکہ سینہ ہا را شفا بخشد و نورے بگرداں کہ دلہا را منور کند- آمین-

الباب الاول

باب اول

في ذكر احوالي و ذكر ما الهمني ربي و ذكر وقتي و زماني

در ذکر حالات من و ذکر آنچہ الہام کرد خدا تعالیٰ بمن و ذکر وقت من

و ما اراد الله بارسالي و ذكر تفرقة الامم و الملل والنحل

و زمان من و آنچہ از بہر آں مرا فرستادہ اند و ذکر تفرقہ امت ہا و ملتہا و مذہبہا

و ضرورة حكم من الله الحكيم الوالي -

و بیان اینکہ دریں زمان ضرورت بود کہ از خدا تعالیٰ مصلحے و مجددے ظاہر شود-

يا عباد الله رحمكم الله اعلموا اني عبد من عباد الله الملهمين المامورين
اے بندگان خدا او سبحانہ بر شما رحمت کند بدانید کہ من بندہ از بندگان خدا ہستم کہ از و
بعثني ربي لاقيم الشريعة و احي الدين و اتم الحجة على المنكرين - و
بوحی او مشرف شدم و مامور شدم و او مرا مبعوث فرمودہ است تا شریعت را قائم کنم و
انا المسمى من الله باحمد مع اسماء اخرى ذكرتها في مواضعها و اسم
دین را زندہ گردانم و بر منکراں حجت را بتمام رسانم و او تعالیٰ نام من احمد نہادہ است
ابي ميرزا غلام مرتضى و ابوه ميرزا عطا محمد و ميرزا عطا محمد ابن ميرزا
و بدیگر نامہا ہم موسوم کردہ کہ در جائے خود مذکور اند و نام پدر من میرزا غلام مرتضیٰ و

گل محمد و میرزا گل محمد ابن میرزا فیض محمد و میرزا فیض محمد
نام پدر پدر من میرزا عطا محمد است و اوشان پسر میرزا گل محمد و میرزا گل محمد پسر میرزا
ابن میرزا محمد قائم و میرزا محمد قائم ابن میرزا محمد اسلم و میرزا
فیاض محمد و مرزا فیض محمد پسر مرزا محمد قائم و مرزا محمد قائم پسر مرزا محمد اسلم و
محمد اسلم ابن میرزا محمد دلاور و میرزا محمد دلاور ابن میرزا
مرزا محمد اسلم پسر مرزا محمد دلاور و مرزا محمد دلاور پسر مرزا اله دین و
اله دین و میرزا اله دین ابن میرزا جعفر بیك و میرزا جعفر بیك
مرزا اله دین پسر مرزا جعفر بیگ و مرزا جعفر بیگ پسر مرزا
ابن میرزا محمد بیك و میرزا محمد بیك ابن میرزا عبد الباقی
محمد بیگ و محمد بیگ پسر مرزا عبد الباقی - و مرزا عبد الباقی پسر
و میرزا عبد الباقی ابن میرزا محمد سلطان و
و مرزا محمد سلطان پسر مرزا عبد الہادی بیگ
میرزا محمد سلطان ابن میرزا عبد الهادی بیك - و بعد
و بعد ازاں مرا علمے نیست کہ در طبقہ برتر ازیں نامہاے بزرگان من بودند
هذا لا اعلم اسماء آبائی المتقدمین - ولکنی قرئت فی بعض
لیکن من در بعض کتابہائے کہ در آنہا ذکر بزرگان من بود خواندہ ام کہ ایشاں
کتب فیها تذکرة آبائی انهم کانوا من سمرقند وکانوا من بیت
بلحاظ اصل و منبع خود از سمرقند بودہ اند و از خاندان سلطنت و امارت
السلطنة و الامارة ثم صبت علیهم المصائب نظعنوا عن بلدة
بودند باز بر ایشاں مصیبتہا نازل شدہ پس کوچ کردند از زمین خانہ خود
دارهم و الفهم وجارهم - حتی وصلوا الی هذه الدیار و اناخوا
و از دوستان خود و ہمسایان خود تا اینکہ دریں ملک رسیدند و دریں مرکبہائے
بها مطایا التسیار - مع رفقة من خدمهم و اخوانهم و احبابهم
سیر خود را بخوابانیدند و ایں سفر اوشاں بود بچند ہم سفراں از خادمان خود و برادراں

و اعوانهم ثم قصدوا ان يعتمروا ملك الهند بابر - و يسئلوا منه
خود و دوستداران خود و مددگاران خود باز قصد کردند که زیارت کنند بادشاه
ان يدخلهم فی اکابر - فوجدوا ما قصدوا من فضل الله الرحیم -
هند بابر را و ازو بخواهند که در سلسله اکابر مصاحبین خود اوشان را داخل کند بس برحمت
و انتظموا فی امراء هذا الملك الكريم - ثم بدء لهم ان يتخذوا
خواستند بفضل خدا تعالے یافتند و در سلک امرا آں بادشاه منسلک شدند - باز در دل
وطنهم هذه الديار - و أعطوا قرى كثيرة من السلطنة المغلية
ایشاں آمد که ہمیں ملک را وطن خود بگردانند و از سلطنت مغلیه دیہات و املاک بسیار
و الاملاك و العقار - و نسوا ايام الغربة و الهموم و الافكار -
یافتند - و ایام غربت را و نیز ہمه ہم و غم را فراموش کردند - و اوشاں
و بينا هم فی ذالك اذ تقلبت امور السلطنة المغلية و ظهر
دریں حالت بودند که سلطنت مغلیه زیر و زبر شد و در سرحدہا
الفساد فی الثغور و ما قدر الدولة ان تحامی عن الرعايا تطاول
فساد پدید آمد و دولت مغلیه را طاقت نماند که رعایا را از تطاول
المفسدين و الخلسة - و كثر سفك الدماء و بتك الرقاب و نهب
وا رہانند و کثرت خوں ریزیہا و گردن زدن و غارت مال و ہتک
الاموال و هتك الحجاب و استصعب الانتظام و زادت الكروب
پرده پدید آمد - و انتظام مشکل شد و بیقراریہا زیادت گرفت
و الآلام فتركت الدولة المغلية هذا القدر من المملكة - وخلص
پس ناچار دولت مغلیه ایں قدر ملک را بگذاشت - و گردنہا
اعناق امراء هذه الديار من ربقة الاطاعة - و صاروا كطوائف
امیراں ایں دیار از رسن اطاعت خلاص شدند و اوشاں ہمچو طوائف
الملوك غير تابعين لاحد من دول و المختارين فی الحكومة فقط
الملوک شدند و ہیچ دولت را تابع نبودند و حکومت با اختیار سے داشتند

تلك الایام رجعت الینا دولتنا المفقودة الی ایام وکنا نرمی عن
پس دریں ایام دولت مفقوده ما رجوع کرد و ما از کمال شادی نشانه فرحت را
قوس المراح الی غرض الافراح بامن و سلام و عشنا عیشة
می زدیم و به امن و سلامتی و به زندگی سرور و خوشی بسر می
السرور و الراحة و لبثنا علی ذالك الی مدة اراد الله ذو الجلال
بردیم و ما بریں حالت تا بوقتے قائم بماندیم که خدائے ذو الجلال
و العزة ثم طلع نجم اقبال مشرکی الهند الذین سمّوا بالخالصة
بخواست باز ستاره اقبال مشرکین هند یعنی قوم سکھا طلوع کرد - پس در آں
نعصفت بنا ریح الحوادث فی تلك الایام - و قلع ما خیمنا
روزها تند هوائے حوادث بر ما وزید و آں همه خیمه ها که ما زده
بصراصر جور هذه الاقوام - و صار الامن محرما کبیت حرام
بودیم بباد های سخت ایں قومها از جا بر کنده شد و امن بر ما چناں حرام
البیت الحرام - و نبذنا علقنا و علاقتنا بالاضطرار - و خلصها
شد که تسکار خانه کعبه و بمجبوری همه علاقه های ملکیت و حکومت خود را
الخالصة بقدر الله القهار - فزم آباء نا انوف نفوسهم بزمام الاصطبار -
بگذاشتیم و سکهاں آں همه ملکیت های ما را بحکم قادر قهار از ما ربودند - پس پدران
و ما کادوا یعجزون من المشرکین فی حروبهم و لکن
شتر ماده نفس های خود را زمام صبر در دهن کشیدند و بزرگان ما چنیں نبودند که
القدر اعجزهم و کان فی ذالك عبرة لاولی الابصار - و کذالك
در جنگها از مشرکان مغلوب شوند لیکن اراده الهی اوشانرا عاجز کرد و دریں
صبّت علی آباءنا المصائب و تواترت النوائب حتی انتهی الامر
دانشمنداں را سبق عبرت باید گرفت - و همچنیں بر پدراں ما مصیبت ها ریختند و
الی انهم عطّلوا من امادتهم و سیاستهم و اخرجوا من دار ریاستهم
حادثه ها پے در پے آمدند تا آنکه کار بجائے رسید که اوشانرا از فرماں فرمائی و ریاست

فلبثوا فی دار غربتہم الی مدة نحو ستین اعوام حتی۔ اذا ماتت
داری معطل کردند و از دار ریاست خود اخراج کرده شدند پس در جائے بے
الاعداء الذین وقعت بہم محاربات و جھل الناس حقیقة الواقع
وطنی قریباً شصت سال عمر بسر کردند تا بوقتیکہ آں مردم بمردند کہ با اوشاں
رجعوا الی الوطن متوارین مستورین بما کانت الخالصة قوماً ظالمین
جنگ ہا کرده بودند و مردم آں واقعات را فراموش کردند آنگاه سوئے وطن
جاھلین یسفکون الدماء علی ادنی عثار۔ و لم یکن امن من ایدیھم
خود مراجعت کردند و پوشیده برآمدند چراکہ قوم سکھاں قومے ظالم و جاہل بود
لا فی لیل ولا فی نہار و اذا انقضی عہد دولة الخالصة وجاء
بر ادنے لغزشے خوں مے کردند و از دست ایشاں امن نبود نہ در شب
عہد الدولة الانکلزیة نُجّینا من تلک المصیبة و لم یبق الا
و نہ در روز و چوں عہد دولت خالصہ منقضی شده حکومت انگریزی شد
قصص من تلک الفئة الظالمة و حُفظت بہذه الدولة العادلة
ما ازیں ہمہ مصیبتہا رستگار شدیم و ازاں گروه ظالماں صرف داستانہا بماندند
اعراضنا و دماءنا و اموالنا و نسینا کل ما جری علینا فی الایام
و بایں دولت عدل پسند آبروہائے ما و خونہائے ما و مالہائے ما محفوظ شدند
الخالیہ۔ و لا شک ان ھذه الدولة مبارکة لمسلمی ھذه الدیار
و ہرچہ بر ما در عہد سکھاں گذشتہ بود ہمہ فراموش کردیم و ہیچ شک نیست کہ
و قد اعطت کل دیانة و ملة حریة تامة من غیر الاکراه
ایں دولت برطانیہ برائے مسلماناں مبارک است و ہر مذہب را کامل
و الاجبار۔ فنشکر اللہ و نشکر ھذه الدولة فانا نقلنا بہ الی
آزادی بخشیده است و ہیچ اکراه و جبر نمی کند پس شکر خدا بجا می آریم و شکر ایں
الجنة من النار۔ بید ان القسوس قد انتبذوا الحق ظہریا۔ و
دولت می کنیم کہ بذریعہ او از آتش بباغ و بستاں نقل کردیم۔ آرے ایں ست کہ

لم یاتوا فیما دوّنوہ الا امرا فریاً - و قد جمعت ھممھم علی اعدام

پادریاں حق را پس پشت انداختہ اند و ہرچہ نوشتہ اند بجز افترا دراں ہیچ چیزے

الاسلام - و قلع آثار سیدنا خیر الانام - یدعون الناس الی اللظی

نیست و ہمتہائے پادریاں بہ معدوم کردن اسلام مجتمع است و می خواہند

و الدرک - ناصبین شرک الشرک - و یقولون ان المسیح ابن

کہ نشانہائے سیدما بہترین خلق معدوم کنند - مردم را سوئے آتش سوزاں می خوانند

مریم جمع فی نفسہ سِرّ الناسوت و اللاھوت[1] وان ھم الا عباد

و دام شرک گستردہ اند و می گویند کہ مسیح ابن مریم جمع کردہ است در نفس خود

الطاغوت - و الذین قبلوا دینھم من اھل الاسلام و ارتدوا من

راز ناسوت و لاہوت را و ایشانرا بہ مسیح چہ کار ایشاں پرستش طاغوت می کنند

مِلّة سیدنا خیر الانام - فھم یُوجدون فی ھذہ البلاد فی زھاء ثمانین

و آنانکہ از اہل اسلام دین اوشانرا قبول کردند و دین نبی صلی اللہ علیہ وسلم بگذاشتند

الفًا او یزیدون و ھم یسبّون نبیّنا صلی اللہ علیہ و سلم و

اوشاں دریں بلاد قریب ہشتاد ہزار یا ازیں زیادہ یافتہ می شوند و اوشاں نبی صلی

یشتمون - و یکیدون ما یکیدون - و یریدون ان یھدّوا برج

اللہ علیہ وسلم را دشنامہا می دہند و از انواع اقسام فریب ہا می کنند و می خواہند

الاسلام و یھدموہ - و یتسلّقوا فیہ مفسدین و یسلموہ - و ان

کہ برج اسلام را منہدم کنند و برائے استیصال اندرون ایں برج بیایند و مسلمانانرا

القسوس قد خرجوا عن العد و الاحصا - و یلنوا عدید الحصی - وما

ازاں برج بیروں کنند و پادریاں از عدد و شمار خارج شدہ اند و در مقدار ہمچو سنگریزہا

بقی من بلدة ولا قریة الا ضُربت خیامھم فیھا - ما وجدوا کیدًا الا استعملوہ

شدند و ہیچ شہرے ودہے باقی نماند کہ دراں خیمہ ہائے ایں مردم نباشد ہیچ فریبے نیافتند

و ما مکرًا الا اظھروہ و استعرت حربھم و کثر طعنھم و ضربھم و

کہ استعمالش نکردند و ہیچ مکرے ندیدند کہ ظاہر نہ کردند و جنگ شاں گرم شد و ضرب

[1] قد اصرّوا علی انہ صلب المسیح و نجّا المومنین بہ ھذا الذبیح وقالوا ان اللہ لما اراد ان ینجی الناس من جھنم

بریں اصرار کردند کہ مسیح مصلوب شد و ایمانداران را ازیں ذبیح شوندہ بہ صلیب یافتن خود نجات داد و می گویند کہ چوں خدا تعالیٰ

انزل ابنہ وکلمتہ وتجسّد الالھوت ونالہ الناسوت وصُلب ولُعن ودخل جھنم ابن اللہ ولبث فیھا الی ثلثة ایام و وزرا

خواست کہ مردم را از جہنم نجات دہد پس پسر خود و کلمہ خود را نازل کرد و الوہیت مجسم گشت و بشریت جامہ خدائی پوشید و پسر خدا در جہنم داخل شد و آنجا تا سہ

اردوا مکائد لم یُر مثلها فی الاوّلین و لم یوجد نظیرها فی العالمین

و طعن شان بکمال رسید و آن مکرہا نمودند کہ مثل آن در اولین و آخرین یافتہ نمی شود - و خدا

و رئی اللہ ان المسلمین لا یستطیعون ان یبارزوا احزابهم و رئی انهم

تعالیٰ دید کہ مسلمانان تاب مقابلہ ایشان نمی توانند آورد و دید کہ مسلمانان

ضعفا اصابهم فرتّب فضلاً من عنده فی مقابلة هذه الافواج

کمزور ہستند پس بمقابلہ این فوجہائے زمینی محض بہ فضل خود فوجے بر آسمان

الارضیة افواجا فی السماء - و انزل مسیحه الموعود لیکسر صلیب

طیار کرد - و مسیح موعود خود را از آسمان بر زمین فرود آورد تا صلیب

الاعداء - و ان هذ الکسر لیس بسیف و لا سنان کما زعمه فریق

دشمنان را بشکند - و این کسر صلیب بہ سیف و سنان نیست چنانکہ زعم

من عُمیان - بل الکسر کله بدلیل و برهان - و آیات من السماء

بعض کوران است بلکہ تمام اقسام شکستن بدلیل و برہان و نشان و حجتہا

و سلطان - و لا یستعمل سبب من اسباب الارض و لا یوخذ

باشد کہ بر دلہا تسلط کنند و ہیچ سببے از اسباب زمین استعمال نخواہد شد و نہ ہیچ

سلاح من اسلحة هذ العالم و ینزل الحق لیُعدم الباطل بسلاح

سلاح از اسلحہ این عالم گرفتہ شود و حق نازل خواہد شد تا باطل را بآن

لا یراه الخلق و کان هذا مقدراً من بدو الزمان - و مکتوباً فی

سلاح معدوم کند کہ خلق آنرا نمی بیند و از ابتدا ہمین مقدر بود و در کتب

کتب النبیین و من خالفه فقد عصا وصایا المرسلین - و لا

پیغمبران مکتوب بود و ہر کہ مخالفت کند پس او وصیتہائے رسولانرا مخالفت کردہ است

یاتی المسیح محاربا بالاسنة و السهام و المرهفات - ثم یاتی

و مسیح درین حالت ہرگز نیاید کہ با نیزہ ہا و تیرہا و تیغ ہا جنگ کنندہ باشد آرے

بعجائب الخوارق و الآیات - و من علاماته ان تسمعوا عند وقت

بعجائب خوارق و نشانہا آمدن او ضروری است و از علامات او این است کہ

حاشیہ - قد جاء فی الاحادیث ان المسیح الموعود یکسر الصلیب و یُری فی کسره الاعاجیب فھمنی ربی ان کسر الصلیب لیس بالمحاربات بل یضع الحرب کلها و یکسر ما بنی علی الصلیب بالآیات - منہ

در احادیث آمدہ است کہ مسیح موعود صلیب را خواہد شکست و در شکستن آن عجائب اظہار خواہد نمود و خدا تعالیٰ مرا فہمانیدہ است کہ شکستن مسیح بجنگ نخواہد بود بلکہ او خاتمہ جنگ خواہد کرد و قریب باشد کہ در دنیا ہیچ جنگ نماند و عقائد صلیب را بنشان شکست خواہد داد

بجميعه اخبار المحاربات - ثم تسكت الدول كلها و يميلون الى المصالحات - و لا تبقى حرب

شما نزد آمدن او خبر ہائے جنگ را خواہید شنید - باز ہمہ دولت ہا خاموش خواہند شد و سوئے مصالحات باہمی رغبت

في الارض و لا غلبة الفتن والبدعات - و تميل النفوس الى التقوى بعد كثرة المعاصي و ظلمة شديدة

خواہند کرد و ہیچ جنگے در زمین نخواہد ماند و نہ فتنہ ہا و بدعات را غلبہ بماند - و نفوس انسانی بعد کثرت معاصی و تاریکی شدید بر زمین و میل بسوئے

على وجه الارض و ميل النفوس الى السيئات - و انكم ترون اليوم كيف تراءت عساكر الاهواء و ظهرت رايات

بدی ہا سوئے پرہیزگاری میل خواہد نمود و امروز شما می بینید کہ چگونہ لشکرہائے ہوا ہا ظاہر شدہ اند - و علم ہائے فساد بظہور

الفساد - و تجلى على القلوب سرير ابليس - و اشاع اهله المكر و

آمدہ اند و بر دلہا تخت ابلیس متجلی شدہ است - و اہل او مکر و

التلبيس - و نعرت كوساته - و صاحت من كل طرف بوقاته -

تلبیس را شایع کردہ اند و آواز طبلہائے شیطان بلند شدہ و بوق او از

و جالت خيوله - و سالت سيوله - و ترون بحور الفتن متموجة

ہر طرف شور افگندہ و اسپ ہائے او در جولان اند و سیل ہائے روان ہستند و می بینید

و آفات الارض في ظهورها متوالية - و كثرت احزاب الفاسقين -

کہ دریاہائے فتنہ در موج اند و آفتہائے زمین در ظہور خود پے در پے ہستند و گروہ ہای فاسقان

و قلت جماعة المتقين - و الذين قالوا انا نحن على دين الله الاسلام

بسیار شدہ اند و جماعت پرہیزگاران کم شدہ است و آنانکہ می گویند کہ ما مسلمانان ہستیم

ماتت قلوب اكثرهم بسم الاجترام فما بقي في ايديهم الا اسم الدين و صاروا كالانعام - و استبدلوا

بیرا میدہ ای اکثر او شان را زہر ارتکاب جرایم پس در کف ہائے شان بجز نام دین چیزی نماندہ و چو چارپایان شدہ اند - و بعوض

الخبيثات بالذي هو من الطيبات - و غشوا طبائعهم بغواشي الظلمات -

چیز ہائے پاک چیزہائے پلید را گرفتہ اند یعنی پاک از دست دادہ و ناپاک را در بدل

و اعرضوا عن ذكر الله بتوجههم الى العالم السفلي و الشهوات - فلما

او گرفتہ و طبیعتہائے خود را در پردہ ہائے تاریکی پوشانیدہ اند و ازیں کہ توجہ شان بعالم سفلی

اعرضوا عن جناب الحق ركدت نفوسهم و انجذبت قريحتهم الى

و شہوات شدہ است - از ذکر الہی اعراض کردہ اند پس ہر گاہ کہ از جناب باری اعراض کردند

الزخارف الدنیویة و المقتنیات المادیة لمناسبتهم بالخبیثات۔ و اشتد
نفسہاۓ شاں از ترقی باز ماندند و محبت شاں بسوۓ اشیاء مادیہ منجذب شد
حرصهم و نهمتهم و شغفهم بها و القاهم شحّ نفوسهم فی السیئات۔
چراکہ او شانرا باچیز ہاۓ خبیث مناسبت بود و حرص و آز و رغبت شاں
و تمایلوا علی الدنیا و زخارفها الفانیات - و کلما استکثروا فیها و ازداد
سوۓ آں خبیثات بدرجہ نہایت رسید و شدت مرض نفسہاۓ شاں ایشانرا دریدیہا
حرصهم علیها و شحهم بها رجعوا خائبین غیر فائزین الی المرادات۔
انداخت دبر دنیا و زینتہاۓ فانیہ دنیا سرنگون شدند و چندانکہ در دنیا زیادت طلب کردند وحرص
و ما کانت عاقبة امرهم الا الضنک فی المعیشة - وانتیاب الاذیٰ علی المهجه - و ما
وطمع در آں زیادت کردہماں ایشانرا نامرادیہا و ناکامی ہا پیش آمد و انجام کار شاں تنگی رزق وبرجہا
نفعهم کذبهم وکیدهم و ضغنهم لدنیاهم - و استاصل الله الراحة من قلوبهم و
درود وردیدا زور ربود و دروغ ایشاں و مکر ایشاں و فریاد و بانگ ایشاں براۓ دنیاۓ ایشاں ہیچ نفعی
ازال اضطجاع الامن من جنوبهم و ترکهم فی انواع الغمّ و التشوشات
ایشاں را نہ بخشید و خدا تعالے از دل اوشاں آرام را برکند وخفتن امن از پہلوہاۓ شاں دور کرد
مع التغافل من الدین و الضلالات - و ما بقی لهم ذوق فی المناجات
وایشاں را درگوناگون غم و تشویشات با وجود تغافل در امر دین وگمراہی ہا بگذاشت نہ ایشانرا در دعاہا
ولا تلذذ فی العبادات - فحاصل الکلام ان الناس فی زماننا هذا قد انقسموا
ذوق ماند و نہ در پرستش لذتے ماندہ - پس حاصل کلام این است کہ مردم در زمانہ منقسم بدو قسم اند و ہر قسمے
الی قسمین - ولحق کل قسم مرض بقدر رب الکونین - فالقسم الاول قوم النصاریٰ
بمشیت خدا تعالے مرضے لاحق گردیدہ - پس قسم اول قوم نصاریٰ است و مے بینی کہ ایشاں از براۓ
وترٰهم للدنیا کالسکاریٰ وفی عبادة المخلوق کالاسارىٰ والقسم الثانی ...
دنیا ہمچو کسے ہستند کہ شراب خوردہ باشد و در پرستش مخلوق ہمچو قیدیاں ہستند قسم دوم آں مردماں ہستند کہ مے گویند
المسلمون الذین یقولون انا نحن مومنون و ما بقی فی اکثرهم
کہ ما مسلماں ہستیم و در اکثر اوشاں شیرینی ایمان نماندہ و نہ از علم قرآن

حلاوة الدين و الايمان ولا علم كتاب الله القرآن و بعدوا من
شریعت چیزے باقی مانده و ایشان از عملهائے نیکی و کارہائے رشد و صلاح دور
اعمال البرّ و افعال الرشد و الصلاح - و انتقلوا من سبل الفلاح
افتاده اند و از راه ہائے نجات سوئے طریقہ ہائے تباہی منتقل شده اند و اخگر
الى طرق الطلاح - و عاد جمرهم رماداً - و صلاحهم فساداً و
شان خاکستر شده و نیکی شان بفساد مبدل گشته - و سوئے دنیائے
ركنوا الى الدنيا الدنية - و ركدوا بعد جريهم فى اماكن الغير لارضاء
ناچیز میل کرده اند و بعد زاں که در مکانہائے غیر از بہر رضامندی باری
حضرة العزة - و تركوا سيراً ابراهيمية - واتبعوا سبلاً جهيمية - و
تعالے رواں بودند ازاں ہمہ نیکی ہا باز ماندند و سیرتہائے ابراہیمی را بگذاشتند و سیرتہائے
صاروا لابليس كالمقرنين فى الاصفاد - و المقودين فى الانقياد - خربوا
جہنمی اختیار کردند و مر شیطان را اسیراں شدند که در بندہائے مضبوط بتمامتر تشدد بسته
بايديهم مساجد الله لترك الصلوة و لم يبق فى اعينهم جاه الاذان
و در قیدہا کشیده شده اند مسجدہائے خدا تعالے را از جہت ترک صلوة بدستہائے خود
وعزة الدعاة لما سمعوا صوت المؤذنين ثم ما حفدوا الى المساجد العباد ان يكذبون و لا
خراب کرده اند و عزت بانگ نماز و عزت خوانندگان نماز در چشم شان ہیچ نمانده چراکه بانگ را شنیدند باز
يخافون - و يخانون ولا يتقون - و يقربون حرمات الله ولا يجتنبون
برائے نماز نه شتافتند - دروغ می گویند و نمی ترسند و خیانتہا می کنند و تقویٰ نمی ورزند
و يفسقون ولا ينتهون - مُلئت بطونهم من الحرام - والسنتهم لوثت باكاذيب الكلام -
و محرمات خدا را ارتکاب می ورزند و پرہیز نمی کنند و بدکاری ہا می کنند و باز نمی آیند
وتزنى اعينهم ولا يخشون قهر الله العلام - وقد صاروا اعواناً لاهل الكفر بسوء
شکمہائے شان از حرام پر ہستند و زبانہائے شان بدروغ آلوده و چشمہائے ایشان زنا می
اعمالهم - و ارضوا الشيطان بضلالهم - رُفعت من بينهم الامانة
کنند و ایشان از خدائے داننده نمی ترسند - و بباعث بدکاریہائے خود اہل کفر را مددگار گردیده اند و بگمراہی خود

وضاعت الديانة - وما بقي من معصية الا ارتكبوها - وما من

شیطان را راضی کرده در ایشاں نہ امانت ماندہ نہ دیانت و ہیچ گناہے باقی نماندہ کہ ارتکاب آں

جريمة الا ركبوها - وتركوا القرآن وما دعا اليه - وتبعوا الشيطان

نکردند و ہیچ جرمے نبودہ کہ بعمل نیاوردند و قرآن و وصایائے اورا ترک کردند و شیطان و

وما اغرى عليه - وصاروا كاليهود قردة خاسئين بعد ما كانوا

ترغیبات اورا پیرو شدند و ہمچو یہوداں بوزنہ ہائے راندہ و از حق دور گشتہ شدند بعد ازانکہ

اسودا عادين - فلاجل ذالك ذاقوا الذلة بعد العزة - وضربت

ہمچو شیراں بودند - پس از ایں سبب ذلت را بعد از عزت چشیدند - و ناداریہا

عليهم المسكنة بعد ايام الدولة - و ذالك جزاء قلوب مقفلة -

بر ایشاں زدند بعد ازانکہ صاحب دولت بودند و ایں پاداش آں دلہاست کہ بر ایشاں

و اثام صدور مغلقة من رب العالمين - ياحسرة على هولاء

قفل زدہ اند و سزائے آں سینہ ہاست کہ درہائے شاں بستہ اند - اے حسرۃ بریں

المسلمين - انهم تركوا الدين لدنياهم - وآثروا هذه الدار على عقباهم -

مسلماناں کہ ایشاں دین را از بہر دنیا ترک کردہ اند و ایں خانہ را بر عقبی اختیار کردند

واحبوا الفساد - وعادوا الصدق والسداد - ونسوا نموذج قوم فنتحوا بالشهادة بكمال

فساد را دوست داشتند - و راستی و درستی را دشمن گرفتند - و نمونہ کسانے را فراموش کردند کہ بکمال

الانقياد - وذبحوا نفوسهم بالمحبة والوداد - الذين سقوا بستان الملة بدماءهم - وهدموا

اطاعت شربت شہادت چشیدند و جانہائے خود را از محبت و وداد ذبح کردند - آنانکہ باغ ملت را بخونہائے

بنيان وجودهم لارضاء ربهم - والذين تلطخوا بادناس الدنيا ورجزها وقذرها - اولئك

خود آب دادند - و بنیاد وجود خود را برائے خوشنودی بانی خود مسمار کردند - و آنانکہ بآلایشہائے دنیا و ریمہا و گرآں و پلیدیہا

قوم كثروا في هذا الزمان - وانهم فقدوا تقواهم واغضبوا مولاهم بانواع العصيان - وترى

آں آلودہ شدہ اند - ایں مردم دریں زمانہ بکثرت اند و ایشاں تقوی را گم کردہ ازانکہ آقائے خود را بانواع گناہ خشمگیں کردند و بسیار کس از ایشاں

كثيرا منهم شغفهم حب الاموال والاملاك والنساء والقي قلوبهم لوعة الفضة والعقيان -

بینی کہ محبت مال و املاک و زناں در دل ایشاں فرو رفتہ است و دل ایشاں را عشق سیم و زر سوختہ کردہ -

و دسّوا نفوسهم بهمومها بعد ما جلّت مطلعها نور الاسلام
و نفسهائے خود را بغم دنیا در خاک پنہاں کردند بعد زانکہ نور اسلام و
و الایمان و اذا رؤا بعض امور دنیاہم غیر المنتظم، اخذهم
ایمان مطلع آنہا را روشن کردہ بود و اگر بعض امور دنیائے خود را
الضجر بالكظم ولا يبالون دينهم و لو يُهدّ اركانه و تهدم
غیر منتظم بیابند چنداں بے قراری ایشاں را بگیرد کہ بر آمدن نفس مشکل
جدرانه و يكرهون ان يظهروا على ابدانهم شعار الاسلام-
گردد و پروائے دین ہیچ ندارند اگرچہ کرانہائے آں شکستہ شوند و دیوارہائے آں منہدم گردند
و يحبّون ان يلبسوا لباس اهل الكفر و عبدة الاصنام۔ تركوا
و کراہت می کنند کہ بر بدنہائے خود لباس اسلام ظاہر کنند و دوست می دارند کہ
فريضة الصّلوة و صيام رمضان- ولا يحضرون المساجد و
لباس اہل کفر و بت پرستاں بپوشند - فریضہ نماز و روزہ ہائے رمضان ترک کردہ
ان سمعوا الاذان - بل يكره اكثرذي مخيّلة ان يبرزوا للتعييد- و
اند - و بمسجدہا نمی روند اگرچہ بانگ نماز بشنوند بلکہ اکثر متکبّراں کراہت میکنند کہ برائے نماز عید
ما ترٰى فيهم من سنن العيد الا لبس الجديد - و ترٰى
بیروں آیند و از سنتہائے عید اسلام ہیچ چیزے در ایشاں نہ بینی بجز نوجامہ پوشیدن
اكثرهم اعتضدوا تربة الملحدين - و استقادوا لسير الكافرين
و اکثرے را از ایشاں بہ بینی کہ مشک ملحداں بہ بازو آویختہ اند و سیرت کافراں را
و حسبوا ان الوصلة الى الدولة طرق الاحتيال و الاختيال
رہبر خود ساختند و خیال کردند کہ وسیلہ سوئے دولت طریقہ ہائے حیلہ گری و طرّازی
و الاباحة و افتاهم فكرهم بانّ الفوز فى المكائد - فيستفرونها
و نخوت و بے قیدی است و فتوی داد دلہائے اوشاں کہ کامیابی در مکرہاست - پس تلاش
و يرصدون مواضعها كالصائد - و منهم قوم يستوكفون الاكف
مکرہا می کنند و ہمچو شکاریاں منتظر موقعہ آں می باشند - ومنجملہ شاں قومے ہست کہ

بالوعظ و النصیحة کالعلماء - و یطلبون الصید بتقمّص

چکیدن مے خواہند دست ہا را بذریعہ وعظ و نصیحت ہمچو علماء و در لباس فقہا

لباس الفقہاء - و یامرون الناس بالبرّ و طریق الصلحاء - و

شکار مے جویند و مردم را بہ نیکی مے فرمایند و خود آں کار نمی کنند - و

ینسون انفسہم و یحسبون ھذا الطریق من الدھاء - لا

می پندارند کہ ہمیں طریق زیرکی است - سرہ نمی کنند امور دین را بچشم

ینقدون امور الدین بعین المعقول - و لا یُمعنون النظر فی

عقل - و نظر را بدقت و امعان در مبانی اصول دین خرچ نمی کنند -

مبانی الاصول - و لا یسلکون مسالک التحقیقات - و ماتجدہم

بر راہ تحقیقات نمی روند - و نمی یابی ایشانرا مگر ہمچو چارپایان بلکہ

الا کالحیوانات بل ہم کالجمادات - و یُظہرون الحلم و الرفق

ہمچو شجر و حجر - و حلم و رفق را ظاہر مے کنند گویا ایشاں باخلاق

کانہم ھُذِّبوا باخلاق النبوة و الولایة - و اذا رؤا ان استعطافہم

نبوت و ولایت آراستہ اند - و چوں می بینند کہ از نرمی ہیچ نفعے و

لا یُجدی رجعوا الی الاغلاظ و الشکایة - یاثمون الابرار -

حظ نفس حاصل نشد بید گفتن و شکایت کردن رجوع مے کنند - بگناہ

و یکفّرون الاخیار - و یفسّقون الصلحاء الکبار - و یجہّلون

نسبت می کنند نیکاں را و بکفر نسبت می کنند اہل صلاح و رشد را و نسبت بجہالت میکنند

قوما یکمّلون الانظار - مع انہم کثیر جاھل ما یعلمون ما

آناں راکہ در علوم نظر شاں کامل است باوجودیکہ ایشاں خود ناداناں اند و نمی دانند کہ اسلام

الاسلام - ثم یضعون من الذین اوتوا العلم و یحسبون انہم

چیست باز از درجہ مے افگنند اہل علم را و گمان مے کنند کہ ایشاں خود

ہم العلماء العظام - یرودون فی مسارح طماعہم - من

علمائے عظام اند - طلب مے کنند در چراگاہ انتظار خود - کسے راکہ پر کند

يملأ وفاضهم بعد سماع كلماتهم - و يقصرون عند سماع
توشه دانهاے ایشانرا بعد شنیدن کلمات ایشان و در دل مے

غدواتهم - من يزيد عدد درهماتهم - يخوفون الناس بزواجر
دارند در جاہاے رفتن اول صبح خود که شخصے پیدا شود که عدد درہم قلیل ایشان زیادہ کند مردم

وعظهم - ولا يخافون الله بلمناظة لفظهم - يسرون اخلاط
را بزجرہاے وعظ خود می ترسانند و از خدا نمی ترسند که از دہان شان چہ مے برآید

الزمر بانشاد اشعار - و يبوحون اليهم عند خاتمة الوعظ
مردم مجتمع را بخواندن شعرہا خوش می کنند و ظاہر مے کنند بر ایشان وقت ختم وعظ

بحاجات و اوطار - ليفرجوا غمتهم بدرهم و دينار - و يدلفون
حاجات خود را تا اندوہ ایشان را بدرہم و دینار دور کنند - و سوئے امرا

الى الامراء - و يظهرون عليهم انهم من اكابر العلماء - و
مے روند و بر ایشان ظاہر مے کنند که ایشان از اکابر علما ہستند - و خدا

اسبغ الله عليهم من علم الحديث و القرآن - والناس يستكفون
ایشانرا علم قرآن و حدیث بطور کامل دادہ است و مردم بر وقت

بهم الافتتان بمكائد عبدة الصلبان - ثم يشيرون الى انهم
فتنہ اندازی پادریان از ایشان مدد کافی مے یابند - باز سوے این اشارہ

من حماة الملة ومن الذين بذلوا اموالهم و همتهم في سبيل الدين لرضاء الحضرة - وما بقي لهم شغل الا
مے کنند که اوشان از حامیان ملت ہستند و براے دین مال و ہمت خود صرف کردہ و

الوعظ ليؤدوا فريضتهم وليهدوا الناس و ليروا غلتهم - و ليس من سيرتهم
ایشان را ہیچ شغلے جز این نماندہ که مردم را ہدایت کنند و تشنگی ایشانرا بنشانند

ليتملقوا لكل احد ديباجتهم - و يرفعوا اليه حاجتهم - فالحاصل انهم يقولون
و عادت ایشان نیست که نزد ہر کس آبروے خود کم کنند و حاجت خود پیش او برند - حاصل کلام این ہست

كذا وكذا مكرا وحيلة وقد يتفق ان رئيسا يرسم لهم وظيفة او يعطي لهم صلة لما
که اوشان این چنین سخن ہا از راہ مکر و حیلہ جوئی مے گویند گاہے اتفاق مے افتد که رئیسے براے ایشان وظیفہ مقرر میکند

وجدهم كالسائلين الباكين - فلا شك ان هذه العلماء قد

چراکہ ایشانرا ہمچو سائل گریہ کنندگان مے یابند و ہیچ شک نیست کہ ایں علماء

انتهوا فى غلوائهم - و سددوا فى خيلائهم - و اصرّوا على جهلاتهم

در تجاوزہائے خود از حد تجاوز کردہ اند و در پندار خود بیباک شدہ اند و اصرار

و لوّنوا الناس بالوان خزعبيلاتهم - و قد جاوز الحد غيّهم -

کردند بر امور باطلہ خود و مردم را برنگہائے امور باطلہ خود رنگین کردند و گمراہی

و اهلك الناس بغيهم - اذا وعدوا اخلفوا و اذا غضبوا

ایشاں از حد درگذشت و ظلم ایشاں مردم را ہلاک کرد - چوں وعدہ می کنند

اغلظوا - و اذا حدثوا كذبوا - و نشر نموذج السوء زهوهم -

وعدہ خلافی مے کنند و چوں خشمگین مے شوند سخت می گویند - و چوں سخن مے

و اضر الحقّ لهوهم - و اقسا قلوب الناس سوء اعمالهم و

گویند دروغ می گویند و نخوت ایشاں نمونہ بد را فاش کردہ است و بازیچہ ایشاں حق

قبح سيرتهم بعد ما عثروا على سريرتهم - يجترؤن على السيئات

را ضرر رسانیدہ است و دلہائے مردم را بداعمالی و بدخلقی اوشاں سخت کردہ است پس

بعزم صميم - كانهم ليسوا بمرآئ رقيب عليم - زلّت اقدامهم -

زانکہ بر راز اندرونی شاں اطلاع یافتند بر بدیہا بعزم خالص جرأت می کنند گویا ایشاں

و اوبق الناس اقلامهم - و تغير حالهم - و كدر زلالهم - ما

در نظرگاہ خدائے نگہبان و دانندہ نیستند - بلغزیدند پاہائے ایشاں و ہلاک کرد مردم را

ياخذهم ندم مع كثرة الذنوب - و يرصدون المزرعة مع

قلمہائے ایشاں و حال شاں متغیر گشت و آب صافی شاں مکدر شد - باوجود کثرت گناہاں

عدم زرع الحبوب - لا ينتهبون مهبّة الاهتداء - و لا يعطفون

پشیمان نمی شوند و باوجود نکردن تخم ریزی امید کشت می دارند - طریق ہدایت را راہ

على احد الا بطريق الرياء - قد كان فيما مر من الزمان

خود نمی گیرند و بر مردم شفقت نمی کنند مگر بطور ریاکاری - در زمان پیشیں ہوا و ہوس شل

اهواء کاهوائهم - و لکن ما خلا قوم من قبل فی شباعة

هوا و هوس ایشان هم بوده است مگر قومے پیش ازیں نگذشته که در تیزی ظلم برابر

اعتداءهم - یوقظهم الله فیتناعسون - و یجذبهم الحق فیتقاعسون

ایشان باشند خدا ایشان را بیدار می کند پس بتکلف در خواب می روند و حق ایشان

جمعوا التعصب بانواع غرارة - ولا یسمعون الحق کانهم فی

را مے کشد پس متاخر و پسپا می روند - تعصبها بانواع غفلت ها جمع کرده اند - و حق را

مغارة - ولا یوجد فیهم شئ من بصیرة ولا بصارة - قد

نمی شنوند گویا ایشان در غارے هستند هیچ بصیرتے و بصارتے در ایشان یافته نمی

هجم الشیطان علیهم مواریًا عنهم عیانه - فانساب فی عروقهم

شد - شیطان بر ایشان داخل شده بطریقے که ایشان شیطان را ندیده اند - پس داخل شد

و شرائینهم و اغریٰ علیهم اعوانه - لا یستطیعون ان یسمعوا

در رگهائے ایشان و شریانهائے ایشان و مددگاران خود را بر ایشان حرکت داد هرگز

کلمة الحق فیثبون وثب البق - و یزفرون زفرة الغیظ - و

طاقت ندارند که کلمه حق را بشنوند پس همچو پشه ها می جهند و دم می کشند همچو دم کشیدن

یخاف ان یتمیزوا من الغیظ - و یحملقون الی من قال قولا

گرمائے سخت - و اندیشه پیدا می گردد که اعضائے شان از باهم جدا شوند و حمله

یخالف آراءهم - و لو کان یواخی آباءهم - تری همهم عالیة للدنیا

می کنند بر کسے که بر خلاف رائے شان سخنے گفت و اگرچه او از دوستان پدران

الدنیة - و تریٰ احتداد بصرهم فی الافکار السفلیة - و اما

ایشان باشد - در امور دنیا همت ایشان عالی خواهی یافت و در افکار سفلیه

فی امر حمایة الدین فقد خبت نارهم - و تواریٰ اوارهم -

چشم ایشان تیز خواهی دید مگر در امر حمایت دین پس آتش شان فرو نشسته است و

یوافون الامراء بالمداهنة - و یقعدون قبالتهم علی نحم

شدت گرمی شان پوشیده شده است - ملاقات امیران بمداهنت می کنند و در مقابل آں مردم بر گوشته

مشوی و خبز سمیذ للمواکلة - و لو کان من اهل البدعات
بریان و نان سپید برائے خوردن می نشینند اگرچہ اوشاں از اہل بدعات و معصیت
و المعصیة - و لا یخرج من افواھم کلمة تخالف آراء
باشند - واز دہن شاں چناں کلمہ نمی برآید کہ مخالفت رائے ایں گروہ
ھذہ الفئة - و یخالطونہم کالماء و الراح بکمال الفرحة -
باشد - و ہمچو آب و شراب باوشاں بکمال خوشی مے آمیزند و برائے
و یمدون ایدیہم فرحین للمصافحة - فالحاصل انہم یرضون
مصافحہ بحالت خوشی دستہائے خود دراز می کنند حاصل اینکہ اہل دولت
اھل الدولة و الحکومة بلطائف الاحتیال - و یسجدون
و حکومت ہا را بلطائف حیلہ ہا راضی مے کنند - و کسے را کہ در دست او
لکل من ملک امراً و یترکون طریق الجدال - و اما الغرباء
چیزے باشد سجدہ مے کنند و طریق جدال بگذارند - لیکن غریبان و
الضعفاء فیداسون تحت اقدامھم و یکفرون باقلامھم و لا
کمزوران زیر پاہائے ایشاں مالیدہ می شوند و بقلم ہائے ایشاں کافر
یرون کفر من یجلب منه ما یقتنی او یستدفع به الاذی -
گردانیدہ مے شوند و کفر آنکس نمی بینند کہ ازو امید حصول چیزے باشد یا
فلا یسئلون من ذا - و یقولون یا سیدی انت فقت
ازو امید دفع آزارے باشد پس آنجا نمی پرسند کہ ایں کیست و میگویند
غیرک بمحامد لا تحصی - و یستقرون للقاءہ الطرق - و
کہ اے جناب تو از غیر خود بمحامد غیر متناہی فائق ہستی و برائے ملاقات او راہ ہا
یستفتحون الغلق - و لا یبرحون مکانه - حتی یروا عیانه -
می جویند و درہائے بستہ را کشادن می خواہند و از مکان او جدا نمی شوند تا بوقتے کہ
و اذا لقوا سلموا راکعین - و کلموا خاشعین - اولئک ہم علماء السوء و اولئک
او را نہ بینند و چوں بینند خم شدہ او را سلام می کنند - و کلام می کنند بکمال عجز و فروتنی ہمیں علماء بد ہستند و ہمیں کسانے

هم الملعونون علی لسان خاتم النبیین - یریدون عرض
اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بر ایشان لعنت کرده است - می خواهند مال و
الدنیا و لا یریدون الآخرة و آثروا الحیوٰة الدنیا و استایسوا
متاع دنیا را و نمی خواهند آخرت را و زندگی دنیا را اختیار کردند و از روز
من یوم الدین -
جزا نومید گردیدند -
فالحاصل انہم قوم یختارون کل طریقة یترشح بہا اناء-
پس حاصل کلام این است که ایشان هر طریق را اختیار می کنند که
و یحفرون کل ارض یخرج منہا ماء - و یصیدون الخلق
بدان آوندے چکانیده شود و هر زمینے را می کنند تا ازو آبے بیرون آید و شکار
ببکاء و نحیب فی ناد رحیب و یزید صفر راحتہم - رنة
می کنند که خلق را بگریه و زاری در مجلسے وسیع و زیاده می کنند تهی دستی ایشان آواز
نیاحتہم - و ما کان مجلبة الدمع الا الشح الذی اذابہم کالشمع
گریه ایشانرا - و سبب گریستن بجز حرص دنیا هیچ نباشد که ایشانرا گداخته است
و کذالک ینفدون اعمارہم فی فکر هذه العیشة - و انساہم
و همچنین عمرہائے خود را در فکر این معیشت بسر مے کنند - و شیطان فکر
الشیطان فکر الآخرة - اینما وجدوا قنصا نصبوا شرک الوعظ
آخرت از دل شان فراموش کرده - هرجا که شکارے یافتند دام وعظ و نصیحت
و النصیحة - و یمشون علی مساق واحد اضمروه فی النیة
گستردند - و بر یک روش می روند که در دل پنهان مے دارند و نیست
و لیس هو الا جمع الاموال و اشباع العیال بالمکر و الخدیعة
آن روش چیزے بجز جمع کردن مال و سیر گردانیدن عیال بذریعه مکر و فریب
و یستقرون الباکین و المرحبین فی مجالسہم لیتزلوہم منزل
و تلاش مے کنند که گریه کنندگان و مرحبا گویندگان در مجالس شان موجود باشند

القبس و الذبالة - و ان اعطا لهم بغيٌ مالا و عرضت عليهم
تا ازیشان کار آتش و فتیله بر آید یعنی مجلس گرم شود - و اگر زن فاحشه چیزے
حراما لا حلالا فيتسلمون و لا يتكلمون لحرصهم على تلك
مال داد که حرام بود نه حلال بگیرند و ہیچ کلام نمی کنند بوجه حرصے که بر آن مردار
الجيفة - و ترى ابناءهم يقتصون مدارجهم - و يقرؤن مدارجهم
مے دارند - و ببینی پسران ایشان را که می جویند راه اوشان را و میخوانند رفته
تشابهت قلوبهم بآبائهم الضالين - الا قليل من عباد الله
اوشان را و باپدران گمراه خود مشابهت میدارند - مگر اندکے از بندگان نیکو کار
الصالحين - ما دانتهم تقوى القلوب - و استعاد الله
نزدیک نیامد اوشانرا پرہیزگاری دلہا و باز پس گرفت
حلومهم فما بقي في صدورهم الا ظلمات الذنوب - و منهم
خدا تعالے علمہائے ایشان را پس نه باقی ماند در سینه ہائے ایشان مگر تاریکی
قوم لا يدرون الفقر و لا يستطلعون طلع مقام الولاية -
گناه ہا و ازیشان قومے ہست که فقر را نمی دانند و نه از مقام ولایت آگہی
و مع ذالك خالج قلبهم انهم اهل الله و على الهداية -
دارند و باوجود این در دل شان پیدا شده است که اوشان اہل الله و ہدایت
و ترى اكثرهم يخبطون في اساليب الفقر و الطريقة - و ما
یافته ہستند و اکثر ایشان را خواہی دید که در راه ہائے فقر و طریقت کج مج می روند و کار
امرهم الا التخليط و خلط البدعات بالشريعة و ليس في
شان فساد انداختن و آمیزش بدعات در شریعت باشد و نیست در دست شان
ايديهم الا لانتساب بسلاسل الاسلاف - و ما هو الا
الانسبت قادری و نقشبندی وغیره و این نسبت محض چون زنجیرہا است
كسلاسل بعين الانصاف - قد خطفت الشيطان نور صدورهم
اگر بچشم انصاف بنگری - و شیطان نور دل ایشان ربوده

و اودعها الكبر و العجب و الرياء - و زيّن اعمالهم فى اعينهم

و در سينه‌هاے شان تکبر و پندار و ریا بنهاده و در چشمهاے شان عملهاے

فآثروا الرعونة و الخيلاء - يهشون لرجوع الناس اليهم -

ایشان را زینت داد پس رعونت و خود پسندی را اختیار کردند - بدین فرحناک

و يبتهجون بمدح الجالسين لديهم - و يحبون ان يُحمدوا

می‌شوند که مردم سوے ایشان رجوع می دارند و بستایش آنان مسرت ظاهر می کنند که

بما لم يفعلوا - و اَنْ لا يُسمّى ذنبهم ذنباً و اِنْ اجرموا -

نزد ایشان می نشینند و دوست میدارند که تعریف شان بصفاتے کرده شود که در ایشان یافته

فهذا هو الذى دعاهم الى التمادى - و منعهم من قبول

نمی شوند و اینکه گناه شان بگناه موسوم نشود اگرچه ارتکاب جرمے کنند پس این هماں

الحق و اضلهم فى الموامى - يهرولون فى مقاصد الدنيا

سبب است که سوے دانسته کور شدن ایشان را بجوانید و از قبول حق منع کرد و در صحراها

الدنية - و يسقطون عند مهمات الدين كالميت - ما

گمراه کرد - در مقاصد دنیا بسیار تیز می روند و در وقت مهمات دین همچو مردار می افتند

ينهضون لاداء ما امروا بها بنشاط الخواطر - و يقومون لنفسهم

در اوامر الہی بنشاط خاطرها نه می بر خیزند - و براے نفس اماره خود بصد

الامارة كالكميش الشاطر - يتلقفون ما وافق هوى النفوس -

چالاکی بر مے خیزند - زود فرا مے گیرند هرچه موافق هواے

و لو من ايدى اللصوص - و لا يقبلون ما كان يخالف حكم

نفوس ایشان است اگرچه از دست دزدان باشد و قبول نه می کنند آنچه

اهوائهم - و لو كان من آبائهم - لا يعلمون شيئا من الحقيقة

مخالف خواهش هاے ایشان باشد اگرچه از پدران ایشان باشد - از حقیقت

و المعرفة - و جمعوا فى اقوالهم و اعمالهم انواع البدعة - و اما

و معرفت چیزے نمی دانند و در اقوال و اعمال خود گوناگون بدعات جمع کرده اند

عامة الناس من المسلمين - فقد تبع اكثرهم الشياطين -
مگر عامه مردم از مسلمانان - پس اکثر شان تابع شیطانان شده اند -

و ترى احداثهم و شيوخهم منهمكين في السيئات - و
و خواهی دید جوانان ایشان را و پیران ایشان را غرق در بدیها - و خواهی

ترى بلبالهم لدنياهم و للبنين و البنات - يميلون عن
دید شدت اندوه شان برائے دنیائے ایشان و برائے پسران و دختران -

الحق عند الخصام و المراء - و يحضرون المحاكمات لغصب
وقت خصومت از حق اعراض می کنند و در جائے حکومتها حاضر می شوند

حقوق الشركاء - يريدون ان يدعوا الاخوان ويستخلصوا لنفوسهم
تا حقوق شرکاء غصب کنند اراده می کنند که برادران را دفع کنند و خالص

حقوق الارث - و لا يذكرون يوم الجزاء لا على وجه الجد
برائے خود کنند حقوق وراثت را و یاد نمی کنند یوم جزا را نه بر وجه تحقیق

و لا العبث - و يعتريهم اكتئاب و اضطراب لفوت شئ
نه بطور بازی - و پیش می آید ایشان را اندوه و اضطراب برائے فوت

من هذه الدار - و لا يتهيج اسفهم على فوت الدين كله
شدن مقاصد دنیا - و دین اگرچه بتمامه فوت شود هیچ اندوه ایشانرا

كالكفار - يموتون للدنيا و لا يخبو ضجرهم و لا ينفصل كدهم -
نمی گیرد - برائے دنیا می میرند و فرو نه می نشیند بے آرامی شان و زائل

و لا يحزنون ليوم ينقضب فيه مولاهم و صمدهم - ضل سعيهم
نمی شود اندوه پنهانی شان و برائے آں روز اندوه گین نمی شوند که دراں

في الحيوة الدنيا و ما بقي لهم به من حس و ماتت قلوبهم
خداوند شان بر ایشان غضبناک شود - کوششهائے شان در زندگی دنیا ضایع شد و ایشانرا

فلا يشعرون من هذه الغشية - و اوردوا انفسهم مورد
بداں شعورے نمانده و دلهائے شان بمردند پس ازیں غشی بهوش نمی آیند و جانهائے خود را مورد

سخط الله ثم لا یترکون مسوی الفجرة - لا یسیرون الا المسیر

غضب الٰہی کردہ اند باز راہ بدکاران نمی گذارند - نمی روند مگر آں راہے کہ

الذی یخالف طرق الورع - و لو تُدّد بانه من مناهج

مخالف راہ پرہیزگاری است - اگرچہ ظاہر کردہ شود کہ ایں از منہیات

الشرع - یحسبون بول ابلیس مُزنةً - و روث النعم نعمةً -

شرع است پیشاب ابلیس را باران خیال می کنند و سرگینہائے چارپایاں را

بلغ الزمان الی الانقطاع - وما انقطعت مادة زیغهم الذی

نعمت می شمارند زمانہ تا بحد انقطاع رسید و آں کجی ایشاں منقطع نشد کہ از ایام

دخلتهم من الرضاع - اصبتهم الذمائمُ - مذ میطت عنهم

شیرخوارگی در ایشاں داخل شد - بدیہاسا دل ایشاں ازاں وقت بردہ است کہ

التمائمُ - واستسنوا زینة الدنیا وقیمتها - وحسبوا جهامها صیّباً - و استغزروا دیمتها -

از ایشاں تعویذہا دور کردہ شدند و بزرگ پنداشتند زینت دنیا و بہائے آنرا و ابر بے باراں اورا ابر بسیار بارندہ شمردند

و استأنسوا بجمالها - و ولهوا بخالها و جمالها - و خدعتهم

و بسیار شمردند باران اورا و اُنس گرفتند بجمال آں و حریص شدند بخالہائے آں

حلاوة عشرتها - و تجمل قِشرتها - و طراوت بُشرتها - و

و شتر ہائے آں و فریب داد اوشانرا شیرینی صحبت آں و خوبی ظاہر جلد آں و تازگی

تالق بشرتها - و ما امعنوا النظر فی توسمها - و ما سرّحوا

آب باراں تازہ او و درخشیدن ظاہر صورت او و درستشناختن آں نظر عمیق را بکار نبردند

الطرف فی میسمها - و هنّأوا نفوسهم بالزور - و ابتدروا

و در روئے او چشم را نگذاشتند کہ بخوبی ملاحظہ کند و مبارکباد گفتند نفسہا را بدروغ و

استلام ید المکار الغرور - جهلوا جدرانها المتهافتة برویة

زودی کردند بر سیدن دست مکار فریبندہ را - دیوارہائے آں را کہ از اندرون پارہ پارہ

شیدها - و خلبوا بعماراتها و ما تذکّروا قصص حصیدها -

بودند بیاعث گچ آں نشناختند و بعمارتہائے آں فریفتہ شدند و قصہ ہائے ویران شدہ آں

و ان ایمانهم احال صفاته الاولی - و غاب روحه و ما

نخواندند - و ایمان ایشان صفات اولین خود را متغیر کرده و روح او غائب شد

بقی الا الهیولی - و بدعات علمائهم غیرت صورة الاسلام - و ارته کارنسیء

و صرف هیولا مانده - و بدعت های علمای ایشان تغییر کردند صورت اسلام را و او را هیچ فراموش نمودند

مع کونها کالدهر غمامه قد تندی الیوم برقه خلبا - و الدهر یه

حالانکه او همچو ستمبر ... پیش می بینی امروز برق او را بی باران و زمانه را

قلبا - و کل من الاقران یرید ان یبلعه - و یقصد کل

باو حیله گر و هر یک از اقران اراده می کند که فرو خورد آن را و هر دشمن

عدو ان یقلعه - العلوم الطبعیة تضری به الخطوب -

قصد می کند که آن را از بیخ بر کند - علوم طبعیه بر آغالند بر و کارهای

و کذالک الهیئة اتی الحروب - و فی طرف اقمر لیل

سخت را - و همچنین علم هیئت گرم کرد جنگها را و در طرفی روشن شد شب

البراهمة - و صالوا علینا بافراط القوة الواهمة - و من جانب

هندوان - و بباعث افراط قوت واهمه بر ما حمله ها کردند و از جانب فلاسفه

نهض الفلاسفة - و طغوا و لا تطغی کمثله الریاح العاصفة -

برخواستند - و از حد در گذشتند و مثل آن طوفان باد تند نمی باشد -

وان هذا الاسلام الذی بدلت آیاته وقلبت هیئته ترا کالبهیم کرجل یداه مغلولتان و رجلاه تتخاذلان -

و اسلام که شکل او تبدیل کرده شده و هیئت او دگرگشته وا نموده اند در این مذاهب او مانند آن شخص خواهد دید که دو دست او بریده باشند و

یمنعه الفزل من الفرار - و لیس لدیه لیحارب فی المضمار -

هر دو پای او در وقت رفتن سست و جنبان اند - عارضه لنگ او را از گریختن باز می دارد و دسته

فما الحیلة عند هجوم هذه الخطوب - و لزوم تلک الحروب -

نیست که با آن جنگ کند - پس کدام حیله است بوقت فرا گرفتن این حادثه ها و لازم شدن

من غیر ان یرحم الله من السماء - و یزکی وجه الاسلام مع یده البیضاء

این جنگ ها بجز اینکه خدا تعالی از آسمان رحم فرماید و چهرهٔ اسلام مع دست سفید او نماید

وبعد ذلك ترون ان النوب الخارجية انتابت ومعاري الاسلام قبضت وغارت منابعه ومياهه فاضت -

وبا ایں ہمہ مے بینید کہ حادثہ ہائے بیرونی پے بیکدیگر آمدہ اند و چشمہ اسلام بزمین فرو رفتہ و آب ہائے آں کم شدند -

و أقوت مجامع الدين وانقطعت و أقضت مضاجع اهل الحق و

رفت و خالی شد مجلسہای دین و منقطع شد و درشت شد خوابگاہ اہل حق و

الراحة هربت - و استحالت الحال و تواترت الاهوال - و

آسایش بگریخت - و برگشت حال و متواتر شد خوف ہا - و

انعقرت اجياد العقول - و خلت مرابطها من العلماء

اسپہائے عقلہا زخمی شدند و خالی شد طویلہائے آنہا یعنی علماء

الفحول - و نبا المرابع بفقدان الصالحين - و كثرت الانعام

نماندند - و ناساز وار شد منزل ہا بوجہ فقدان صالحین و چارپایاں بسیار

و اودى من كان من الناطقين - و احتذى الاسلام الوجي

شدند و ہلاک شد کسے کہ از ناطقاں بود - و اسلام از سودگی نعل در پا کرد

و دهم المسلمين الشجا - و تواترت ايام الخيبة و الشقا

و فرو گرفت مسلمانان را غم و غصہ و روزہائے نومیدی و بدبختی و محرومی متواتر

و الحرمان و استوطن العقول وهادا و مابقى فى الرؤس

شدند و وطن گرفتند عقل ہا زمین پست را و نہ باقی ماند در سرہا

الا التكبر كالشيطان - و ان الاسلام منذ انزله الله على

مگر تکبر چوں شیطان - و بہ تحقیق اسلام از وقتیکہ ظہور او بر زمین شدہ

الارض لم ير هذا الهوان - وما صار كمثل هذا اليوم الدين المهان

ندیدہ است ایں ذلت را - و نشد ہمچو ایں روز دین اہانت کردہ

و ليس فى وسع المسلمين دواء هذه العلة التى جرت على الالسن كالغصة - و لا اساغ

شد و در طاقت مسلمانان نہ دوا ایں بیماری است کہ چوں غصہ بر زبانہا جاری است و نہ ایں کہ ایں

هذه الغصة - فمثلهم كمثل غريب فقد مطيته فى الاعماء

غصہ را فرو برند و صبر کنند - پس مثل ایشاں مثل آں مسافر است کہ مرکب خود را در بیابانے

ولیس عنده شی من الغذاء و الماء - وکان فی ذالک

کم کردکہ خالی از عمارت و مردم است و نزد او ہیچ چیزے خوردنی و آشامیدنی نیست - و درہمیں بود

فاذا فاجأه حزب من الاعداء - و معہم سیوف و اسنة

کہ ناگاہ گروہے از دشمناں بدو رخ کردند - و بہ اوشاں تیغہا و نیزہ ہا بودند

و صالوا بشدة البطش کالھوجاء - وکان له حبیب من

و بشدت سختی ہمچو باد تند حملہ کردند - و اورا دوستے بود از اہل حکومت

اھل الحکومة و الفوج و الدولة - فبلغه خبره و ما اصابه

و فوج و دولت - پس اورا خبر آں مسافر رسید کہ چنیں مصیبت

من المصیبة - فالحق و الحق اقول انه یبدر الیه لنصرته

براو افتاد - پس من راست راست می گویم کہ او بزودی تمامتر سوئے او

و یبلغ مقامه مع جنده و اعوان دولته - و ینجی حبیبه

خواہد رفت و آنجا کہ او باشد مع لشکر و اعوان دولت خود خواہد رسید پس از آں

و یجزی کل احد جزاء جریمته - فذالک مثل الله و

مصیبت دوست خود را نجات خواہد داد و ہر گنہگارے و مجرمے را سزائے او خواہد رسانید - این است مثل

مثل دینه و یعرفه العارفون - و ان کنت لا تعرف ففکر

خدا و دین او و ایں را عارفاں می شناسند - و اگر تو نمی شناسی پس در آیت

فی آیة انا له لحافظون - و ان فی ذالک لاٰیة لقوم یتدبرون -

انا له لحافظون فکر کن - و دریں تدبر کنندگاں را نشانہ است -

فادرک فائتک و اغتنم ساعتک و اشفق علیک و علی

پس دریاب فوت شدہ خود را و غنیمت داں ساعت خود را و بر خود

عترتک - و لا تنس ایام اقبال المسلمین - ولا تایئس من وعد الله

و بر خویشاں خود بترس و روزہائے اقبال اسلام را فراموش مکن و از وعدہ خداتعالی

رب الناس رب اجسامهم و رب نفوسهم عند کونهم کالعمین - الا ترٰی ان الاٰثار قد ظهرت -

ناامید مباش او پروردگار مردمان است و چنانکہ اجسام او شاں را می پرورد ہمچنیں او پرورندہ نفسہائے ایشاں است چوں کور شوند نمی بینی

و الآفات عمّت - و القلوب فسدت - و صغائرُ الذنوب

و آفات عام شده اند و دلها خراب گردیده و گناهان صغیره و کبیره

و کبائرها کثرت - و کان قبل ذالك لا یقربون الفسق

بحد رسیده - و پیش ازین هیچ کس ارتکاب فسق و فجور بطور علانیه

و الفجور علانیة - و الآن یزنی احد و یراه آخر و لا یعدّونه

نه مے کرد - و اکنون یکے زنا مے کند و دیگرے می بیند و اورا بدی

سیئة - و تری مجالس تنعقد بجواری زانیة و مزامیر

نمی شمرند - و مجلس ها مے بینید که انعقاد آن بدختر هاے زانیه و مزامیر

و مُدامةٍ و لا یعترض علیها احد من حلقةٍ - بل یسرّون

و شراب می باشد و هیچ کس از آنان اعتراض نمی کند - بلکه بدیدن

برؤیة تلك البغایا و یقبلونهن و یشربون الخمر بهن فی

زنهاے زانیه خوش می شوند و بوسه می دهند ایشان را و در وسط بازارها بدان زنان

وسط الاسواق من غیر حیاء و خشیة - ان فی ذالك لآیة

بغیر شرم و خوف شراب می نوشند - درین برآئے آن مردم

لقوم یتفکرون - و ان عمارة الاسلام قد انهدمت - و امورٗ

نشان است که فکر می کنند - و بتحقیق عمارت اسلام منهدم باشد و امور

تشتت - و ریاح العداوة عصفت - فکیف ینکرون

او پراگنده گردید و بادهاے تند دشمنی تیز شدند - پس شما چگونه ازین انکار

ضرورة حکم ینصر الدین - و یقوی ما ضعف و یقیم

می کنید که آمدن حکم ضروری است تاکه دین را مدد دهد و هرچه ضعیف شد آن را

البراهین - و انتم ترون ان کثیرًا من الآفات نزلت علی

قوت دهد و براهین را قائم کند و مے بینید که بسیارے از آفتها بر اسلام نازل شده است و

الاسلام - و ظلمات احاطت قلوب الانام - و کیف یفتی

تاریکی عظیم بر دل ها احاطه کرده - و چگونه دل شما فتوی

قلبکم ان الله رأی هذه الآفات کلها - و آنس الضلالات

دید که خدا تعالیٰ این آفت ها دید و این همه گمراهی ها و جهالت ها

و الجهالات باسرها - ثم لم یرحم عباده المستضعفین - و لم

را مشاهده کرد - باز بندگان کمزور خود را بنظر رحمت ندید و هلاک

یدرك حزبه الهالکین - وانکم لا تعلمون سنن الله او تریبون -

شوندگان را مدد دریافت - و اگر شما سنتهای خدا را نمی دانید یا شک

فانظروا الی سننکم التی علیها تثبتون - وانکم تسقون زرعکم علی اوقاتها - ولا یرضی احد

پس سنّت های خود را بنگرید یعنی آن عادت که بران مداومت میدارید - و شما زراعت های خود را بر وقت آن آب میدهید و هیچ کس از شما

منکم ان لا یستعمل آلات الحرث عند حاجاتها - واذا اُخبر مثلا احدکم بعد ارمن بیته

نمی گردد که وقت ضرورت آلات کاشتکاری استعمال بکند - و چون یکے را از شما خبر داده شود که دیوار خانه او

یرید ان ینقض ظل وجهه مصفرا و یقوم ولا یری

افتادن می خواهد روئے او از غم زرد می گردد و برمی خیزد و سردی

بردا ولا حرا و یطلب المعمار و یرمّ الجدار شفقة علی

و گرمی را نمی بیند و معمار را می خواند و دیوار را درست می کناند تا اورا

نفسه وعلی الاهل و البنین - فکیف یظن ظن السوء بالله

یا زوجه اورا یا پسران اورا آفتے فرو نگیرد - پس چگونه بر خدائے کریم و رحیم

الکریم الرحیم و یقول انه لا یبالی ضعف دینه القویم -

بدگمانی می کنند و می گوید که اورا هیچ پروائے دین قویم اسلام نیست

مع رؤیة هذا الخلل العظیم - الا ساء ما تحکمون - و

باوجودیکه این خلل عظیم را می بیند - پس بلاشبه این راه بد است

تظلمون ولا تقسطون - ولو یؤاخذ الله هذه الامة

که بدان حکم می کنید و ظلم می کنید و انصاف نمی کنید - و اگر خدا تعالیٰ این امت را بر گناهان

بظلمهم لفعل بهم ما فعل قبلهم بعلماء الیهود - ولکن یؤخرهم

شان مواخذه کردے البته با ایشان همان کار کردے که قبل ایشان بعلماء یهود کرده بود مگر او ایشان را

الی الاجل الموعود - اجل مسمی لعلهم ینتھون و یتوبون الی

تا وقت موعود مہلت مے دہد تا مگر ایشاں از کارہائے

اللّٰہ الودود - و لعلھم یتفکرون - الا یرون انّھم لولاھم ما عملوا - و

زشت خود باز آیند و سوئے خدا تعالیٰ کہ محب نیکوکاران است رجوع کنند و تا شاید فکر کنند - آیا

لیوم الدین ما استبضعوا - و لینظر کل امرء ایمشی قویما

نمی بینند کہ ایشاں برائے خدا مگر خود چہ کارہا کردہ اند و برائے روز جزا چہ بضاعتے گرفتہ اند و باید کہ ہر انسانے دریں نظر کند کہ

الشطاط او مکبّا کالانعام - و لیتدبر انہ شرّ بعین الزلال

او راست قدم می رود یا ہمچو چارپایاں و تدبّر کند کہ بچشمہ شیریں خوش شدہ یا بروشنیائے

او بلامع السراب و الجھام - انظروا کیف تکابدون

نمایش آب و ابر بے باران - بہ بینید کہ چگونہ سختی ہا برائے

الصعوبۃ لدنیاکم - فانی کربکم کھذا الکرب لمولاکم - و یشھد

دنیائے خود مے کشید - و برائے خدا آں بیقراری کجاست کہ ہمچو ایں بے قراریہا باشد - و ہر شخص

کل امرء ان شاء انہ رجل سعی فی سُبُل نفسہ و ما ونی -

گواہی مے دہد کہ او چنیں مردے است کہ در راہ ہائے نفس خود دویدہ و

لیحصل ما قصد من الھوا - و ما امطّ عنہ قط و عثاءہ

در ماندہ نشدہ تا مگر خواست او حاصل شود و گاہے دور نشد ازو سختی و مشقت

و عناءہ للدنیا و للّٰہ ما عنا و بادر فی ھیئۃ الخاشع الی

او و رنج او کہ برائے دنیا بود و برائے خدا تعالیٰ گاہے فروتنی نکرد و بصورت فروتنی

الحکام - و ما بادر خاشعا کمثلہ الی الصلوۃ و الصیام - و قصد

سوئے حاکمان ہمیشہ می رفت و سوئے نماز و روزہ بمشابہ آں فروتنی ہیچ جا پی نکرد و مجالس

مجالس البطر و المزاح و الفسق و الریاء و الاھانۃ لتلک

خودستائی و شادمانی و فسق و ریا را قصد کردند - اگرچہ برائے

الاسفار الصعوبۃ - و ما حضر فی سکّتہ صلوۃ عروبۃ - و

ایں سفرہا مشقت برداشت و در کوچہ خود برائے نماز جمعہ حاضر نشدہ - و

ان كان هذا الرجل من العلماء فيشهد عليه نفسه انه
اگر این شخص از علماء باشد پس نفس او برو گواهی می دہد
انفد عمرہ فی الریاء - و ما ارتقی قط فی منبر الوعظ و
کہ او عمر خود در ریا بسر کردہ است و گاہے بر ممبر وعظ بالا نہ برآمد
النصیحۃ و الدعوۃ - و ما مثل بالذروۃ - و ما بکی و ما
و نہ بر بالاتر جائے از ممبر بایستاد و در وقتے نعرہ ہا نہ
صاح عند اکتظاظ الجامع بحفلہ - و ما اری ھناك
زد کہ مسجد بجماعت خود تنگ و پر شدہ بود و نہ آنجا آواز ابر
رعد جہامہ و جفلہ - و ما برز خطیبا فی اُھبۃ الائمۃ -
بے باران خود نمود و برائے خطبہ خواندن بطور اماماں طیار شدہ
و ما سلّم علی عصبۃ الحاضرین عند تاھّب الخطبۃ اِلّا و کان
ظاہر نشد و بر جماعت حاضرین بروقت طیاری خطبہ سلام نگفت مگر
قلبہ مملوا بانواع الھویٰ - وکان یستلف اکف الندیٰ
دل او بگوناگون خواہش ہا پر بود - و بود چکیدن مے خواست کفہائے
بالندیٰ - و ما قال الحمد للہ المعطی فی بدو خطبتہ اِلّا
مجلس را بہ بخشش و گاہے در ابتدائے خطبہ این نگفت کہ حمد خدائے را کہ عطا کنندہ است
ترغیبا فی العطاء و تشویقا لعُصبتہٖ - و ما قال اللہ الذی
مگر اینکہ در دل میداشت کہ مردم مرا چیزے دہند و گاہے در خطبہ این نگفت کہ خدا
یقضی الحاجات و یحسم انواع اللاواء - اِلّا لیحث الحاضرین
ہماں خدا است کہ حاجت برا ر یہا می کند و سختی ہا را می برد و این ہمہ از
علی الاعطاء و الاِرواء - و ما قال ان اللہ یحب اھل السماح
بہر این باشد کہ تا مردم را از بہر داد و دہش ترغیب دہد و می گوید کہ خدا
و الجود و الکرم - و یھلك البخیلین کما اھلك عادا و ارم -
اہل جود و بخشش و کرم را دوست می دارد و بخیلان را ہلاک می کند چنانچہ عاد را و ارم را

لا یرغب المصلین فی الطول و الاحسان - ایملاؤا کیسہ
کہ قوم ہود علیہ السلام بود ہلاک کرد - و این ہمہ از بہر این باشد کہ نمازیان را رغبت عطا و احسان
بالفضۃ و العقیان - و ان کان ھذا الرجل من الصوفیۃ
کند تا کیسہ او را بہ زر و سیم پر کنند - و اگر این شخص ازان گروہ صوفیہ باشد کہ از
الذین یبایعھم الناس لیثبتھم اللہ علی التوبۃ و یکتب
مردم بدین غرض بیعت می گیرند کہ تا دلہائے اوشان بر توبہ ثابت شوند
فی قلوبھم الایمان و یغرس فیھا اشجار المحبۃ - و یزین
و تا خدا تعالے در دلہائے ایشان ایمان را بنویسد و در آنہا درختہائے محبت
التقوی فی اعینھم و یشرح صدورھم لاعمال الخیر و البر
بنشاند و تقوی را در چشمہائے شان زینت دار نماید و سینہ ہائے ایشان را برائے
و الصلاح و العفۃ - فلا شک ان قلب ھذا المرء و
اعمال خیر و صلاح و عفت منشرح کند - پس ہیچ شک نیست کہ دل این شخص
زرعہ الایمانی یشھد علیہ و یلومہ - و یلعنہ بما یخالف
و تخم ایمانی او ملامت کند او را و برو لعنت کند زیرا انکہ ظاہر او مخالفت
ظاھرہ باطنہ و یقول لہ یا ھذا ما ھذا الشرک الذی
باطن اوست و بگوید اے فلان این چہ دامے است کہ بگستردۂ و این چہ
نصبتہ و الشرک الذی ارتکبتہ - الا تعلم انک رجیل ما
شرکے است کہ ارتکاب آن کردۂ - آیا نمے دانی کہ تو مردکے ہستی
حظیت مثقال ذرۃ من علم الفقراء و لا من حلم الصلحاء
کہ یکذرہ از علم فقرا و حلم صالحین ترا بہرہ نیست و نہ ترا
و ما اعطی لک سر من اسرار الدین - و ما مس قلبک
رازے از رازہائے دین بخشیدہ اند - و نہ دل ترا نورے از
نور من انوار الشرع المتین - و ما شرح صدرک و
نورہائے شرع متین مس کرد - و نہ سینہ تو منشرح کردند و

ما أثمر سدرك و ما علمك الله علما من علوم المعرفة -
نه درخت کنار تو مثمر گردید - و خدا از علوم معرفت ہیچ علمے ترا نه
و ما آتاك رحمة من عنده و ما كنت مجلي الحلبة -
بخشیده است - و ہیچ رحمتے خاص از نزد خدا ترا داده نشده و تو از
و ما تحققت فيك آثار كامل و مكمل - و ما استجيب
اسپان دونده این راه اول اسپ نیستی و در تو نشانہائے کامل و مکمل ثابت نشده - و بذریعه تو
بك دعاء مترسل - و لست من الذين أيدوا من جناب
دعائے امیدوارنده قبول نشده - و تو از آنان نیستی که در وقتے تائید حق یافتند که یاوشا
الحق في وقت لا ردء معهم و لا مساعد - و لا من الذين
ہیچ یاری کننده نبود و نه موافقت کننده - و نه از آنان که مردم
فهموا الناس اسرار الدين و اصوله والقواعد - الذين كانوا
را از رازہائے دین و اصول و قواعد آن خبر دادند - آنانکه اسلام را
للاسلام ممهدين - و للملة موطدين - و لادلة الرسل موكدين
پہنا کننده بودند - و ملت را استوار کننده و برائے دلائل پیغمبران تاکید
و لقلوب الطالبين مسددين - والذين حفظوا الاقوام من
کنندگان و برائے دلہائے طالبان تقویت دہندگان - آنانکه قوم را از وساوس
الوساوس الشيطانية - و الذين وصلوا الارحام بالمنن الروحانية
شیطان نگہداشتند - و آنانکه باحسانہائے روحانی خویشی ہا را پیوند دادند
ثم تسئله نفسه اي فضيلة توجد فيك لتعد من الائمة -
باز نفس او ازو سوال می کند که کدام فضیلت در تو یافته می شود تا ترا
و ليتبعك الناس لاستفاضة انوار تلك الفضيلة - أُعطيت
از اماماں شمرده شود و تا مردم برائے حصول انوار این فضیلت پیروی تو کنند آیا
معارف لا توجد في غيرك من العلماء و الفقراء - او تفاض
تو آں معارف داده شده که در غیر تو از علماء و فقراء یافته نمی شود یا بر تو

علیك اسرار الغیب اکثر من غیرك من حضرة الکبریاء

فیضان اسرار غیب زیاده تر از دیگران مے شود

او فیك قوة قدسیة تتردع الاهواء باتباعك - و من ورثك

یا در تو قوت قدسی است که حرصهاے نفس از پیروی تو باز داشته

ببیعته یجد متاعًا من متاعك - ثم بعد هذ الارث

می شوند و هرکه به بیعت کردن وارث تو شد او از متاع تو متاعے یابد باز پس

یعد للرحلة اعداد السعداء - و یرحمه الله من عنده فیصیر

ازیں وراثت یافتن براۓ کوچیدن هچو نیکاں آمادگی میکند - و خدا برو رحم کرده از صلحاء

من الصلحاء - فیدرع حلل الورع - و یداوی علة العثار

او را مے گرداند - پس پیراهنهاۓ پرهیزگاری می پوشد و بیماری لغزش و بیهوشی را

و الصرع - و یسوی کل اود العمل و الاعتقاد و الاخلاق -

علاج مے کند و هر کجی عمل و اعتقاد و اخلاق را راست مے گرداند

و ینجو من سلاسل النفس و اغلالها و ینزل له امر الاعتاق -

و از سلاسل نفس و غل هاۓ آں نجات می یابد و براۓ او حکم آزاد کردن

و ان کنت ما اعطیت کمثل هذه الصفة و نوع الکمال - فبین ای

فرود می آید - و اگر ایں صفت و ایں کمال ترا نداده اند پس بیان کن که کدام

کمال اخفی فیك ان کنت صادقًا فی المقال - ا اعطیت

کمال در تو پوشیده است اگر تو در قول خود صادقی - آیا عصا هچو

عصا کعصا موسیٰ - او آیة الدم لمن عصیٰ اوید البیضاء لمن یریٰ

عصاۓ موسیٰ ترا داده اند یا نشان خون براۓ نا فرمانان یا دست سفید او برآنکه به بیند

او اعطیت اعجازًا کاعجاز القرآن - او وهب لك بلاغة کبلاغة

یا ترا معجزه هچو معجزه قرآن داده شد یا بلاغت بیان ترا بخشیده شد هچو بلاغت بیان

رسول آخر الزمان - فان الولی یاتی علی قدم الرسول - و یعطی له من

پیغمبر آخر الزمان زیرا که نبی بر قدم رسول خود مے آید - و اورا ازاں خوارق

الخوارق ما أُعطي لرسوله المتبوع المقبول - وقد اتفق اهل

داده مے شود کہ رسول متبوع را عنایت شده - و اہل دلہا بریں متفق

القلوب على ان الولاية ظل للنبوة - فما كان في الاصل من

اند کہ ولایت ظل نبوت است - پس ہر چہ اصل را از انواع

انواع كمال يعطي للظل علامة للظلية - وكان من كمالات

کمال باشد ظل را نیز مے دہند تا آں نشان ظلیہ باشد - و از کمالات

رسولنا صلى الله عليه وسلم معجزة حسن البيان - كما هو

رسول صلی اللہ علیہ وسلم یکے ایں بود کہ او را معجزہ حسن بیان داده

يتجلى في مراة القرآن - فمن شرائط الولاية الكاملة اعجاز

بودند چنانچہ ایں امر از آئینہ قرآن ظاہر است - پس از شرائط ولایت کاملہ

الكلام - ليتحقق الظلية بالتشبه التام - ولا يختلج في

ایں است کہ ولی را اعجاز در کلام باشد تا بوجہ تحقق ظلیت تشبہ تام حاصل گردد - و

قلبك ان هذا الامر يقدح في معجزة كتاب الله المجيد

در دل تو ایں وسوسہ نہ گذرد کہ بدیں نوع کرامت کہ بلاغت بیان است در معجزہ

فان الظل ليس بشئ بل يتراءى بلباسه الاصل ويتجلى

قرآن قدحے واقع می شود چراکہ ظل بذات خود چیزے نیست و ظل در ماہیت

هوية الاصل في مراة الظل كما لا يخفى على الرشيد - و

خود ہماں اصل است کہ بصورت ظل ظاہر شده مثل صورتہا کہ در آئینہ منعکس

لو فرض القدح لبطلت المعجزات كلها بالكرامات - فانها

مے شوند - و اگر فرض کنیم کہ ازیں قسم کرامت قدحے در اعجاز قرآن کریم لازم مے

قد شابهها في صور ظهورها على وجه الخرق وكونها

آید - پس ازیں خیال ہمہ معجزات بکرامات اولیا باطل می گردند زیرا آنکہ آں ہمہ کرامات در بودن

فوق العادات - فلا شك ان هذا الوهم باطل بالبداهة

آنہا خارق عادت مشابہ بہ معجزات افتاده اند - پس ہیچ شک نیست کہ ایں وہم بہ بداہت باطل است

و من قبيل الاغلوطات - ولا يزعم كمثل هذا الا الغبي

و از قبیل مغالطه‌ها است - و هیچ کس چنین زعم نه کند مگر آنکه سبیل

الذی ذهب عقله بسبیل التعصبات - و لیس عندنا جواب

تعصبات عقل او برده باشد - و نزد ما جواب طبیعت

قریحة جامدة و فطنة خامدة ولا حاجة الی رد هذه

بسته و زیرکی فرو نشسته نیست و حاجت ردّ این خرافات

الخزافات - و لوکان لهذا الاعتراض مورد من موارد

نیست و اگر این اعتراض را مورد متحقق از موارد صواب بودے

الصواب - فکان من الواجب ان یمنع رسول الله صلی

پس بر رسول صلی الله علیه و سلم واجب شدے که صحابه

الله علیه و سلم صحابته من تکلمهم ببلاغة البیان و

خود را از گفتگوئے ایشان بلاغت بیان و فصاحت تقریر براے سدباب

فصاحة التبیان سداً للباب - و لکن الرسول صلی الله

منع فرمودے - مگر رسول خدا صلی الله علیه و

علیه و سلم ما منعهم و ما اشار الی ان ینتهوا من هذه

سلم ایشان را منع نکرد و نه بدین اشارت فرمود در این ظاهر

العادة - و ما ندّد بانه من مناهی الشرع لما فیه رائحة

نه کرد که این عادت از منهیات شرع است چراکه درین بوئے

من الشرکة - بل حث علیه فی مواضع فما استقالوا منه

از شرکت یافته می شود بلکه در چند مقام برین رغبت داد پس صحابه

لیتادبوا مع کلام حضرة العزة بل تصدوا للنظم و النثر

ازین خدمت در گزاشتن نخواستند و این معذرت پیش نه کردند که طریق بلاغت و فصاحت

و کثر شغلهم فی هذه المهمة - و لهم اشعار و قصائد و

دور از ادب کلام رب مجید است بلکه برائے نظم و نثر پیش آمدند و درین راه شغل ایشان بسیار شد و مر ایشان را

عبارات ساقوها علی نہج البلاغۃ - ودونت فی الکتب المشہورۃ - ومن المعلوم انہ
شعرہا و قصیدہ ہا و عبارات اند کہ بر طرز بلاغت آں ہا راندہ اند و در کتب مشہورہ نوشتہ شدند - ومعلوم است کہ
کان طائفۃ من الشعراء الماہرین و الفصحاء المتکلمین
طائفہ از شعرا و تقریر کنندگاں در حضرت نبوت موجود بودند - باز بداں
موجودین فی حضرۃ النبوۃ - ثم اعلم ان کلام الاولیاء
کہ کلام اولیاء برائے کلام انبیاء ہمچو سایہ است
ظل لکلام الانبیاء کاشکال منعکسۃ ومرایا متقابلۃ و ہما یخرجان من
مثل اشکال منعکسہ و آئینہائے باہم مقابل و ہر دو از یک چشمہ بیروں می آیند
عین واحدۃ و ما ہو ثابت للاصل ثابت للظل من
و ہرچہ برائے اصل ثابت است برائے ظل نیز ثابت است
غیر تفرقۃ - ولا یعرف کلام الولایۃ الا بمشابہتہ بکلام
و تفرقہ جائز نیست و کلام ولایت شناختہ نمی شود مگر چوں بکلام نبوت
النبوۃ فی کل صفۃ و ہیئۃ و کفاک ہذا ان کان
در ہیئت و صفت مشابہت داشتہ باشد و ترا ایں قدر کافی است
لک حظ من معرفۃ - ثم نرجع الی اول الکلام - فاعلم
اگر ترا بہرہ از معرفت باشد باز ما سوئے کلام اول رجوع می کنیم
ان الزمان قد تغیر بالتغیر التام - و کثرت المعاصات -
پس بدانکہ زمانہ تغیر تام پذیرفتہ و گناہاں بسیار شدند
و قلت المواسات - و ازدری اہل القلوب مع حلول
و غمخواری کم گردید و اہل دل تحقیر کردہ شدند باوجود فرود آمدن
الاہوال - و مساودۃ الاعداء و حمل الاثقال - لا یرضی
ترسہا و جستن دشمناں و برداشتن بارہا - دشمن راضی
العدو الا بسکوۃ مصرعہم - و اعدام اثر مطلعہم - و جعل
نمی گردد مگر بہ سختی جائے افگندن اوشاں و بدور کردن نشان طلوع ایشان - و گردانیدن

اللحد مودعهم - و يريد الحاسدون ان يطمسوا معالمهم

شگاف قبر جائے سپردن ایشان حاسدان می خواهند که جائے بلند ایشان را

و يمرّوا مطعمهم - طالت السن كل سفيه و رعاع - و

ناپدید کنند و طعام ایشان را تلخ گردانند - زبانهائے هر یک سفله و مردم

غلب كل مسوّد على مطاع - و عقوق الابناء انقض ظهر

ناکس دراز شد و هر کهتر بر مهتر غالب شد - و نافرمانی پسران کمر شکست

الآباء - و ولّد دواءهم انواع الداء - و تعوّد اكثر الناس

پدران را و دواء ایشان گوناگون بیماری ها پیدا کرد و عادت گرفتند اکثر

مواصلة اللهو - و عوّدهم عجبهم مداومة الزهو - و عكس

مردم پیوستگی بازی کردن را و عادت گردانید ایشان را عجب ایشان همیشگی

الآمال تعليم الصبيان - و صار حصاد الاخلاق والايمان

کبر و ناز و واژگون نمود امیدها را تعلیم صبیان و درو کننده شد اخلاق و

و غيّر الهيئة هيئة الاحداث - و احاط الطبيعة طبيعتهم

ایمان را و علم هیئت هیئت نوجوانان را متغیر کرده است و علم طبعی طبیعت

فملكوا طرق الالحاد كالميراث - و نسوا الله و قدره و

شان را تبدیل کرد پس همچو وارثان مالک طریق هائے الحاد شدند و فراموش

اتخذوا الاسباب الهاً و حسبوها كالغواث - و يسخرون

کردند خدا را و تقدیر او را و اسباب را خدائے خود گرفتند و فریادرس خود دانستند

من الذين آمنوا و يحسبونهم جاهلين ناقصين كالاناث

و بر مومنان استهزا می کنند و ایشان را همچو زنان احمق و ناقص می دانند

و دخلوا في بطن الفلاسفة كدخول الاموات في الاجداث

و در شکم فلاسفه چنان داخل شدند که مرده ها در قبرها داخل می شوند - و

و لم يبق لقوم شرح الصدر للايمان لما هبّ ريح

باقی نماند هیچ قومے را شرح صدر برائے ایمان چرا که باد فسق وزیده است

الفسق و قست القلوب بهذا الطوفان - الا قليل من

و دل ها سخت شدند بباعث این طوفان مگر اندک مردم از

عباد الرحمٰن - و كلما كان من اخلاق فاضلة - و

بندگان خدا تعالے و هرقدر که اخلاق فاضله بودند و سیرتهائے

شمائل محمودة مرضية - فقد ركدت فی هذا العصر

بهتر و پسندیده بودند پس هوائے آں دریں زمانه

ريحها - وخبت مصابيحها - و قلّ التقوى و التوكل على

بایستاد و چراغهائے آں مردند و کم شد تقوی و توکل بر

الله القدير - و افرط الناس فی استقراء الحيل و تجسس

خدائے قادر و مردم در تلاش حیله ها و تجسس تدبیرها از حد

التدابير - لا يؤمنون باقتدار الله و يوم الاثام - و لو

درگذشتند و ایمان نمے دارند بریں که خدا قادر است و

كانوا مؤمنين لما اجترءوا على الاجترام - ما بقى خوف

مجرمان را سزا خواهد داد و اگر اهل ایمان بودندے بر گناه کردن جرات

الله فی قلوبهم - فلاجل ذالك طغى سيل ذنوبهم - و

نکردندے - خوف خدا در دل ایشان باقی نمانده است پس از همیں سبب سیلاب

عصفت بهم هوجاء عصيانهم - و صارت عيشتهم كلها

گناهان شاں از حد در گذشت و تند باد نافرمانی شاں سخت وزید و تمام زندگی ایشاں

لنفسهم و شيطانهم - اسلمتهم دنياهم للكرب - و القتهم

برائے نفس ایشاں و شیطان گردید - سپرد اوشاں را دنیائے اوشاں باندوهها و انداختن

طلبها فی نار النوب - يتعلمون لها كثيرا من العلوم

ایشاں را جستن دنیا در آتش مصیبت ها می آموزند برائے دنیائے خود بسیارے از

النخب - كمثل الهيئة و الطبعية و فنون الادب - فان

علوم برگزیده همچو علم طبعی و هیئت و فنون ادب - پس اگر

لم يرفعوا عند الامتحان و اُقعِدوا في الصبب - فكادوا

پاس نشدند در وقت امتحان و نشانیده شدند در نشیب یعنی فیل شدند پس

يُهلكون انفسهم و تصعد زفرتهم كالسّحب - و اِنْ فازوا

قریب است که خودکشی کنند و ناله و آه شان همچو ابر بلند تر گردد - و اگر در

بمرامهم فيتمرمرون عند نجح الارب - و يرون قرة عينهم

امتحان پاس شوند پس از نشاط می جنبند بوقت برآمدن حاجت و می بینند

في المال و سكنيتهم في النشب - هذه همهم في منتجع

خنکی چشم شان در مال و آرام شان در متاع این نمونه همتهائے ایشان است

الهوا و مرمى الطلب - يقرؤن الكتب بشق الانفس و

در جستن خواهشهائے نفس و اندازه طلب از بهر آن - می خوانند کتاب را بمشقت

الوجى و التعب - و يبيتون مذّكرين مفكّرين فيما ادرسوا

نفس ها و بسودن و مانده شدن و شب می گذرانند در یاد گرفتن سبق و در فکر

و يسبق بعضهم بعضا في الخبب - و يمضون فيه ركاب

معانی آں و در دویدن بعض بر بعض سبقت می کنند - و لازم می کنند درین کار

طلبهم حتى يُخاف عليهم دواعي العطب - و يريد كل

شتران طلب خود را تا آنکه خوف آں اسباب و امراض پیدا می شود که ازاں

احد منهم ان يكون حظيّا و مالك الفضة و الذهب -

هلاک شوند و اراده می کند هریک از ایشان که صاحب قدر و دولت و اقبال و

فيسعى له بجهد النفس في ليله و نهاره و يذيب جسمه

مرتبت و مالک زر و سیم باشد پس می دود برائے آں در شب و روز و

في مطالعة الكتب - و ترى كثيرا منهم اسقمهم شدّة

می گدازد جسم خود را در مطالعه کتابها - و بسیارے را از ایشان خواهی دید که سخت

جهدهم او اخذهم الصرع بهذا السبب - و ذهب

محنت شان او شان را لاغر کرد یا مصروع شدند و زندگی در حرص زر

الحیاتُ فی هوا الذهب - و ماتوا و غابت اشباحهم

بر باد رفت و مردند و کالبدہائے شاں چوں حبابہا

کالحُبَب - و انسدت الحیل ثم نزل الاجل فخلس ارواحهم

ناپدید شدند و بستہ شدند حیلہا باز فرود آمد موت پس ربود جانہائے

بید الحرب - فهذه مآل الدنیا و مآل شدة الجهد لها

ایشاں را بدست غارتگری - پس ایں انجام دنیاست و انجام کوششہا از بہر آں

و نموذج شعبة من الشعب - یاحسرة علی الذین اغتروا

است و نمونہ و نمونہ شاخے است از شاخہائے آں - اے حسرت بر آناں کہ بر

بحلاوتها و نضارتها و نسوا مرارة المنقلب - و اذا قیل

شیرینی و تازگی دنیا فریفتہ شدند و تلخی بازگشت را فراموش کردند - و چوں

لهم اتقوا الله و لا تنسوا حظکم من العقبیٰ قالوا ما العقبیٰ

ایشاں را گفتہ شود کہ از خدا بترسید و بہرہ خود را از روز جزا فراموش

ان هی الا قصص نحتتها اهل العجم و العرب - و افرط

نکنید میگویند کہ روز جزا چیست ایں ہمہ قصہا ہستند کہ اہل عجم و عرب

کثیر منهم فی الطباع الذمیمة - و فسدت نفوسهم و

آنہا را از خود تراشیدہ اند - و اکثر نفس ہا در سرشت نکوہیدہ از حد در گزشتہ اند

زعقت رؤسهم و مالوا الی الخسّة و الدناءة و البخل

و فاسد شدند نفسہائے شاں و خالی شد از مادہ عقل سرہائے شاں و سوئے کمینگی و

و الشح و الکبر و الفسوق و المعصیة - و رذائل اخریٰ

فرومایگی و بخل و حرص و بدکاری و نافرمانی و رذائل دیگر

من الریاء و الشحناء و الغیبة و النمیمة - و لا تریٰ

مثل ریا و بغض و گلہ و غمازی میل کردند و نخواہی دید

نفسًا ولّیٰ وجهها شطر الحضرة - الا قلیل من الاتقیاء

نفسے را کہ سوئے حضرت عزت رو کردہ باشد مگر اندکے ازاں پرہیزگاراں

الذین هم کالنادر المعدوم فی هذه الطوائف الکثیرة

که ایشان بمقابله این مردم کثیر همچو نادر و معدوم اند

المستکثرة - و تری الوفا من الاحداث و الشبان - الذین

و خواهی دید هزار درهزار نوعمران و جوانان را آنانکه

تعلموا العلوم الجدیدة و فنون اهل الصلبان - ما انقاد

علوم جدیده و فنون رواج داده عیسائیان را آموخته اند دلهائے ایشان

قلوبهم لرب العالمین - و ظلموا انفسهم بانکار خالق السماء

فرمان بردار خداوند عالمیان نمانده اند و بانکار ذات پیدا کننده زمین و آسمان

و الارضین - و ما تقیدوا بقیود الشرع و شعار الاسلام -

بر نفسہائے خود ظلم کردند و بقیدہائے شرع و شعار اسلام مقید نماندند -

و خلعوا خلعة الملة و صاروا کالانعام - و ما بقی اعتقادهم

و خلعت فاخره ملت اسلام را از بر کشیدند و چون چار پایان شدند

فی الله کما هو فی الملة الاسلامیة - بل خرجوا من حکم

و اعتقاد ایشان در خدا تعالے همچو عقائد اسلام نماند بلکه از حکم باری تعالے

الله و دخلوا تحت حکم الفلاسفة - و سلموا نواصیهم الی

برون شدند و تحت حکم فلاسفه در آمدند و پیشانیہائے خود را در

ایدی الملاحدة الغربیین - و اعرضوا عن الحکمة الیمانیة

دستہائے ملحدان مغربی سپردند و از حکمت یمانی یعنے حقائق قرآنی و

و عرفان العربیین - فجرّهم الملاحدة حیثما شاؤا - و بعدوا

معرفت مومنان اہل عرب اعراض کردند - پس ملحدان ایشان را کشیدند ہر جا خواستند

من رحم الله و بغضب من الله باؤا - و اشاطهم

و از رحم خدا تعالے دور افتادند و زیر غضب خدا تعالے آمدند و بکشتن پیش آوردند

شیاطینهم - و مزّقهم سراحینهم - و اضلّهم طواغیتهم - و

ایشانرا شیطانہائے ایشان و پاره پاره کرد ایشانرا گرگہائے ایشان و گمراه کرد ایشانرا

شنّت عليهم الغارة و نزعت منهم يواقيتهم - و قاموا

گرگہائے ایشاں و گمراہ کرد ایشانرا طاغوتہائے ایشاں و از ہر طرف برائے غارت بر ایشاں افتادند

الى شنّ ايمانهم فاهراقوا ماءها - و ما تركوا فيها الا

و یاقوتہائے ایمان ایشاں ربودند و سر مشکہائے ایمان ایشاں برخواستند پس ہمہ آب آں

اهواءها - فبعث الله فيهم مصلحا منهم ليرد اليهم اموالهم

ریختند و ہیچ چیز دراں بجز ہوائے نفس امارہ آں نگذاشتند - پس خدا تعالے در ایشاں

و يفيض المال و يؤمنهم من اهوالهم - فان المخالفين فيهم

ہم از ایشاں مصلح مبعوث فرمود تا اموالہائے ایمان ایشاں سوئے ایشاں رد کند و آں مال

لم يكونوا منقلين من غير حجة بالغة و ضربة دامغة

ایمانی را بکثرت در ایشاں پیدا کند و از خوفہا در امن آرد - چراکہ مخالفاں قوے میشدند

بما بلغوا في نشاءتهم الظلمانية الى هوية ابليسية واحتلجوا الى عصا تامغة

کہ بغیر حجت بالغہ و ضرب شکنندہ سر از شر خود باز آیندہ نبودند - چراکہ او ایشاں در پیدایش ظلمانی خود تا بماہیت ابلیسیہ رسیدہ

وانهم تبعوا الفلاسفة في جميع ما رقمه بنانهم - و نطق به

بودند و محتاج شدند سوئے عصا شکنندہ چراکہ ایشاں در جمیع آں امور پیروی فلاسفہ کردند کہ

لسانهم - و دخلوا بطونهم - و استيقنوا ظنونهم - و استحسنوا

سر انگشت فلاسفہ آنرا نوشت و زبان آناں باں گویا شد و در شکم ہائے ایشاں داخل شدند

شئونهم - و استبدلوا الزقوم بالتي هي لهنة الجنة و

و گمانہائے ایشانرا یقین پنداشتند و کارہائے ایشاں را نیکو شمردند - و زقوم را بعوض آں

اخذوا الخزف و اضاعوا و شاح دررهم اليتيمة الفريدة

طعام گرفتند کہ قبل از طعام بہشت بطور نمونہ دادہ شد و سفال را گرفتند و حمیل درہائے یگانہ

و قالوا ما انحلت عقدنا و ما انكشف غطاءنا الا بكتب

ضایع کردند و گفتند کہ عقدہ ہائے ما حل نشدند و پردہ ہائے ما منکشف نشدہ مگر بکتابہائے

الفلسفة - و ان هي الا حيل كاذبة و كلمات مخلوطة

فلسفہ و ایں ہمہ حیلہ ہائے دروغ و کلمات آمیختہ بمکر و افترا ہستند

بالمكر و الفرية - بل ما حصلت لبانة نفوسهم الامارة -
بلکہ حقیقت این است کہ حاجت نفس امارہ شاں
الا فی طرق الاباحة و الخروج من الربقة الملية - و لا
بجز این امر حاصل نمی شد کہ از ربقہ ملت و مذہب بیروں آیند - و نمی
یعلمون ان شرایع الانبیاء قد هدت الی حضرة عقل
دانند کہ شریعتہائے انبیاء سوئے آں درگاہ ہدایت کردہ اند کہ ازاں
عنها عقول الحکماء - و اوضحت اسرارا لم یزل الفلاسفة
عقول حکما غافل اند و واضح کردند آں رازہا را کہ ہمیشہ بودند
فی ظلمات منها لا یعلمون طرق الاهتداء - و السر
فلاسفہ در تاریکی ہا ازاں نمی دانستند راہ ہدایت را و دریں راز
فیه ان الانبیاء یلقون العلوم من الله العلیم الحکیم -
حقیقت این است کہ انبیاء علیہ السلام از خدائے علیم و حکیم علم می یابند
و الله لا یغفل عن النهج القویم - بل یجمع فی بیانه
و خدا تعالے از راہ ہدایت غافل نمی شود و جمع می کند در بیان خود
علوما صحیحة و دلائل مبصرة توصل الی الصراط المستقیم -
علوم صحیحہ و دلائل روشن را کہ تا صراط مستقیم مے رساند
لما لا یجوز علیه الذهول و هو نور کامل تنزه شانه عن
چراکہ برو غفلت جائز نیست و او نور کامل است و شان او از
ظلمة الرای السقیم - و اما العبد فلا بد له ان یغفل
ظلمت رائے بیمار پاک است - مگر بندہ پس برائے او ضرور است کہ اگر
عن شیء دون شیء و یذهل عن امر عنده اخذ امرا آخر
چیزے را نگہدارد از چیزے دیگر غفلت کند و اگر امرے را بگیرد
و لیس فی یده قانون عاصم من الذهول و الخطاء -
امر دیگر ازو فراموش ماند چراکہ در دست او قانونے نیست کہ از نسیان و از خطا محفوظ تواند داشت

و اما صناعة المنطق فمتاع سقط و ليست بعاصمة قط

که صناعت منطق پس این متاع هیچ و ردی است و هرگز ازین او تند

من هذه الهوجاء - و قد ضلت الحکماء الفلاسفة

محفوظ نتواند داشت و حکما باوجودیکه صناعت منطق را امام خود

مع اتخاذهم هذه الصناعة اماما - و کثرت فی آرائهم

گرفتند بار گمراه شدند و در رائے ہائے ایشان بکثرت اختلافات

الاختلافات و التناقضات و الشبهات فما استطاعوا

و تناقضات پدید آمد پس نتوانستند

ان یقطعوا بها خصاما - فلذالك تجد الفلاسفة یخالف

که بمنطق قطع آن پیکار کنند و ازہمیں سبب فلاسفه را می بینی که در

بعضهم بعضا فی الآراء - و کل احد منهم یدعی کمال الدهاء - و هذا هو الامر الذی یتمیز

رائے ہائے خود بیکدیگر اختلاف می دارند و ہر یک از ایشاں دعوی کمال فرزانگی میکند و ایں ہماں امر است که بدو متمیز

به النبیّ و من تبعه عن الفلسفی - فایاك ان تغفل

می شود پیغمبر و ہر که تابع او باشد از فلسفی پس خود را ازیں نگهدار

عنها و تبعد من حضرة العلیم العلی - و قد عثرت علی

که ازیں امر غافل شوی و از حضرت علیم و علی دور گردی - و تو بریں مطلع شده

ان هذا الزمان زمان الفتن و الالحاد و البدعات -

که ایں زمانه زمانه فتنه ہا و کجروی و بدعت ہاست

و ملئت الارض ظلما و جورا و قل عدد الصالحین

و زمین از جور و ظلم پر شده است و مردان و زنان نیک کم

و الصالحات - و من اعظم المصائب علی الاسلام انّ

شده اند - و از بزرگتر مصیبت ہا بر اسلام این است که

الذریة الجدیدة الذین ورثوا شیوخهم المسلمین - یجهلون

ذریت جدیده که بعد از پیران خود را وارث شده اند - نسبت بعلم [illegible] میکنند

اهل الاسلام باجمعهم و یقولون ان الفلاسفة من الصادقین
تمام مسلمانان را و می گویند که فلسفیاں بر راستی ہستند۔
و قالوا انهم فازوا بدرجة التحقیق - و شربوا مستوفین
و گفتند که فلاسفه به درجه تحقیق رسیده اند ۔ و ازیں شراب خالص
من هذا الرحیق - و اما الانبیاء فاصابوا بعضا و اخطئوا
سیراب شده اند ۔ و نعوذ باللہ کلام انبیا علیہم السلام بعضے صحیح و غلط
بعضا و کلامهم مخلوط بسدید و غیر سدید - و کانوا
مخلوط شده و در
فی الامور الحکمیة کغبی و بلید - فانظروا الی ای حد
امور حکمیه ہمچو غبی و بلید بوده اند پس بہ بینید کہ تا کدام
بلغ امر توهین الاسلام - و ان هذا لهو البلاء المبین
حد امر توہین اسلام رسیده است ۔ و ایں بلاء ظاہر و از
و من الدواهی العظام - و یقتضی هذا الموطن ان ینزل
مشکلات بزرگ است ۔ و ایں مقام مے خواہد کہ نورے
نور من السماء - کما خرجت ظلمات مخوفة من ارض
از آسمان نازل شود ہمچنانکہ تاریکی ہائے ترسانندہ از زمین
قلوب العمیان و الجهلاء - لیوفی الله الموطن حقه و
دلہائے کوران و جاہلان بیرون آمدہ تا کہ خدا تعالے ایں حالت موجودہ
یدرك الذین کانوا علی شفا التباب - و هذا من
را حق او بکمال و تمام دہد و تدارک کسانے فرماید کہ بر کنار ہلاکت افتادہ اند
سنن الله کما لا یخفی علی اولی الالباب - و لا شك
و ایں از سنتہائے خدا تعالی است چنانچہ بر دانشمندان پوشیدہ نیست ۔ و ہیچ
ان هذه السموم بلغت الی حد امست بها قلوب
شک نیست کہ ایں زہرہا بحدے رسیدہ اند کہ دلہائے زنان و کودکان

النسوان و الصبيان - فضلاً عن عقول اهل البصيرة
نیز آنہا را محسوس کردہ اند قطع نظر از اہل عقل و معرفت
و العرفان - و ما كان امرها هيّنا بل لا يوجد
و کار این زہرہا آسان نیست بلکہ نظیر آن
نظيرها من بدو الخلقة الى هذا الاوان - و اهلكت
در ہیچ زمانہ یافتہ نشدہ - و ہلاک کرد
اكثر مما اهلكت سموم سابق الزمان - و ما بقى خوف
زیادہ تر از آنچہ ہلاک کرد زہرہائے زمانہ سابق و در کرانہ از
الله فى زاوية من زوايا القلوب - و وسعها حب
کرانہ ہائے دلہا خوف خدا تعالے باقی نماند و در گرفت تمام
الدنيا و شغفها كالمحبوب - فخلق فى السماء بحذاء
تمام صحن دلہا محبت دنیا و اندرون را شگافتہ کردہ داخل شدہ - پس در
ما حدثت فى خواطر الناس - ليكون الامر لله الواحد
آسمان آں امر پیدا کردہ شد کہ در دلہائے مردم پیدا شدہ بود تا کہ ہمہ امر
القهار و يقطع ما نسجه ايدى الخناس - فان الغيرة
خدا را شود و ہرچہ خناس بافتہ است آنرا قطع کردہ شود - چراکہ
الالهيه لا تعطى الضلالات عمرًا طويلاً - و تنزل منه
غیرت الٰہی گمراہی را عمر طویل نمی بخشند و نازل می شود
حربة الصدق و يقتل ما دجل الحق حجة و دليلاً -
از وے حربہ صدق پس قتل میکند آنرا کہ پوشید حق را لیکن نہ قتل جسم بلکہ
و لا تحسبن الله مخلف وعده رسله - او منسى سنته
از روئے اتمام حجت - و گمان مکن کہ خدا تعالے تخلف وعدہ خود کند یا سنتہا
و سبله - فانه جواد كريم يرحم عباده عند المصائب -
و راہ ہائے خود را فراموش کند - چراکہ صاحب جود و کرم است بروقت مصیبت بر بندگان خود

و ینزّل رحمه عند انتیاب النوائب - و کذالک جرت

رحم می فرماید و چون مصیبت ها پے در پے بیایند رحم او نازل میشود - و همچنین از ابتدائے

عادته من بدو الخلقة - و قد توعّد علی انکار هذه

پیدایش همیں عادت او جاری مانده است - و بر انکار ایں عادت وعید

العادة - فتحسّسوا من مجدّدٍ این هو عند هذه الفتن

فرموده است - پس خبر بپرسید از آگاهان که باوجود ایں فتنه ها و ایں زمانه

و هذا الزمان - و قد انقضت علی رأس المائة

مجدد دیں کجاست - و بر سر صدی سال ها گذشتند و ملت محمدیه

من سنین و ثقّبت الملة باسنة اهل العدوان - و

علی صاحبها الصلوة و السلام از نیزه هائے ظالمان سوراخ کرده شده - و

لا یترک الله مدینة دینه کعمارة خربت - و جدرانٍ

خدا تعالے شهر دین خود را همچو عمارتے نمی گذارد که خراب شود و نه

هدّمت - بل یبنی سورها و یُعلی محصورها - و یدفع

همچو دیوارها ے که منهدم شوند بلکه فصیل گرداگرد آنرا بنا می کند و آنانکه در محاصره

صول الاعداء - و یُطفی ما ظهر من نار المراء - حتی

اند آنانرا نجات می بخشد و دور می کند حمله دشمنان را - و فرو می نشاند آنچه ظاهر شد از آتش خصومت - تا

لا یبقی لمسلم من ایدی العدا خوف - و لا فی هدم

باقی نماند برائے مسلمانے از دست دشمنان ترسے و خوفے - و نه کافرے را در

بیت الدین لکافر طمع - و هکذا تمشی امر الله تعالی

منهدم کردن خانه دین طمعے و امیدے - و همچنیں امر الهی از قدیم جاری مانده

ممرّ الدهور - و لزم ظهور المفاسد لمعان هذا الظهور - و

و لازم مانده است ظهور مفاسد را روشنی ایں ظهور - و اگر تو

انکنت لا تعرف هذه السنة فاقرء فی القرآن ما قیل

ایں سنت الهی را نمی شناسی - پس قرآن را بخوان و به بیں که

لموسیٰ - اذھبا الیٰ فرعون انه طغیٰ - فانظر کیف اقتضی

موسیٰ را چه گفته اند که برو سوے فرعون که او طاغی شده است - پس نظر کن

طغیانُ فرعون وجودَ الکلیم - و کیف ارسل اللّٰه رسوله

که چگونه طغیان فرعون وجود کلیم علیه السلام را بخواست و چگونه اللّٰه تعالے رسول

عند غلوّ ھذا الکافر اللئیم - ثمّ لمّا ظھر الفساد و کثرت

خود را بوقت غلو این کافر لئیم فرستاد - باز چون در زمانه آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم

احزاب المفسدین فی زمان خاتم النبیین - و عُبِدَتْ

که خاتم الانبیا بودند فساد غلبه کرد و گروه ہائے مفسدان زیاده شدند و پرستش بتها شد

الاصنام و تُرِکَ القدیر العلام - و وقع فی دوکةٍ و

و خدائے قادر و غیب دان را ترک کردند و امر تمام قوم ها مختلط و مشتبه

بَوْحٍ الاقوام - و اباح الفسق و المعصیة اللئام - و

گردید - و مردمان دون فسق و معصیت را بر خود حلال کردند و

ما بقی شغلھم الا الاکل و الشرب کانھم الانعامُ -

بجز خوردن و نوشیدن ہیچ شغل شان نماند گویا ایشان چارپایان ہستند

بعث اللّٰه رسوله الکریم من الامیّین و ارسله الی

آنگاه خدا تعالے رسول خود را از امیان پیدا کرد و سوے جہانیان او را

العالمین - و قال قم فانذر و ربك فکبر وثیابك فطھر

فرستاد - و فرمود که برخیز و مردم را بترسان که گناه ایشان غضب خدا را برانگیخت

والرجز فاھجر - فحاصل الکلام ان نبینا صلی اللّٰه

و چندانکه توانی بزرگی خدا تعالے را ظاہر کن یعنے جلال خدا که بتان را داده شد باز ستان و جلال الہی ظاہر کن

علیه و سلم اُرسل لھذا الغرض المذکور من رب العباد -

درین اشارت است که بر دست او بتان مقہور خواہند شد و جلال و عظمت الہی ظاہر خواہد شد - و از پلیدی ہا جدا

و ما کان من نبی و لا رسول الا انه اُرسل عند فرع

باش این اشارت است سوئے اینکه از ہر قسم پلیدی دور باید ماند و نیز سوئے این اشارت است که خدا اراده فرمود

من فروع الفساد - و اجتمعت الفروع کلها فی زمن

است که از صحبت مشرکاں که نجس اند تراجدا کند و شرک را از زمین تکه بردارد - و جامہا ئے خود را و

نبینا الجهاد السجاد - ثم جاء زماننا هذا فلا تسئل

دل خود را پاک کن (ثوب بمعنی دل نیز آمده) این اشارت است سوئے اینکه خدا اراده فرموده است که

عما رئینا فی هذا الزمان - و الله قد تمت فی هذا

دل ہا را از ہر قسم شرک وظلم و التفات الی ماسوا الله پاک کند - و نیز این ہم دریں آیت ہا اشاره می کنند که

الزمن دائرة الفسوق و الفحشاء و الشرك و العدوان -

این شریعت بریں ہمہ اجزا مشتمل است - پس حاصل کلام این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برآ این غرض

وماترك الناس صغيرة و لا كبيرة فما اصبرهم علی

مذکور فرستاده شد و ہیچ نبی و رسولے نیامده که از ہر شاخے از شاخہائے فساد و نیامده باشد و این ہمه شاخہا

النيران - يستحسنون السيئات و يستحلون مرا و يأكلون

تا جناب پیغمبر با مجتمع شدند - بانه زمانه ما آمد پس ہیچ مپرس که دریں زمانه چه دیدیم و بخدا که دریں زمانه دائره

سم العصيان - و كثر رعاع الناس و قل شرفاءهم

فسق و بدکاری و شرک وظلم بکمال خود رسیده است - نیک می شمارند بدی ہا را و شیریں می پندارند الخ را

من اهل التقى و الايمان - و انبتوا نباتا خبيثا و

و می خورند زہر نافرمانی را و بسیار شدند مردم سفله و کم شدند مردم شریف از اہل پرہیز و ایمان و خبیث

نشاءوا فی مجالس الالحاد و الارتداد و الكفران - و

روئیدگی رویانیدند و در مجلسہائے الحاد و ارتداد و کفران نعمت پرورش یافتند -

اعطوا حقوق الله غيره و اخذوا طريق الطغيان - و

و حق ہائے خدا تعالےٰ را بغیر او دادند و طریق طغیان گرفتند - و

ما بقی من قوة و لا خلق الا اعطوها لغير الله الديان

ہیچ قوتے نماند و خلقے که غیر حق را نه داده باشند -

مثلا کانت المحبة جوهرا شريفا و خلقا اعظم فی

مثلا محبت در انسان جوہرے شریف و خلقے اعظم بود و

الانسان - و اودعه الله تعالے ایاها لیفنی نفسه فی

خدا تعالے در انسان قوتہائے محبت برائے ایں ودیعت نہادہ

تصوّر جمال ربّه المنان - و لیکون له بالروح و الجنان -

بود تاکہ ایشاں نفس خود را در اطاعت رب خود فنا کنند و تاکہ از دل و جان

و لیترقی فی سبل حبه و لا یبقی منه اثر و یذوب

مر خدا را باشد و تاکہ در راہ ہائے محبت او ترقی کنند و از وجود او اثرے

وجوده بنار العشق و الولهان - و لکن العمیان بذلوا

نماند و وجود او بہ آتش عشق و محبت الٰہی بسوزد و لیکن نابینایان ایں

هذه الصفة الجلیلة الشریفة فی غیر محلها و اضاعوا

صفت شریف و بزرگ را در غیر محل آں خرچ کردند و گوہر بزرگ ایمان

درّة الایمان - و وضعوا محبّة الله فی مواضع اهواء النفس

را ضایع کردند - و محبت الٰہی را در محل ہوا ہائے نفس

عند غلیانها و الهیجان - و نسوا الله و حبّه و شغفوا

و جوش آں نہادند - و خدا را و محبت او را فراموش کردند و شیفتہ

بالغلمان المرد و النسوان - و غابوا عن حضرة الحق

جمال امرداں و زناں شدند - و از جناب باری غائب شدند

و جهلوا حسنها فویل للعمیان - لهم اعین لا یبصرون

و حسن آں درگاہ را فراموش کردند پس واویلا بریں کوراں - ایشاں را چشمہا ہستند

بها و لهم قلوب لا یفقهون بها فتهوی تلك القلوب

کہ بداں نمی بینند و دلہا کہ بداں نہ می فہمند پس ایں دلہائے شاں بغیر رحمان

غیر الرحمان - و لصق بها طائفها فلا یترکها فی حین

محبت می کنند - و بدلہائے ایشاں خیال ہائے ناپاک چناں چسپیدہ اند کہ ہیچ

من الاحیان - یفعلون سیئاتهم بالحریّة و الاجتراء

وقتے از ایشاں جدا نمی شوند - بداں آزادی و دلیری بدی می کنند کہ

حتی لا یفہم منہ قطّ انہم یؤمنون باللّٰہ و بیوم الجزاء - ولا یُتخیّل

تا آنکہ از آں فہمیدہ نمی شود کہ ایشاں بخدا و روز جزا ایمان می دارند - و

برؤیۃ اعمالہم انہم یخافون مثقال ذرّۃ حضرۃ الکبریاء - فہٰذا ہو الامر

بدیدن اعمال شاں در خیال نمی گذرد کہ ایشاں بقدر ذرہ ہم از خدا می ترسند پس ہمیں امر است

الذی اقتضیٰ مُصلحاً ینزل بینہم من السماء - و کذالک

کہ تقاضا کرد کہ یک مصلح از آسمان بر ایشاں نازل شود - و

جرت عادۃ اللّٰہ فی السابقین من اہل البغی و

ہم چنیں در پیشینیاں از اہل جرائم ہمیں عادت خدا تعالیٰ جاری

الغلواء - و قد کتب اللّٰہ قصۃ قوم نوح و قوم

ماندہ - و خدا تعالیٰ در کتاب خود از بہر ہمیں امر قصہ قوم

ابراہیم و قوم لوط و قوم صالح فی القرآن - و اشار

نوح و قوم ابراہیم و قوم لوط و قوم صالح نوشتہ است و اشارہ

الی انہم اُرسلوا کلہم عند الفتن و الفسوق و اشاع

کردہ است کہ ایں ہمہ انبیاء در وقت فتنہ و بدکاری ہا فرستادہ

العصیان - وما عُطّلت ہذہ السنۃ قطّ وما بُدّلت وما کان اللّٰہ نسیًّا لنوع الانسان -

شدند - و ایں سنت گاہے معطل نماندہ و نہ تبدیل یافتہ و خدا ہیچ انسان فراموش کنندہ نیست - و نزد ا ہمیں قدر

فکفاک ہذا لمعرفۃ سنن اللّٰہ ان کنت تطلب دلیلا و لن تجد لسنۃ اللّٰہ تبدیلا -

بیان کفایت میکند اگر طالب دلیل ہستی چراکہ سنتہائے خدا را تبدیل نیست -

ثم اعلموا رحمکم اللّٰہ انی امرؤ قد اعطانی

باز بدانید خدا بر شما رحم کند کہ من چناں مردے ہستم کہ

ربی کلما ہو من شرائط المصلحین - و ارانی آیاتہ

خدائے من مرا آں ہمہ چیزہا داد کہ از شرائط مصلحاں می باشد و مرا نشانہائے

و ادخلنی فی عبادہ الموقنین - و انہ انزل علیّ

خود بنمود و در بندگان اہل یقین مرا داخل کرد - و او از ہر گونہ برکت ہا

برکات و انار مکانی - و ما بقی لی من منیۃ الا اعطانی-
برسن نازل فرمود و مکان مرا روشن کرد و ہیچ آرزوئے من نبود کہ مرا نداد
و یتمنی الانسان ان یکون من بیت الریاسۃ و
و انسان آرزو مے دارد کہ از خاندان ریاست و امارت باشد
الامارۃ و یکون لہ حسب و نسب - فاعطانی ربی ھذا
و اورا حسب و نسب بود پس خدائے من این شرف بتمام وکمال مراداد
الشرف کلہ و ما بقی لی طلب - و کذالک یتمنی الانسان
و ہیچ طلب مرا نماند - و ہم چنین انسان آرزو میدارد
ان یکون لہ وجاھۃ فی الدنیا و الدین - و کرامۃ
کہ اورا در دنیا و دین وجاہتے باشد - و نزد اہل آسمان
و عزۃ فی اھل السماء و الارضین - فوھب لی ربی
و اہل زمین اورا عزتے باشد - پس بخشید مرا پروردگارمن
عزۃ الدارین - و شرفنی بشرف الکونین - و قد لا
عزت ہردو جہاں - و مرا ببزرگی ہردو جہاں مشرف فرمود - و گاہے
یری الانسان موالیہ من ورائہ - و لا یکون لہ
انسان نمی بیند کہ بعد از مردن اورا فرزندے است کہ وارث اوست
ولد یرثہ بعد فنائہ - فیاخذہ غم و ضجر و کأبۃ
پس می گیرد اورا غم و بے قراری
لعدم ابناءہ - و یعیش حزینا و یبکی فی مساءہ
دل وشکستگی بوجہ نبودن فرزنداں و غمناک زندگی بسر مے کند و می گرید
و صباحہ - فما مسنی ھذا الحزن لطرفۃ عین بفضل اللہ و
در شام وصباح و بفضل الہی و رحمت او این غم مرا تایک چشم زدن ہم مس نکرد
رحمتہ - و اعطانی ربی ابناءً لخدمۃ ملتہ - و قد
و پروردگار من برائے خدمت دین خود چند پسر عطا فرمود - و گاہے

يهوى المرء ان يُعطىٰ له درر معارف و علوم منتخبة۔
دوست می دارد انسان کہ او را گوہر ہائے معارف و علوم برگزیدہ دادہ شود
و ان يحصل له نضار و عقار و نشب۔ فوهب لى ربى
و آنکہ زر و زمین و مال او را حاصل گردد۔ پس مرا خدائے
هذه كلها بكمال الاحسان و المنة۔ و انعم على بنعم
من باحسان و منت خود این ہمہ داد۔ و بر من نعمتہائے این
هذه الدار و نعم الآخرة۔ و اتم على و اسبغ من كل
دنیا و نعمت ہائے آخرت انعام کردند و بر من از ہر قسم داد و دہش
نوع العطية۔ و اعطانى فى الدارين حسنتين من غير
نعمت خود را تمام کرد و بے آنکہ از و بطلبم در ہر دو جہان خیر و خوبی
المسئلة۔ و قد يودّ الانسان ان يُعطىٰ له محبة الله
مرا بخشید۔ و گاہے انسان دوست میدارد کہ او را محبت الٰہی ہمچو
كالعاشقين الفانين۔ و يُسقىٰ من كاس المحبوبين المجذوبين
عشاق فناشدہ دادہ شود۔ و از جام محبوبان و مجذوبان نوشانیدہ شود
و قد يحب ان يُفتح عليه ابواب الكشوف و الالهامات
و گاہے دوست میدارد کہ برو درہائے کشف و الہام و اخبار غیبیہ
و اخبار الغيب و الآيات۔ و تستجاب دعواته
و نشانہا کشادہ شوند۔ و دعاہائے او جلد تر قبول
باسرع الاوقات۔ و تصدر منه عجائب الخوارق و
شوند۔ و ازو عجائب خوارق و کرامات صادر
الكرامات۔ و يكلمه ربه و يشرّفه بشرف المكالمات
شوند و او را پروردگار او بشرف مکالمہ و
و المخاطبات۔ فالحمد لله على انه اعطانى ذالك
مخاطبہ بخشد۔ پس حمد خدائے را کہ او این ہمہ نعمتہا را بخشید

اجمع - و وهب لی کل نعمة کنت اقرء ذکرها فی
و ہر نعمتے کہ ذکر آں در کتاب ہا می خوانم یا شنوم مرا
الکتب او اسمع - و جعلنی من المقربین - و وهب
ارزانی فرمود - و از مقربان مرا گردانید - و مرا علم
لی علم الاولین و الآخرین - و حل عقدة من لسانی
اولین و آخرین عطا فرمود - و از زبان من عقده برداشت
و املاء بملح الادب بیانی - و حلی کلامی بحلل البلاغة
و بہ نمکین گفتارہائے ادب بیان مرا پر کرد - و آراستہ کرد کلام را بحلہ ہائے
و قوی سلطانی - فوالله ان کلامی ابلغ فی قلوب
بلاغت و قوی کرد حجت مرا - پس بخدا کہ کلام من در دلہا آں اثر
الناس من مائة الف سیف - فهذا هو الذی
می کند کہ صد ہزار شمشیر نتواند کرد - پس ایں ہماں چیزے
وضعت الحرب بها و فتحت الحصون من غیر جبر
است کہ بدو ضرورت جنگ نماند و قلعہ ہا را بغیر جبر و ظلم فتح
و حیف - و ما کان لمخالف ان یبرز فی مضماری -
کردہ ام - و ہیچ مخالف را مجال نیست کہ در میدان من
و من برز فمات قعصا بانکاری - فالحاصل ان الله
بروں آید - و ہر کہ بروں آید پس بلا توقف بوجہ انکار من بمرد - پس حاصل
کرمنی بانواع الصنیعة - و رزقنی من نعم الدنیویة و
کلام ایں است کہ خدا تعالیٰ مرا بقسما قسم احسانہا مکرم کردہ است - و مرا از
الدینیة - و راعی اموری بالفضل و الکرامة و احسن
نعمتہائے دنیا و دین رزق دادہ است و از راہ فضل و بخشش رعایت امور من
مثوای بالتحنن و الرحمة - و بشرنی بان عیونه علیّ
فرمودہ است و جائے آرام مرا بترحم و مہربانی نیکو کردہ است - و مرا بشارت دادہ است کہ

في خلوتي و مشاهدي و في كل حالي - و انه يرحمني
چشم او در وقت خلوت و جلوت و بهر حال بر من است و او بر من رحمت
و يمنّيني و يؤمّلني عند اهوالي - و اني ارى كلما
میکند و به آرزو می آرد و امید می دهد در وقت خوفهائے من - و می بینم که هرچه
هو عنده كانه هو عندي و في يدي - و انه كهفي
نزد اوست گویا آں نزد من است و در دست من است - و او پناه
و ملجائي و ترسي و عضدي - و انه سرى في قلبي
من است و جائے گریز من و سپر من و بازوئے من - و او سرایت کرده است
و عروقي و دمي - و اني منه بمنزلة لا يعلمها الخلق
در دل من و رگہائے من و خون من - و من از و بداں منزلت هستم که هیچ انسانے
من عربي و عجمي - و انه خلقني وخلق كلّ قوتي فرجعت
آنرا نمی داند گو عربی باشد یا عجمی - و او مرا و تمام قوتہائے مرا پیدا کرد پس
اليه مع هذه القوافل - و انحدرت اليه كما ينحدر
من با ایں قافلہ ہا سوئے او بازگشت کردم و سوئے او چناں رواں شدم که
الماء من قنن الجبال الى الاسافل - و احاطني فخبّئتُ
آب از بلندی ہائے جبال سوئے زیر می آید - و او بر من احاطه کرد
تحت ردائه - و متّعني بانوار جماله فاعرضتُ عن
پس من زیر چادر او پوشیده شدم - و مرا با نورہائے جمال خود متمتع فرمود - پس من
اعدائي و اعدائه - و انه نزع عني ثياب الوسخ
از دشمنان خود و دشمنان او اعراض کردم - و او جامه ہائے چرکین و ریم از من
و الدرن - ثم البسني حلل النور و اصطفاني لذاته في هذا الزمن - وما ابقى
دور کرد - باز حلّه ہائے نور مرا پوشانید و دریں زمانه برائے ذات خود مرا برگزید و بر اسمائے من دیگرے را
لي غيره وهذا اعظم المنن - و من آلائه انه شرح صدري
نگذاشت و ایں بزرگترین احسان اوست - و از احسانہائے او یکے ایں است که او سینه مرا

وكمّل بدري - فما اصابني ضجر قط لافكار الدنيا و
منشرح کرد و بدر مرا بکمال رسانید - پس مرا برائے فکرہائے دنیا گاہے دل
همومها - و ما آحسّ احد كآبةً على وجهي و جبيني
تنگ نشده - و ہیچکس بر رو وجبین من از بہر دنیا شکستگی را
لهمومها و غمومها - و انه جعلني مسيحا موعودا و مهديا
مشاہده نکرد - و او تعالیٰ مرا مسیح موعود و مہدی معہود
معهودا - فتفرط العلماء عليّ و قالوا مزور كذّاب - و آذوني
گردانید - پس علماء این دیار بر من زیادتی کردند و گفتند که دروغ
من كل باب - و كذّبوني و فسّقوني و جهّلوني و ماخافوا
آراینده کذاب است و از ہر جہت مرا ایذا دادند و تکذیب کردند و نسبت به فسق و جہل کردند و از روز حساب
يوم الحساب - و سربوا الى جهت و ما تدبروا الاحاديث
نترسیدند - و بطرفے واحد رفتند و در قرآن و حدیث
و ما في الكتاب - و جذب القوم الى هذه الصائتين
تدبر نکردند - و مردم قوم مسلمانان سوئے این آواز کنندگان
و ما استطروا طرق الصواب - و فرضوا لهم من اموالهم
کشیده شدند و راه ہائے صواب را نجستند - و برائے اوشان از مالہائے
و بيبوتهم ليداوموا على ردّ كتبي و ليكتبوا الجواب - فما
خود معین کردند تا ہمیشه ردّ کتب من کرده باشند و تا جواب بنویسند
كان جوابهم الا السبّ و الشتم و الذكر بأسوء الالقاب -
پس جواب ایشان بجز این ہیچ نبود که دشنام ہا دادند و به بد لقب ہا
و دعوتهم ليبارزوني في الميدان بفرسانهم - و ليسئلوا
یاد می کردند - و ایشانرا خواندم تا بسواران خود در میدان بیایند و ہر شک
عني ما اختلج في صدرهم و ما خطر في امري بجنانهم
و شبهه که در سینه ایشان است و ہرچه در دل ایشان گذشته ہمه از من بپرسند

فما خرجوا من بابهم - و ما فصلوا عن غابهم - و كان
پس از در خود بیرون نیامدند و از خانه خود جدا نشدند - و می بایست
من شأنهم ان یسفر وجوههم و یتلألاء جباههم بالمسرة
که روشان ازین دعوة من خوش شدندے و روئے شاں و جبین شاں
عند هذه الدعوة - و ان یبادروا الیّ و یفهمونی بالکتاب
از خوشی روشن شدے و نیز می بایست که سوئے من جلدی کردندے و بکتاب و
و السنة - و انّ الحق یُشجّع القلوب المزءودة و یفتح
سنت مرا ملزم کردندے - و بتحقیق حق دلیری می گرداند دلہائے ترسنده را و می کشاید
الابواب المسدودة - و لکنهم کانوا کاذبین فی اقوالهم -
بابہائے بستہ شده را - مگر ایشاں در اقوال خود کاذب بودند پس
ففرّوا مع عصیّهم و حبالهم - و قلت لهم جادلونی بالکتاب
با عصاہا و رسن ہائے خود بگریختند و من اوشاں را گفتم که از روئے
و السنة - و ان لم تقبلوا فبالادلة العقلیة - و ان
کتاب و سنت با من بحث کنند و اگر ایں طریق قبول نمی کنند پس بدلائل عقلی بحث کنند و
لم تقبلوا فبالآیات السماویة - فما قبلوا طریقا من هذه
اگر ایں ہم قبول نمی کنند پس به نشانہائے سماوی مقابلہ کنند - پس ایشاں ازیں ہر سہ طریق
الطرق الثلثة - و اخذ بعضهم یعتذرون الیّ اعتذار
اختیار نه کردند - و آغاز کردند بعض اوشاں که عذر می آوردند سوئے
الاکیاس - و جاءونی تائبین و بایعونی و نجّاهم الله
من ہمچو دانایاں - و نزد من تائب شده آمدند - و خدا تعالے ایشاں را
من الوسواس الخناس - و البعض الآخرون اصرّوا علی
از شیطان نجات داد - و بعض دیگر بر تکذیب من اصرار کردند
تکذیبی - و همّوا بتمزیق جلابیبی - و قالوا کذبت فیما
و قصد کردند بپاره کردن چادرہائے من - و گفتند دروغ گفتی درآنچه

ادعیت و کبر ما افتریت - و انکنت تزعم انک من
دعوی کردی و بزرگ افترا آوردی - و اگر تو گمان می کنی که از
الصادقین - فاتنا بآیة توجب الیقین - و اصرّوا علیٰ
راستان هستی - پس آں نشانها بنما که یقین را پیدا کنند - و بر سوال
سئلهم و ابرمونی - و احرجوا صدری و آذونی - فاراهم
اصرار کردند و براں زور دادند و مرا دل تنگ کردند و ایذا دادند - پس
الله آیات صریحة من السماء - فابوا و اعرضوا کما
خدا تعالے ایشاں را نشانهائے صریحہ از آسمان بنمود پس سرزدند و اعراض کردند
هی سیرة الاشقیاء - و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم
چنانچہ سیرت اشقیا است - و انکار کردند و یقین کرده بود دلهائے
و ما آثروا طریق الاهتداء - بید انهم نزعوا عن ارهاقی
شاں و طریق هدایت اختیار نه کردند - مگر این است که اوشاں جدا شدند
بعد ما رؤا خوارق خلّاقی - و قلّ احتداد اللدد و شدة
از تنگ کردن من بعد زانکه خوارق خدائے من دیدند - و کم شد تیزی خصومت و سختی
الخصام - بل جعل بعضهم یخفضون بالکلام - و اتخذوا
پیکار - بلکه بعض ایشاں در کلام نرمی اختیار کردند - و گرفتند
الادب شرعة - و التواضع منهجة - و حُبّب الیّ مُذ
ادب را طریقه - و تواضع را طریق و دوست داشتہ سوئے من
امرتُ من الله ذی الآیات - ان اُعاشر الناس
از وقتیکه مامور شدم از خدائے صاحب نشانها که با مردم بصبر و مدارات
بالصبر و المدارات - و ان اُبدی الاهتشاش - لمن جاءنی
معاشرت کنم - و اینکه ظاهر کنم خورسندی و سرور را برای آنکه
و ترک الاحتراش - و اتخذتُ لی هذه الشرعة نجعة -
نزدم آمد و عادت خراشیدن را ترک کرد - و گرفتم این طریق را برائے خود غذا -

وَ رَجَوْتُ بِهِ مِنَ العِدَا تُؤَدَةً - فَتَعَرّیٰ كِبرِهِم كَتَعَرّيْ

و امید داشتم بدیں عادت از دشمنان آہستگی - پس کبر ایشاں چناں

الجِبَالِ بَعدَ انجِيَابِ الثُلُوجِ - وَ مَا بَقِيَ فِيهِم مِنَ الأدَبِ

ظاہر شد کہ بعد از انشقاق برف کوہ ہا ظاہر می شوند - و در ایشاں آں ادب نیز ہم نماند

المَعرُوفِ المُرَوَّجِ - وَ عَجِبتُ مِن قَلبِي كَيفَ يَاخُذُنِي الرَّحمُ

کہ معروف و رواجی - و من از دل خود تعجب می کنم چگونہ مرا بر ایشاں

عَلَى هٰذِهِ العِدَا - عَلَى انّي لَم اَلقَ مِنهُم اِلَّا الاَذٰى - وَ

رحم می آید - با آنکہ تحقیق من از ایشاں بجز ایذا ہیچ ندیدم - و

قَد اَرَادُوا سَفكَ دَمِي وَ هَتكَ عِرضِي وَ كَلَمُونِي بِكَلِمٍ

ارادہ کردند کہ خون من بریزند و عزت مرا بدرند و مرا بسخنہائے ہمچو نیزہ ہا

كَالقَنَا - وَ لَبِسُوا الصَّفَاقَةَ - وَ خَلَعُوا الصَّدَاقَةَ وَ اَقبَلُوا

خستہ کردند - و پوشیدند بے شرمی را و کشیدند از خود جامہ راستی را و ہمچو

عَلَيَّ اِقبَالَ سِبَاعِ الفَلَا - اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ اَصلَحُوا

درندگان بیابان بر من حملہ کردند - مگر آنانکہ توبہ کردند و اصلاح دلہا

وَ كَفُّوا الاَلسُنَ وَ عَاهَدُوا اَن يَجتَنِبُوا الفُحشَ وَ اَن لَا يَترُكُوا التُقٰى

نمود کردند و زبانہائے خود بند کردند و عہد کردند کہ از بدی پرہیز خواہند کرد و پرہیزگاری از دست نخواہند داد

وَ مَا اَسئَلُهُم مِن اَجرٍ لِيَظُنَّ اَنَّهُم مِن مَغرَمٍ مُثقَلُونَ -

و از ایشاں اجر خود طلب نمی کنم تا کسے خیال کند کہ ایشاں از تاوانی زیر بار

وَ مَا اَمثُلُ بَينَ يَدَيهِم لِيُعطُونَ - وَ لِي رَبٌّ كَرِيمٌ

مے شوند و نہ روبروئے ایشاں می استم کہ مرا چیزے دہند - و مرا خداوندے کریم است

يَكفُلُنِي فِي كُلِّ حِينٍ - وَ اَرجُو اَن اَرحَلَ مِنَ الدُّنيَا

کہ ہر وقت متکفل حال من است - و امید وارم کہ از ایں جہاں بگذرم پیش

قَبلَ اَن اَحتَاجَ اِلَى الاٰخَرِينَ - وَ وَاللّٰهِ اِنّي جِئتُ النَّاسَ

ازانکہ کہ محتاج دیگرے شوم - و بخدا من برائے ایں آمدم کہ تا مردم

لاُجْرَتہم من المَحْلِ الی غزارۃ السُحُبِ - و من الجہل
را از خشک سال سوئے بسیاری ابرہا بخشم - و از جہل ہا
الی العلوم النخب - و من التقاعس الی الطلب - و
سوئے علمہائے برگزیدہ - و از باز پس رفتن سوئے جستن - و
من الھزیمۃ المُخْزیۃ الی الفتح و الطرب - و من الشیطان
از شکست رسوا کنندہ سوئے فتح و شادمانی - و از شیطان
الی اللّٰہ ذی العجب - و ارید ان اضع مرہم عیسٰے
سوئے خدائے صاحب عجب - و می خواہم کہ در جائے خارشہا مرہم عیسیٰ بنہم
مواضعَ النُقَبِ* - و لکنہم ما صالحوا و لفتوا وجوہہم
کہ خارشہا را از بس مفید است - مگر ایشاں مصالحت اختیار نکردند و سوئے
الی الخصام - و نصّلوا الیّ اسہم الملام - و صاروا سباعا
پیکار روئے خود بگردانیدند - و نہادند پیکانہا برائے من تیرہائے ملامت را و از حالت
بعد ان کانوا کالانعام - الا قلیل من الکرام - و انی
چارپایاں درندہ شدند - مگر اندکے از کریماں - و من
جئتہم بآیات و قمت فیہم مقام المبلغین - و نصحت
نزد ایشاں بہ نشانہا آمدہ ام و در ایشاں بجائے حکم رسانندگاں ایستادم
لہم نصح المبالغین - و کانوا من قبل یطلبون ھذہ الایام
و بکوشش بسیار ایشاں را نصیحت دادم - و پیش زیں طلب می کردند ایں روزہا و
و اقبالہا - و یستقرون دولۃ السماء لیتفیأوا ظلالہا -
اقبال ایں روزہا را - و می جستند دولت آسمان را تا بسایۂ او در آیند -
ثم اذا افضی الحق الی دیارہم - و نزلت الرحمۃ علی دارہم
پس چوں حق تا ولایت ایشاں رسید و رحمت نازل شد بر ایشاں از وجہ
لانتظارہم - فحرجت صدورہم - و انطفأت نورہم - و انّما
انتظار ایشاں - تنگ شدند دلہائے ایشاں و فرو مُرد نور ایشاں - و ما

* ان مرہم عیسیٰ ینفع کل انواع الحکۃ و الجرب و الطاعون و القروح و الجروح وغیرھا من الامراض التی تحدث من فساد الدم و کیف الدواء یدون لجروح عیسی علیہ السلام التی اصابتہ من الصلیب - والمراد ھھنا من الحکۃ حکۃ الشکوک و الشبہات کما لا یخفی علی اللبیب - منہ

الفینا کثیرا منهم فی سجن الجهل و ترک الاقتصاد - فلا
و ما اکثرے را از ایشان در زندان جهالت و ترک طریق میانه روی یافتیم
یریدون ان یتخلصوا من هذا السجن و یتخذوا سبل
پس نمی خواهند که ازین زندان خلاص شوند - و طریقهٔ درستی اختیار
السداد - بل له باب من حدید التعصب و الاعراض
کنند - بلکه آن زندان را از آهن تعصبات و اعراض و عناد درے
و العناد - فلذالک اوسعونی سبًّا - و اوجعونی عتبًا - فمثلهم
است - پس از همین سبب بسیار در بسیار مرا دشنام دادند و بخشم گرفتن
کمثل الرجل الذی کان یفقد عمرہ فی کمد - لتخلوہ عن
مرا دردمند کردند - پس مثال ایشان مثال آن کسے است که عمر خود در اندوه مے
ولد - و کان یحضر الفقراء و العرافین - و یستقری
گذراند چراکه او را هیچ فرزندے نبود - و بود که همیشه در خدمت فقیران و طبیبان می رفت و برائے
حیلة بدعاء او دواء للبنین - فلما منّ الله علیه بحمل
فرزندان به دعا یا دوا حیله مے جست - پس چون خدا تعالے بحمل زن
زوجته - و تحقق امر حصول منیته - رغب فی الاسقاط
او بر وے رحم کرد و امر حصول مراد او متحقق شد - رغبت کرد در ساقط
قبل النتاج - لیضیع الولد لشهوات ارادها ولیکسر الجنین
کردن بچه قبل از زادن - تا که ضایع کند بچه را برائے شهوت ها که اراده
کالزجاج - فالحق و الحق اقول ان هذا هو مثل الذین
آن کرد و جنین را همچو آبگینه بشکست - پس راست راست می گویم که این مثال
یؤذوننی من العدوان - و یعتبون الطریق ولا یطلبون اقوم الطرق و اسهلها للعرفان - و کانوا یطلبون
آن مردم است که از راه ستم مرا ایذا می دهند - و براه دشوار و مشکل می روند و راست ترطریق را نمیگیرند که بسهولت تمام
من قبل و یدعون الله کالعطشان - ثم شاهت الوجوه عند خروجه
و می خواندند خدا تعالے را همچو تشنگان - باز بر وقت خروج من روها زشت شدند

بقدر الرحمان - و کم من داع اَعْوَلُوا کالمخض فی البکاء

بتقدیر خداے رحیم و بسیار دعا کنندگان که همچو زن درد زه گرفته بوقت

عند الدعاء - و بلغت رنّتهم الی السماء فاندلقتُ عند

دعا به بلند آواز گریه‌ها کردند و آواز شان تا آسمان رسید - پس بزودی بیرون

هذه الدعوات - و برز شخصی بتلک الجذبات - و کنتُ

آمدم وقت این دعا و بیرون آمد جسم بدین جذبه‌ها - و من

غائبًا معدومًا ما ملکت لفظ انا - فکانت دعواتهم

غائب و معدوم بودم مالک نبودم لفظ انا را - پس دعاهاے شان بودند

ما ابرزنا و هتفهم بنا - و لمّا جئتهم کان من شانهم ان

که بیرون آوردند مارا و خواندند مارا - و چون نزد شان آمدم پس از شان

یتباشروا حبورًا - و ان یحمدوا الله علی بعثی و یهنیٔ

ایشان بود که از خوشی پر شدندے - و اینکه بر بعث من ستایش خدا تعالیٰ

بعضهم بعضا سرورًا - و لکنهم انکروا و سبّوا و سعوا فی

کنند و یکے دیگر را از خوشی مبارکباد گویند - مگر اوشان انکار کردند و مرا دشنام‌ها دادند

سبل التکفیر و خبّوا حتی تبیّن انهم من الاعداء لا من

و در راه تکفیر شتافتند تا آنکه روشن شد که ایشان از دشمنان اند نه از

الطلباء - فاعرضتُ عنهم کالیائسین - لما رئیتُ فی صیاغتهم دجل الغاشّین - و سیاتی زمان

طالبان حق - پس از ایشان ناامید شده رو گردانیدم - چراکه من در زرگری ایشان ملمع خیانت کنندگان دیدم و عنقریب آن زمانه

یتعلق عالمٌ باهدابی - و یتبرک الملوک بمساس اثوابی

خواهد آمد که جهانے بدامن من خواهد آویخت - و بادشاهان بسودن جامه‌هاے من برکت

ذالک قدرُ الله ولا راد لقدرہٖ و ما قلت هذا القول

خواهند جست این تقدیر الٰهی است و هیچ شخص اورا رد نمی تواند کرد و این قول

من الهوی - ان هو الا وحی من رب السموات العلی

را از هواے نفس نگفتم - این چیزے نیست مگر وحی خداے آسمان‌ها -

و اوحىٰ الىّ ربي و وعدني انه سينصرني حتى يبلغ

و وحی فرستاد رب من سوے من و وعدہ فرمود کہ او مرا مدد خواہد داد تا بحدے کہ

امري مشارق الارض و مغاربها - وتتموج بحور الحق

امر من بہ مشرق و مغرب خواہد رسید - و دریاہائے راستی بموج

حتى يعجب الناس حباب غوارها -

خواہند آمد تا آنکہ حبہ ہائے برتر طبقہ ہائے موج او مردم را در تعجب خواہند انداخت -

هذا ما اردنا ان نكتب شيئا من مفاسد هذا

این آں سخنانے اند کہ ارادہ کردیم کہ آنہا را در بارہ مفاسد این

الزمان - و نزهنا كتابنا هذا عن ازراء الاخيار الذين

زمانہ بنویسیم - و ما این کتاب را از عیب گیری آں گروہ نیکاں منزّہ داشتیم

هم على دين من الاديان - و نعوذ بالله من هتك

کہ بر دینے از ادیان قائم اند - و ما پناہ بخدا بجوییم کہ ہتک علماء

العلماء الصالحين - و قدح الشرفاء المهذبين سواء كانوا

صالحین کردہ باشیم - یا عیب گیری شریفان اہل تہذیب کنیم خواہ

من المسلمين او المسيحيين او الآرية - بل لا نذكر

از مسلمانان باشند یا عیسائیاں یا از قوم آریہ - بلکہ ما از سفیہان

من سفهاء هذه الاقوام الا الذين اشتهروا في فضول

ہر قوم ذکر ہماں فرقہ سفہائے کنیم کہ در زیادت بیہودہ و اعلان

الهذر و الاعلان بالسيئة - و الذي كان هو تقي الغرض

بدی مشہور اند - و آنکہ از عیب سفاہت و بدزبانی

عفيف اللسان - فلا نذكره الا بالخير و نكرمه و نعزه

بری باشد ما او را بجز خیر یاد نمی کنیم - و این حق این ہر سہ قوم

و نحبه كالاخوان - و نسوّي فيه حقوق هذه الاقوام الثلثة - و نبسط لهم جناح التحنن و الرحمة - و لا نحيف

مسلمانان و عیسائیاں و ہندواں را می دہیم و بر آوشاں بازوی مہربانی و رحمت می گستریم - و ما ایشاں

هولاء الکرام تصریحا و لا تعریضًا رعایة للادب - فان

بزرگان را نہ بہ تصریح و نہ بطور اشارہ بد یاد می کنیم تا از ادب دور نیفتیم

فی المعاریض لمندوحة عن الکذب - و لا نغتاب

زیراکہ در طریق اشارات نیز ہم رنگے از دروغ است - و ما ہرگز عیب

المستورین قط و لا ناکل ابدًا لحم العبیط من غیر

آناں نمی بریم کہ بظاہر صورت نیک اند و ما گوشت تندرست جانور

العارضة - الذین عرضوا انفسہم لکل نوع السیئات و

ہرگز نمی خوریم ماں گوشت بیماراں خوراکہ ماست و مراد از عارضہ آں گروہے است کہ

اعلنوھا علی رؤس الشاھدین و الشاھدات - و لایزالون

ہر قسم بدی را بلا تکلف مے کنند و بطور علانیہ ارتکاب فسق مے کنند - و ہمیشہ

یقعون فی اعراض الناس - ویجعلون دینہم ترسا عند

قصد شان ہمیں مانده کہ مردم را بے آبرو کرده باشند و دین خود را بوقت ظاہر کردن

اظہار ھذہ الادناس - و تجد فی کل قوم کثیرا من ھذہ

ایں ناپاکی ہا بطور سپر می کنند - و در ہر قوم بسیار کس ازیں فرقہ

الفرقة - فان کنت لا تعرف فاستعرض الاقوام کلہم

خواہی یافت - پس اگر تو ایں را نمی شناسی پس ہمہ قوم ہا را بپرس و ہر کرا

و سل من شئت عن ھذہ الحقیقة - و انہم من

خواہی از حقیقت ایشاں سوال کن - و ایشاں از عامہ

عرض الناس و عامتہم لیس لہم قدر فی اعین شرفاء

مردم ہستند و در چشم شرفاء قوم ہا ہیچ قدر شاں

الاقوام - یسبون الاکابر و یکثرون اللغط بریم من الاوھام

نیست - اکابر را دشنام ہا می دہند و بادنی وہمے بسیار شور مے

تراہم بالین تحت ذلة و خصاصة - و یکون مدار مذھبہم

انگنند - خواہی دید ایشاں را گریاں کنندگاں زیر ذلت و درویشی - و مدار مذہب ایشاں مال

حطامهم فیبدلونه به و لو بقصاصة - فالحاصل انا ما
حقیر دنیا سے باشد پس باندک چیزے تبدیل مذہب کنند - پس حاصل کلام
ذممنا فی هذه الرسالة - الا الذین یجاهرون بمعاصیهم
این است کہ ما درین رسالہ ہماں مردم را بد گفتیم کہ علانیہ ارتکاب
و یجترؤن کالبغایا علی انواع الخباثة - و یظهرون عیوبهم
معصیت می کنند و ہمچو زنان بازاری بر ہر نوع ناپاکی دلیری می نمایند - و عیب ہا و عادات
و عاداتهم الشنیعة فی وسط الاسواق - و یکشفون ما
قبیحہ خود را در وسط بازارہا ظاہر مے کنند و مردم را آن گناہ ہا
ستر الله علیهم و یبلغون خفایا عیوبهم الی الآفاق - فلا
وا نمایند کہ خدا بر ایشان پوشیدہ است و عیب ہائے پوشیدہ خود را
غیبة لفاسق مجاهر عند العاقلین - فانهم هتکوا بیوتهم
تا دور دراز ملکہا شہرت می دہند - پس نزد عاقلان ہرچہ دربارہ کسے گفتہ شود کہ خود گناہ خود فاش
بایدیهم کالمجانین - و کلما قصصنا علی الخلق من قصص
میکند آن غیبت نیست زیرا کہ اوشان خود خانہ ہائے خود را ہمچو دیوانگان خود را خراب کردہ اند - و ہر
اشرار هذه الزمان فی الکتاب - فلا نعنی بها الا نفوس
آن قصہ ہا کہ درین کتاب بہ نسبت اشرار این زمانہ بیان کردیم - پس مراد ما ازان ہمین
هذه الاحزاب - و انا براء من تهمة ذم المستورین
گروہ ہا ہستند - و ما ازین تہمت بری ہستیم کہ مردم مستور را کہ
القلیلین - و نفوضهم الی عالم العالمین - و انما نذم الذین یفعلون السیئات معلنین -
قلیل اند بد یاد کردہ باشیم - و اوشان را بسوئے خدا می سپریم - و ما مذمت آنان می کنیم کہ بطور آشکارا ارتکاب بدیہا میکنند
و ای رجل یشك فی هذا ان السیئات قد کثرت
و کدام انسان درین شک تواند کرد کہ بدی ہا درین زمانہ بسیار شدہ اند
فی زمننا هذا مع فساد العقائد - و ما فینا الا من یصدق
و با این ہمہ عقائد نیز فاسد گشتہ - و در ما ہیچ کس چنین نیست کہ

هذا فشل من العامة و العمائد - و كثرت الفرق الضالة -
تصدیق این امر نکند پس از عوام و خواص بیرون - و فرقه‌های ضاله بسیار
و تراءت فی کل طریق الضلالة - واکل المتعصبون القذر کما
شدند و در هر طرف ضلالت پدید آمد - ومردم متعصبان خوردن نجاست
تاکل الجلالة - و الاصل فی ذالک ما روی عن سیدنا
روا داشتند چنانکه گاو پلید خوار نجاست می خورد - واصل در بیان این ضلالت‌ها
خیر الانام - وافضل الانبیاء الکرام - و هو انه قال صلی الله علیه و سلم
آن حدیثے است که از بزرگترین پیغمبران جناب نبی صلی الله علیه وسلم مروی شده و او این
حین اخبر عن اواخر الایام لتسلکن سنن من قبلکم
است که آنجناب در حالات زمانه آخری چنین فرموده است شما بر طریقه کسانے
حذو النعل بالنعل - و اراد علیه السلام من هذا
خواهید رفت که پیش از شما گذشته اند و این مطابقت ہمچو برابری نعل بانعل خواهد بود - و درین
ان المسلمین یشابهونهم فی جمیع انواع الدجل و الجهل -
حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم این اراده فرموده است که هرچه پیشینیان از جهل و دجل
و قال لتاخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا و ان
و فسق و فجور کرده اند شما نیز ہم آں ہمہ خواهید کرد - و فرمود که شما خواهید گرفت در اعمال واقوال وغیرها
ذراعا فذراعا - و ان باعا فباعا - حتی لو دخلوا جحر
مانند گرفتن ایشان اگر یک بالشت بود پس شما ہم بالشت واگر بقدر درازی دست بود پس شما ہم بقدر درازی دست
ضب لدخلتموه معهم - ولا یخفی علی العالمین ان بنی
تجاوز خواهید کرد بحدے که اگر اوشان در سوراخ سوسمار خزیده باشند شما ہم خواهید خزید - و بر عالمان
اسرائیل قد افترقوا علی احدی و سبعین فرقة -
پوشیده نیست که بنی اسرائیل بر یک و ہفتاد فرقه تقسیم شده بودند -
فاوجب منطوق هذا الحدیث ان تکون کلها فرق
پس منطوق این حدیث واجب کرد که فرقه‌هاے سیدنا جناب خاتم الانبیاء

امة سيدنا خاتم النبيين عدة - و هذا الافتراق لم
صلی اللہ علیہ وسلم ہم بریں مقدار باشند - و ایں اختلاف فرقہا در
يكن في القرون الثلثة من قرن النبوة الى قرن تبع
قرون ثلثہ کہ تا زمانہ تبع تابعین ست نبود
التابعين - بل ظهر بعد نفاد الاعوام و السنين - ثم
بلکہ بعد از گزشتن سالہا پدید آمد - بعض روز
ازداد يوما فيوما حتى كمل في هذا الزمان - بما زاد النزع
بروز زیادہ شد بحدے کہ دریں زمانہ بکمال رسید - چراکہ کینہ زیادہ شدہ علم
العلم من صدور الرجال و النسوان - و اتخذ الناس
از سینہ ہائے مرداں و زناں کشیدہ شد - و مردم آنانرا امام
ائمتهم جهالا - الذين ما اعطوا علما و لا كاهل القلوب
خود گرفتند کہ علم و عقل نہ ہمہ داشتند و نہ دوشاں ہمچو
حالا - فضلوا و اشاعوا ضلالا - و نرى ان شوكة
اہل اللہ حال می داشتند - و گمراہ شدند و گمراہی را شایع کردند و ہمہ بینیم
الدين و صيت مجد ربنا قد ارزت الى الحجاز - كما
کہ شوکت دین و آوازۂ بزرگی رب ما باز پس آمد سوئے مکہ و مدینہ و نواح آں
تارز الحية الى جحرها عند الايشاز - ما بقي عظمة
چنانکہ مارباز سوئے سوراخ بوقت سختیہا باز پس می آید - باقی نماندہ است
الدين و عزة حدودة الا في مكة و المدينة - و نرى
عظمت دین و عزت حدود او مگر در مکہ و مدینہ - و دریں
فيهما اطلال هذه العمارة كعقيان قليل من الخزينة
ہر دو شہر آثار باقیہ ایں عمارت خرابی دید مانند زر قلیل بلا زر خزینہ
و ان كنا نرى بعض بدعات ايضا في هذه الديار
و اگرچہ ما بعض بدعات دریں ملک ہم در بعض مردم ہمے بینیم

فی قلیل من العباد - و لکن قد طرء اضعاف ذالک
در اندک مردم مگر در دیگر بلاد چند در چند ازاں
علی غیرہا من البلاد - ثم مع ذالک لا نجد فیہم قوۃ
زیادہ ایں بدعات را می یابیم - باز با ایں ہمہ خوشبوے قوت اسلام
الاسلام و عرضہ الا فی تلک الارض المقدسۃ - و
و رائحہ طیبہ آں در ہمیں زمین پاک سے یابیم - و زمین ہائے
اما الارضون الاخری فلا نراہا الا کالاماکن المنجسۃ
دیگر کہ ہستند می بینیم کہ ہمچو مکانہائے نجس نمودار شدہ اند
فالحاصل ان الذنوب کثرت فی ہذا الزمان مع ترک
پس حاصل کلام ایں است کہ دریں زمانہ گناہاں بسیار شدند و ترک حیا
الحیاء - بل ہی أدخلت فی العقائد والآراء - وجاہر الناس
علاوہ بداں بلکہ ایں گناہاں در عقائد و آرا داخل کردہ شدند و مردم علانیہ
بہا و صار الزمن کالیلۃ اللیلاء - وعلی ذالک تری القسوس یضلون
ارتکاب آں سے کنند پس ایں زمانہ چناں شدہ است کہ شب تاریکے در آں ہیچ نوری نباشد و بالآں ایں ہمہ می بینی
الناس باغلوطات فی تحریر و بیان - و یعرضون علی
کہ پادریاں گمراہ سے کنند مردم را بہ مغالطہ در تحریر و بیان - و پیش سے کنند بر مردم
الناس اموالہم و بناتا من اہل صلبان - و یرغبونہم
مال ہائے ایشاں را و دختراں عیسائیاں - و در مذہب
فی ملتہم بنقاد و عقیان - و یزینون حریتہم فی اعینہم
خود ایشاں را بزر و زینہا می دہند - و زینت می دہند در چشم اوشاں
و یسقونہم من الطف مدامۃ - فیری المرتدون ان
آزادی و اسپے قیدی خود را و لطیف تر شراب ایشاں را می نوشانند - پس می بینند مرتداں
الصوم و الصلوۃ و الحنفیۃ کانت علیہم کغرامۃ - فالملخص
کہ صوم و صلوۃ و پرہیزگاری بر ایشاں ہمچو تاوانے بود - پس حاصل کلام ایں

ان الكفر يحارب كمثل هذا و الحرب سجال - و الله غيور

که از طرف مخالفان این قسم جنگ شروع است و در جنگها ہمیں اصول است که ہیچ فریق ملع

لدینه فکیف یصدر منه اعتزال - و ما ینقضی یوم

نمی نشیند بلکه ہر حمله را بمناسب آں جواب می دہد و خدا برائے دین خود غیرت می دارد پس چگونه ازو

الا والبدعات تتجدد - و العدو یحرف الکلم و یتزید -

کناره کشی صادر شود - و ہیچ روزے نمی گذرد مگر بدعات تازه می شوند و دشمن تحریف میکند و از پیش خود

و افترقت الامة الاسلامیة و رکب کل احد جدة

زیادتی ہاے نراشد و فرقه فرقه شد گروه مسلمانان و ہر یکے در امر دین راه دیگر

من الامر - فذهب رجال الی قوانین القدرة و الفطرة

اختیار کرد - پس بعض مردم از گروه ہا بمذہب نیچریه رفتند -

من الزمر - و قالوا لن نقبل معجزات الانبیاء و

و گفتند که ما معجزات انبیاء و کرامات ہرگز قبول

الکرامات - فانها قصص لا یصدقها قانون الفطرة و

نمی کنیم - چراکه ایں ہمه قصه ہا ہستند و قانون فطرت از تصدیق

لا نجد نموذجا منها فی سلسلة المشاهدات - و

نمی کند و ہیچ نمونه آں ہا در سلسله مشاہدات نمی یابیم - و

اختار قوم سوادا اعظم و لو جمع الاشرار - و قالوا من

قومے دیگر گروه عظیم را اختیار کردند گو آں گروه از مردم شریر باشد

سلك الجادة امن العثار* - و لا یعلمون ان الاجماع

و گفتند ہر که طریق مستوی را اختیار کرد پیچه باجماع زد او از لغزشہا در امن بماند - و نمی دانند

قد کان الی زمن الصحابة - ثم حدث الفیج الاعوج

که اجماع تا زمانه صحابه رضی الله عنهم بود - باز فیج اعوج پیدا شد و

و انحرفت کثیر منهم من الجادة - و لذالك اشتدت

بسیار کس از صراط مستقیم منحرف شدند - و از ہمیں سبب ضرورت

* هذا مثل من امثال الجاهلیة یضرب حثا علی الاتباع - والغرض منه مدح الاجماع - و قالوا من شذ و انفرد

ایں مثالے است از مثالہائے زمانه جاہلیت که می زدند تا رغبت عمل آں دہند - و غرض ازاں ستایش اجماع است و گفتند که ہر که متفرد ماند

عن الجمهور - فمثله کمثل رجل نزل تلعة و ما نزل بعید من الجمهور - فجاء السیل و جرف به مع جمیع ما کان معه

و از جمہور علیحده ماند پس مثال او مثال آں کس است که در زمینے نازل شد که لمحے [illegible] از بالا کوه می آید و در ماندگی بر زمین [illegible] پس سیلاب آمد و او را [illegible] متاع او ربود

الضرورة الی بعث الحکیم من الرحمان - و کان ذالک
شد کہ خدا تعالے برائے رفع اختلافات حکم کنندہ را بفرستد - و این از طرف
وعد من الله المنان - فانّ القوم جعلوا القرآن عضین - و ادّعی بعضهم انهم من المحدثین -
خدا تعالیٰ وعدہ بود - چراکہ قوم مسلماناں قرآن را پارہ پارہ کردند - و قومے دعوی کرد کہ ایشاں از محدثاں
و شمّروا عن ذراعیهم لتخطیة المقلدین - و قوم آخرون
ہستند - و برائے خطاوار قرار دادن مقلدین آستین از ہر دو دست خود برچیدند - و قومے
یقولون ان الاسلام قد بطل فی هذا الزمان شرعه
دیگر پیدا شدہ اند کہ می گویند کہ شرع اسلام درین زمانہ باطل شدہ است
و نبّه ضرعه - و قالوا ما هو الا کسمر البارحة - و
و در پستان او ہیچ شیر نماندہ - و گفتند کہ شریعت ہمچو افسانہ شب گذشتہ است -
لیس کمرہم القروح بل کالاشیاء القارحة - و قد بثّوا
و ہمچو مرہم زخمہا نیست بلکہ خود زخم پیدا کنندہ است - و اشاعت
تلک الآراء - و نثّوا هذه الاهواء - فانظر کیف تمادی
این رائے ہا را در مردم شہرت دادہ اند و این ہواہائے نفس را فاش کردہ اند - پس بہ بین کہ
اعتیاص المسیر - و سرت هذه العقیدة فی اکثر
چگونہ پیچیدگی راہ و دشواری آن دراز شد - و این عقیدہ در اکثر مردم از
الناس من الفقیر و الامیر - و صارت الشریعة کبئر
فقیر و امیر سرایت کردہ است - و شریعت ہمچو چاہ
معطلة و مصر حصید فی اعین الحکام - فلا یثمر
بیکار و شہر ویران گردید در نظر حکام - و حاصل
جنی عودها کما هو حقها من دول الاسلام - و ما
نمے شود میوہ شاخ او از دولتہائے اسلام چنانکہ حق اوست - و ہیچ شاہے
نری ملکا من ملوک ملتنا عند الآثام - ان یراعی
از شاہان اسلام بوقت سزائے گناہ نمی بینیم کہ بروقت

حدود الشریعة عند تنفیذ الاحکام - بل یتوغرون

صادر کردن احکام رعایت حدود شریعت کنند - بلکه از غضب

غضبا اذا وعظوا لهذه السبیل - و لا یخافون قهر

افروخته مے شوند چوں برائے ایں راه وعظ کرده شود و از قهر خدا تعالے

الرب الجلیل - یقطعون الاذن و یفقئون العیون - و

نه مے ترسند - بینی ها مے برند و چشم ها کور مے کنند و

یحرقون بادنی جرم و یغرقون - و مع ذالك لا یستقرئون

به ادنی جرم بسوزانند و غرق میکنند - و با ایں همه یقین را

الیقین و یتبعون الظنون - یذبح کثیر من الناس

نه می جویند و پیروی ظن میکنند - بسیار مردم وقت غضب شاں

عند اشتعالهم - و قل من عم نوالهم - یقتلون الناس

ذبح مے شوند - و کمتر است آنکه از عطیه شاں بهره داشته باشد مردم را

بقصاصة - و لو کانوا من ذوی خصاصة - و اذا اعترتهم

برائے اندک چیز قتل مے کنند اگرچه از ناداراں و مفلساں باشند - و هرگاه

شبهة فی خیانة رجل من الرجال - فلیس عندهم

ایشاں را به خیانت کسے شبه پیدا می شود پس نزد ایشاں

جزاءه من غیر سفك الدم و الاغتیال - یسلمون البراء

سزائے آں شخص بجز خون ریختن و کشتن ایچ نیست - مردمان بیگناه و

للکروب - و لا یخافون الله و یوم نزول النوب - لا یراعون

پاک را به اندوه ها می سپرند و از خدا و از روز فرود آمدن مصیبت

العدل عند المکافات - و لا یمیلون من المصاف الی

نه می ترسند در وقت پاداش رعایت عدل نمی کنند و از جنگ سوئے صفائی

المصافات - لا یعلمون شرائط ارباب الامر و السیاسة -

محبت میل نمی کنند - نمی دانند که اهل حکومت و سیاست را چه کدام شرائط باشد باید بود

وما أعطوا حظًا من الفراسة - يقولون انا نحن المسلمون

و ایچ بهره از دانست ایشانرا نه داده شد - می گویند که ما مسلمان هستیم

و يعملون على رغم وصايا الاسلام و لا يخافون - يداومون

و بر عکس وصیتهاے اسلام عمل مے کنند و نمی ترسند - بدان

على السير التي تباين الورع و التقاة - و لا يبالون الصوم

سیرتها مداومت می کنند که مخالف تقوی و پرهیزگاری هستند - و حاضر مسجد ها

و لا يقربون الصلوة - لا يأخذون سبل العدل عند

نمی شوند و نماز را قریب نمی آیند - بر وقت دیدن لغزشهاے مردم

رؤية عثرات الناس - و لا يهزمون عند تطلب

راه عدل نه می گیرند - و بر جستن عیب ها همه زور خود می افگنند

المثالب و يتكلون على السعاة الذين هم كالخناس - وكثير

و در وقت عیب جوئی طریق احتیاط نگاه نمی ورزند و بر بدگویان تکیه می کنند که همچو شیطان اند

منهم ينفقون اموال الرعايا في الشهوات - و يأخذون

و بسیارے از ایشان مالهائے فراهم آمده از رعیت را در شهوات خرچ میکنند - و بظلم

بالظلم ثم ينفقونها في مواضع المنات - و لا يراعون

مے گیرند باز در جاهائے بدی خرچ می نمایند - و محل نیکی را رعایت

مواقع البر و يتمايلون على الاسراف - و ما تراهم الا

نه می کنند و بر اسراف زور مے دهند - و ایشان را نخواهی

في مواضع اللعب و اللهو لا على سرر الانصاف - و لا

دید مگر بر در مکان هائے لهو و لعب نه بر تختهائے انصاف - پس

شك ان سيئات الملوك ملوك السيئات - لما يبلغ

هیچ شک نیست که بدی بادشاهان بادشاه بدی ها ست - چرا که

اثرها الى العجائز و الايتام و الصالحين و الصالحات -

اثر آن بدی ها تا بیوه زنان و یتیمان و نیک مردان و نیک زنان می رسد -

و کم من رجال یخملون بظلمهم بعد النباهة - و یزدرون
و بسیار مردم اند که بباعث ظلم ایشان پس از ناموری و بزرگی گمنام می شوند و حقیر
لوهم بعد الوجاهة - و تری همهم یضیقون علی الناس
کردن ایشان بعد از وجاهت حقیر شمرده می شوند - و بر مردم راه ملاقات
سبیل لقاءهم بالبوابین - فیجد الی السعایة طریقا کثیر
بدربانان تنگ می کنند - پس غمازان موقع غمازی
من الساعین - و یاذن ابوابهم و یدعون ثبوتا و تحقیقا -
می یابند - و بر در ایشان آن غمازان می آیند و می گویند که ما فلا
لیطلبوا لشمل غریب تفریقا - و یختلقون اضالیل - و
امر را بثبوت رسانیدیم تا کار و بار و سلسله مظلومی را برهم زنند - و سخنان دور از راستی می تراشند و
یلفقون اباطیل - فیجرون بها الضعفاء المجروحین و یولون
امور باطله را باهم پیوند می دهند - پس بدان افترا مردمان ضعیف خسته حال را
المتالمین - و یحقرون الازواج علی ازواجهم - و لا یراعون
می کشند و دردمندان را در درد می رسانند - و زنها بر زنها می کنند - و رعایت حقوق
حقوقهن و یذبحونهن کنعاج - لا ینظرون الی البلاد
شان نمی کنند و همچو میش ها ذبح می نمایند - سوی ملک نمی بینند که چگونه
کیف خربت - و تشتتت - و الی الرعایا کیف تکسرت
خراب شد و پراگنده شد و نمی بینند سوی رعایا چسان بر جای خود
و تعلثت - و الی الاجناد کیف نصبت و وصبت -
خشک شدند و امر ایشان مختلط گردید - و سوی لشکرها که چگونه در رنج و تکلیف اند
و الی الجیاد کیف عطلت و عطبت - و لا یترکون
و سوی گردنها چگونه معطل شدند و در رنج افتادند - و نمی گذارند یک درهم
درهما مما وظفوا علی ضیاع الرعیة - و لو هلکت دوابهم
ازان مال که بر آب و زمین رعیت مقرر کرده اند - و اگرچه ستورهای ایشان

و ضاعت زروعهم من الآفات السماوية او الارضية -

مرده باشند و زراعتها ضایع شده باشند از آفات سماوی یا ارضی -

و يعاقبون للخراج و لو لم يتعهد الارض السهاد - و

و در شکنجه می کشند برائے خراج و اگرچہ بروقت باران نباریده باشد - و

امحل الملك و ذابت من الجوع الاكباد - و لو اعوزت

اگرچه خشک سال عام بوده باشد و جگرها از گرسنگی گداز شده باشند و اگرچه چاره مویشی

العلوفات - و عزت الاقوات - و لا يبالون حتى تهلك

نایاب گردیده باشد و قوت مردم عزیز الوجود گردیده - و هیچ پروا نمی دارند تا بدین نوبت

الرعايا او تلفظهم ارض الى ارض لشدائد استراء الميرة -

رعیت مے میرد یا از زمینے سوئے زمینے افگنده می شود برائے سختی ها حاصل کردن

و يتيهون مع صبيانهم سائلين على ضعف من المريرة -

رزق - و سرگردان مع بچگان خود سوال کنندگان مے گردند با وجود ضعف و ناتوانی از قوة نفس

و لا يملكون فتيلا - و لا يجدون اليه سبيلا - لا

و مالک نمی باشند خسته خرما را - و نه بدان راه مے یابند - باقی

يبقى لهم متاع ليستظهروا به على الايام - و لا ضياع

نه مے ماند ایشان را متاعے تا بدان بر روزها ے گردش خود مدد جویند و نه زمین باقی ماند

لاينهم سنة بها و وقوع صائل في المضرغام و عدم الرديف و منع بيع الارض من

چرا که سال بے باراں و بر اتفاقات ... گرسنگی ... باشد علاوه بران از فروختن زمین ممانعت

الحكام - و تشتد البلية حتى تسقط النساء الاجنة -

می کنند - و بالا ... غایت سخت می گردد تا بحدیکه زنان بچگان را می افگنند

و يعول الابناء و لا يجدون الميرة - و مع ذالك يستفزهم

و فرزندان فریاد مے کنند و رزق نمے یابند - و با این همه ایشان را

الشرطيون لخراج الملك و ياخذونهم اخذة رابية -

سپاهیان خراج گیر تلاش مے کنند و می گیرند ایشان را سخت گرفتنی -

و يعاقبون و يقولون اين تفرّون و عليكم هذه باقية.
و در شکنجه مے کشند و مے گویند کجا مے گریزید بر شما اینقدر روپیه باقی است
فيبكون و يقولون ياليت المنية كانت القاضية - و لا
پس این بے چارگان گریه می کنند و می گویند کاش امروز موت فیصله این زندگی ها
يسمعون زفيرهم - و لو القوا معاذيرهم - هذه عيشة رعايا
کردے - و فریاد ایشان نمی شنوند اگرچه از هرگونه عذرها کنند - این زندگی رعیت
و هم على الارائك يضحكون - و يشربون الخمر و يمرحون.
ایشان و ایشان بر تخت ها مے خندند - و شراب می نوشند و از خوشی مے جهند
و بالجواري يلعبون - و في الليالي يزنون - و في النهار
و با زنان بازی مے کنند - و در شب ها بد فعل می کنند - و در روزها ظلم
يظلمون - و اذا جاءهم احد من الذين اصابتهم مصيبة
مے کنند - و اگر یکے از آنان نزد ایشان بیاید که مصیبت زده
و اخذتهم داهية فيشتمون و يدفعون - و اذا عرض عليهم
و حوادث رسیده اند پس دشنام مے دهند و دفع کنند - و چون قصه مصیبت
قصة مصيبتهم تضرعًا و آدابًا - فيكونون ساكتين و
خود را بتضرع و ادب عرض می کنند - پس خاموش مے مانند و
لا يردّون عليهم جوابًا - و لا يعبئون بمقالهم - و لا يبالون
جواب شان نه می دهند - و هیچ پروائے گفتگوئے شان نمی کنند و نه پروائے
تضرعهم و ما نزل لهم من اهوالهم - و لم يزل امر الظلم
تضرع و مصیبت شان مے نمایند - و همچنین ظلم زیاده مے
يزداد - والنفوس تصاد - حتى يبيد الرعايا و تخرب البلاد - و انهم
گردد - و جان ها شکار مے شوند - تا آنکه هلاک می شود رعیت و خراب میشوند شهرها - و
من ملوك المسلمين - و لا نقص عليكم قصة الآخرين.
ایشان از بادشاهان اسلام اند - و قصه دیگران بر تو نخوانیم -

فندعوك يا قدر السماء - اين انت من هذه الامراء -

پس اے تقدیر آسمان ترا می خوانیم - ازیں امیراں کجا دور می مانی -

الرعايا يُصلحون الارض بشق الانفس للزراعة و الغراسة -

مردم رعیت زمین را بصد مشقت قابل زراعت و نصب درختاں می کنند

و اذا استُخرجت فيكتبون الخراج عليهم و لا يُؤدّون

و چوں قابل زراعت شد پس ایں امرا برو خراج خود مقرر مے کنند

شرائط السياسة - و من المعلوم ان الرعية تؤدّي

بغیر اینکه شرائط رعیت بجا آرند - و ایں معلوم است که رعیت خراج حاکماں

الخراج الى الولاة - لكونهم من الحماة - و اذا فاتت

ازیں وجه مے دہد که ایشاں حامیان و حافظان ایشاں ہستند پس چوں

شرائط التعهّد و التكفل و الحماية - فزال الحق كانّ

شرائط حمایت و ذمه داری و نگهبانی محفوظ نماند پس حق زائل شد گویا

الرعايا خرجت من تلك الولاية - بل الخراج ما بقي

مردم رعیت دریں ولایت نماندند - بلکه دریں صورت آں

خراجا ن الذي يوظف على الفلاحين - و صار كالجزية

خراج نماند که بر مردم زمینداراں مقرر کرده میشود - و همچو آں جزیه

التي تُضرب على رقاب اهل الذمة المغلوبين - فالحاصل

شد که بر گردنهاے اہل ذمه مقرر کرده مے شود - پس حاصل

انهم يأخذون خراجهم ان اصاب المطر ارض الفلاحين

اینست که ایشاں خراج خود از زمینداراں مے گیرند اگر

او لم يصب - و هذا عدلهم فانظر و اعجب - و

بارش شود یا نشود - و ایں عدل ایشاں است پس ببیں و تعجب کن - و

كذالك لهم عادات اخرى لا يمكن شرحها - و لا يُوسى جُرحها -

هم چنیں ایشاں عادتهاے دیگر نیز دارند که شرح آں ممکن نیست و نه زخم آنها قابل علاج -

تمر لیالیهم بالخمر و الزمر - و نهرهم فی النرد و القمار -
شب‌های شان در خمر و مزمار زدن می رود و روزهای شان در نرد و قمار میگذرد
و مع ذالک یتمنی کل منهم ان یکون مهیبا فی اعین
و باوجود این هر یکے از ایشان آرزو مے دارد که در چشم مردم با هیبت
الناس - و مظفرا عند الباس - و تجدهم عظیمة النهمة
باشد - و در وقتهاے جنگ مظفر و منصور بود - و تو ایشان را در شهوات
فی الشهوات الدنیا و لذاتها - و مستغرقین فی ملاهیها و
دنیا و لذتهاے آن شدید الحرص خواهی یافت - و در لهو و لعب دنیا
جهالاتها - لا یفارقون کاس الصهباء - و لا ادناس الندماء -
و کارهاے جهالت آن غرق خواهی دید - از جامهاے شراب جدا نمی شوند و از ناپاکی صحبت
لا یطیقون ان یسمعوا نصیحة - او یحتملوا من الوعظ کلمة -
هم نشینان و هم کاسه شراب دوری و احتراز نمی کنند - طاقت نمی دارند که نصیحتے را بشنوند یا برداشت
فیاخذهم عزة و یتوغرون غضبا و غیرة - و یکون اکرم
یک کلمه وعظ کنند - پس خیال بزرگی خود ایشان را می گیرد و سینه شان از غضب و غیرت پر می گردد
الناس علیهم من زین لهم حالهم و حمدهم و اعمالهم - یبیدون
و بزرگتر نزد ایشان کسے است که حالات بد ایشان را نزد شان نیک نماید و تعریف ایشان
الامارة و الدولة فی حداثة السن و عنفوان الشباب - فیجرهم
و کارهاے ایشان کند - فرمانروائی و دولت در اوائل جوانی خود مے یابند - پس
اهواءهم و ندماءهم الی طرق التباب - لا یکون لهم معرفة
خواهشهاے نفسانی شان و دوستان هم پیاله شان ایشان را سوے راه هلاکت می کشند - نمی باشد
بتدبیر الناس و ضبط امورهم - و لا یطلعون علی ضمائرهم
ایشان را معرفت تدبیر مردم و نه این عقل که چسان امور رعیت منضبط می باید کرد و بر خیالات
و مستورهم و لا یعطی لهم دهاء یحفظ به اقتصادا و توسطا
پوشیده شان اطلاع نمی دارند و آن عقل ایشان را نمی دهند که بدان طریق اعتدال را رعایت کرده باشند

و اعتدال - فيسرفون و تكون ذخائرُ الدنيا و خزائنها

پس اسراف می کنند و ذخیره هائے دنیا و مال ها بر ایشان

عليهم وبال - و ان اصابهم غم فلا يكون لهم صبر و

وبال مے گردد - و اگر ایشان را غمے رسد پس صبر و استقلال از

استقلال - و ربما يذهبون الى نهاية باقدامهم فيحلُ

دست مے دهند - و بسا اوقات دیده و دانسته در بلاکتها مے افتند پس

عليهم غضب الله و ياتي زوال - لا يرضون عن تدبير الفن

غضب الهی بر ایشان نازل مے شود و زوال مے آید - از دانشمندے راضی نشده

امور السلطنة - و يتخذون الرعاع اخدانا كالنسوة -

شوند که امور سلطنت را به ضبط آورده است و اچو زنان مردم کمینه را دوست می گیرند

فيكون آخر امرهم الانتحار - او الجنون او الفضيحة و

پس آخر امر ایشان خودکشی می باشد یا جنون یا رسوائی و

التبار - لا يعطون فراسة صحيحة - و لا كالعقلاء قريحة

تباهی - ایشان را فراست صحیحه نه مے دهند و نه طبیعت اچو دانشمندان

و تعلم ان من شرائط الوالى ذى المعالى - ان يعطى له

و مے دانی که از شرائط فرمان روا این است که دماغ او بلند باشد

من دماغ عالى - و عقل يبلغ الى الاعماق و الحوالى - و

و او عقلے دارد که تا عمیق در عمیق و گرداگرد برسد - و

نور يحيط الاسافل و الاعالى - و ان يعرف ضمير المتكلم

نورے دارد که احاطه اسفل و اعلی کند - و اینکه نیت پوشیده کلام کننده را

و يفرق بين المتكلف و المتالم - و يكون على بصيرة

بشناسد و در متکلف و دردمند اں حقیقی فرق تواند کرد و او را چنان بصیرت داده باشند که گویا او را از

كانه لقى بذات الصدور - او تكهن بما كان من

راز دلہا آگہی داده شد یا بکہانت دانست آنچه راز پوشیده بود

السّر المستور - و من شرائط الامارة ان يفرّق الامير بين

و از شرطهاے فرماں روائی این است که فرق کند میہ

الورم و الوثارة - و ان یفہم دقائق الامور السیاسیة -

در آماس و فربه شدن بکثرت پیہ و باریکیہاے امور رعیت پروری بفہمد

و یفوق لابہ آرائہ جمیع ارکان الوزارة - وان یعظم رعبه و تنفذ

و بر راے ہمہ وزیران راے او غالب باشد و رعب او عظیم باشد و بیک

احکامه بالاشارة - و ان یقدر علی ضبط الامور و

اشاره احکام او نافذ شوند - و اینکه قادر بود بر ضبط امور و باعتماد تمام

الاخذ فیها بالثقة - و ان یودّیها بالتروّی و المضاء فیها

کارہاے سلطنت تواند کرد - و اینکه امور سیاسیه را چناں ادا کند

علی وجه البصیرة الصادقة - و ان تکون له انوار

که اندروں آں بجزد و در آنہا بوجه بصیرت فرو رود و اینکه ہمچو خضر نورہاے دانش دل او

درایة القلب کالخضر عند اعتیاص المسیر - و عند التّقحّم فی

در راہ ہاے پیچیده و در وقت داخل شدن در راہ ہاے خطرناک از اقتحام

السبل المخوفة من دقائق التدابیر - ولکن کیف یدرکون هذا المقام -

تدبیر ہاے باریک یاور او باشد مگر این مردم چگونه این مقام را بیابند -

و لا یخافون ربهم العلام - و لا یتکلمون بوجه طلیق -

و ایشاں از خداے داننده غیب نمی ترسند - و به روے کشاده گفتگو نمی کنند

و لا ینطقون الّا بعبس و لسان ذلیق - فلذالک یلتبس

کلام نمی کنند مگر چین بر جبیں و به زبان تیز - پس از بہر ہمیں راز

علیهم سرّ الناس - و لا یطیقون ان یزنوا الناس

مردم بر ایشاں پوشیده می ماند و نمی توانند که ہمچو وزن ترازو مردم را

وزن القسطاس - فیتوغرون غضبا علی من یستحق

وزن کنند - پس پر می شود سینه شاں از غضب بر کسیکه

الرحم و یرحمون من ہو کالخناس - یُرِدعون المستحقین

مورد رحم است - و رحم مے کنند بر کسے کہ ہمچو شیطان است - می سپارند اہل استحقاق

لہبا - و یُبطلون البطّالین ذہبا - یحاربُ الله قلوبہم -

را گرمی آتش - و بیکاران و بدروشان را زر می دہند - جنگ می کنند با خداتعالے

و یسرّ الشیاطین ذنوبہم - و الذین یتخیّرون لتادیبہم و تہذیبہم

دلہاے شاں و خوش می کنند شیطان ہا را گناہ ہاے شاں - و آنانکہ در حالت کودکی شاں

فی عہد الصبا - فہم یرغبونہم فی الخمر و الزمر و علی المنادمۃ

براے تادیب و تہذیب ایشاں منتخب می شوند - پس ایشاں براے شراب و مزامیر ایشاں را

علی الرّبی - و یستقرون حِیَلاً لذالک فی اوقات المطر و عند

رغبت می دہند کہ تا بر بلندی کوہ و پشتہ ہا باہم شراب بنوشند - و براے ایں کار در وقت بارش و

ھزیز نسیم الصبا - فیتوقّون من الشراب فی بعض الاوقات -

وزیدن نسیم صبا حیلہ ہا مے جویند - پس اندک از شراب در بعض اوقات می

ثم یزیدون و یداومون و یتشاءون فی مثل ہذہ العادات -

نوشند - باز زیادہ می شوند و بداں ہمیشگی می کنند و درہمیں عادات نشو و نما می یابند -

و یقولون ہل من مزید عند المنادمات - و یجدون الی

و در مجلسہاے شراب می گویند کہ اگر زیادہ است آں ہم بیارید - و سوے کامل

استیفاء اللذات - و کذالک یسوّدون کتاب اعمالہم قبل ان

کردن لذات مے شتابند - و ہم چنیں نامہ اعمال خود را سیاہ مے کنند قبل

یخضرّ ازارہم - و یبقل عذارہم - و یتعوّدونہ یوما فیوما -

ازینکہ سیاہ شود پاجامہ ایشاں یعنی موے زہار بر آیند - و سبز گردد بروت ایشاں - و بر روز عادت

و لا یبالون لعنا و لا لوما - و یزعمون ان الخمر یقوّی

خمر مے کنند و از لعن کسے پروا ندارند - و گمان مے کنند کہ شراب بدنہاے

ابدانہم و یوقظ ثعبانہم - و یُغری علی البغایا شیطانہم -

ایشاں را تقویت می بخشد و مار ایشاں را بیدار می کند و شیطان ایشاں را بر زنان فاسقہ می انگیزد

و يظنون ان الخمر تحط عنهم ثقل الهموم - و تقشع عنهم
وگمان می کنند کہ شراب از ایشاں بار غمہا دور می کند - و بارگران غمہا را
عبأة الغموم - و يقولون انها تفرح البال و تزيل اللغوب
از سر شاں فرو می آرد - و می گویند کہ شراب دل را فرحت می دہد و ماندگی و نیستی
و الاضمحلال - و اذا شربوا فيهذون طول النهار - و
را دور می کند - و چوں نوشیدند پس ہمہ روز بیہودہ گوئی میکنند - و
يصرون علي من لم يذق من الاحباب و الانصار - و
ہر کہ گاہی نہ نوشیدہ است از دوستاں و مددگاراں برو اصرار می کنند کہ
يقدمون اليهم كاسا بايديهم و يسقون بالاصرار
و پیالۂ شراب بدست خود پیش می آرند و بہ اصرار می نوشانند
ما احضر كراهة او بالانقياد - ثم يتعودونها
ہر چہ حاضر کردہ باشد بکراہت یا باطاعت - باز عادت می کنند - و
كل ليل حتى يسقطوا كالجراد - و يجعلون النهار للزينة
ہر شب دور شراب می شود تا بوقتے کہ ہمچو ملخ می افتند - و روز را برائے زینت و لباس خاص
و اللباس - و الليل للكاس - و قد تجمع اليهم في
می کنند - و شب را برائے خوردن شراب و گاہے در بعض شبہا
بعض لياليهم بغايا السوق - و يكرمن و يحظين و تقدم
زنان بازاری می آیند - پس باعزت نشانیدہ می شوند و تواضع
اليهن كوس من الغبوق - فلا يزالون يتعاطون الاقداح
می کنند ایشاں را بشراب شب انگاہی - پس ہمیشہ جام شراب می نوشند
و لا يفارقون الراح - و يظهرون بالقهقهة المراح - و
و جدا نمی شوند شراب را و بقہقہہ خوشی خود ظاہر می کنند - و
يتذاكرون في مدح الملاهي و انواع اللذات - فقد يجري
باہم ذکر می کنند در مدح اسباب لہو و انواع لذات - پس گاہے

الکلام فی اللطف نوع الخمر و قد یدور القول فی مدح
کلام در لطیف تر قسم شراب جاری می شود و گاہے سخن در وصف زنان
المغنیات - و یقول احد الی آلیت ان لا اتزوج الا
سرودگویان باہم می کنند - و یکے از ایشاں مے گوید کہ من سوگند خوردہ ام کہ ہیں
ھذہ البغیّ - و یقول الآخر ان فزت فقد وجدت
زن فاحشہ را بنکاح درآرم - و دیگرے می گوید کہ اگر دریں کامیاب شدی پس ستارہ
الکوکب الدرّیّ - و یتزوجون البغایا فیسری سیرھنّ
درخشاں را بدست آوردی - و در نکاح خود مے آرند زنان بازاری را پس سیرت
فی ولدھن و یصدر منھم الرذائل طبعا لا من الارادۃ
آں زناں در بچہ ہائے شاں سرایت می کند و طبعاً کمینگی ہا از ایشاں صادر میشوند نہ ارادتاً -
و لا یوجد فیھم کامھاتھم خلق حسن و لا رائحۃ من
و ہمچو مادرہائے شاں در اوشاں اخلاق نیکو یافتہ نمی شود و نہ بوئے از
العفۃ و الزھادۃ - نعم یوجد کالبغایا نوع من الجلادۃ
عفت و زہادت - ہاں ہمچو زنان بازاری قسمے از چالاکی در ایشاں یافتہ میشود
مع القرائح الوقادۃ - و حب الزینۃ - و ھوی السیادۃ
با طبیعتہائے تیز و خواہش زینت -
و السیادۃ - فیتکبرون و یھلکون و قل ان یختم لھم
و سرداری - پس تکبر مے کنند و ہلاک مے شوند و کمتر اتفاق افتد کہ خاتمہ
بالسعادۃ - و یبرز اکثرھم علی عادۃ الغمازین والنمامین
اوشاں بر سعادت گردد - و اکثر ایشاں بہ عادت غمازاں و نماماں ظاہر مے شوند
و کالجواری الزانیات متبرجین - متوغرین مستشیطین - و
و ہمچو کنیزان زانیہ عادت خودبینی و خشم و اشتعال دارند - و
بالکبر رقاصین - لا یوجد فی بطونھم الا صدید البخل
از کبر مے جنبند - یافتہ نمی شود در دلہائے شاں مگر ریم بخل

و الغلّ و العناد - و لا یرضون الّا بالتفرقة و الفساد -
و کینہ و عناد - و راضی نمی شوند مگر بتفرقہ و فساد -
لا یصنعون بعباد الله الّا شرّا - و لا یضمرون الّا
نمی کنند با بندگان خدا مگر شرارت - و در دل نمی دارند مگر بدی
ضرّا - یتباهون بفوز الدنیا الدنیة - مع دعاوی
را - فخر می کنند بمراد یابی دنیای ناکاره - باوجود دعوی های
الرهبانیة - یعادون الصدق و بنیه - و یلصقون بمن
قطع تعلق از دنیا - دشمن میدارند صدق را و اهل آنرا - و می پیوندند کسیکه
یناویه - ینبهون علی خطاءهم - ثم لا یندمون علی بادرة
که دشمنی میدارند صدق را - متنبہ کرده می شوند به خطای ایشان - باز پشیمان نمی شوند بر شتابی
ازداءهم - و من تصدّی لاستبراء زندهم - و استشفاف
نکوهیدن خود - و هر که برای برآوردن آتش چقماق شان پیش آید و بتأمل نگریستن
فرندهم - فلا یجدهم الّا سقطا خالیا من خیر الدنیا
خواهد در جوهر شمشیر شان - پس ایشان را از خیر دنیا و آخرت خالی خواهد یافت
و الآخرة - و من اوضع الناس و من اسارى
و از حقیرتر مردم و از قیدیان شیطان
الخناس و من الفئة المفسدة - و کیف کان علی رشد من خرج من رحم الزانیة -
و از گروه فساد کنندگان باشد - و چگونه کسی رشید باشد که ولد الزنا است -
فلا شك ان البغایا قد خرّبن بلداننا - و اضللن
پس هیچ شک نیست که زنان فاحشه ملک ما را خراب کرده اند و جوانان ما را
شبّاننا - و بهن و بأولادهن حق قول نبینا المصطفی - کما
گمراه کرده - و به این زنان و به اولاد شان متحقق حدیث نبوی بظهور آمد
تعلم و تری - و صدق ما قال سیّدنا و نبیّنا فی علامات آخر
چنانکه می بینی و می دانی و راست شد آنچه گفت سیّد او پیغمبر ما در علامات آخری زمانه

الزمان - فان نطفة البغايا قد خامر اكثر ولد و تملأ منه اكثر

چرا کہ نطفہ زنان بازاری با کثر بچگان مخلوط

البلدان - و ما نقصن بل یزددن کمّا و کیفا و خبثا و ضرا

شدہ - و این زنان بازاری کم نشدہ اند بلکہ از روئے کمیت و کم و خبث و ضرر

و کل یوم حالہن جرّا - و ھذا ما قدّر اللہ لھذا الزمان

در زیادت اند - و ہر روز حال شان سوئے کثرت و شدت میرا است - و این آن امر است

و افلح - و طوبی لمن اعرض عنہن و راح - و ویل

کہ خدا تعالیٰ برائے این زمانہ مقدر کردہ است و خوش قسمت کسیکہ ازین زنان اعراض کرد و رفت

للذین تمایلوا علی رغائب الشھوۃ - و مالوا الی ھذہ الفئۃ

پس واویلا بر آن کسان کہ بر مرغوبات شہوت خود را افگندہ و سوئے این فرقہ

الفاسقۃ - بدون نظر الی العاقبۃ - یموتون لاستیفاء

فاسقہ میل کردہ و سوئے انجام کار نظر نہ کردہ - برائے حظ کامل لذت

اللذۃ - و یتلون تلو البغایا کسکاری الحانۃ - و ینھضون

مے میرند - و پس زنان فاسقہ ہمچو مستان شراب خانہ می روند - و پس ایشان

علی اثرھن کجدایا الظبیۃ و اجریۃ الکلبۃ - و یدورون

بر سے خیزند ہمچو بچگان آہو مادہ و پس آہو مادہ و ہمچو بچگان سگ مادہ پس سگ مادہ - و

بھن کما یدرن فی اھواء النفس الامارۃ - وقد سمّاھن

ہمچو این زنان گردش میکنند در خواہشہائے نفس امارہ - و جناب رسول اللہ

رسولنا صلی اللہ علیہ و سلم ظبیۃ الدجال - و قال قد

صلی اللہ علیہ و سلم نام این زنان ظبیۃ الدجال نہادہ است - و فرمودہ است

قدّر خروجھن قدامۃ ھذا الدجال - لینذرن بظھورہ

کہ خدا تعالیٰ مقدر فرمودہ است کہ این زنان فاسقہ ہمچو آہو مادہ خود را آرایندہ پیش

کدلالۃ کثرۃ الفار علی الطاعون الاکال - و السرّ فیہ

از دجال ظہور خواہند کرد ہمچو کثرت موشان کہ بر طاعون دلالت میکند - و راز درین

ان البغایا حزب نجس فی الحقیقة - و یظهرن علی

این است کہ زنان فاحشہ درحقیقت پلید اند - و بہ مردم پاکی و

الناس طهارتهن و نظافتهن بانواع الزینة و الالبسة

نظافت خود را بزینت و لباس و سرخی رخسار و نازکی

و التهاب الخد و النعومة - و هذه دجل منهن

مے نمایند - و این دجل ایشاں است ہمچو دجال

کالدجال و شابهنه باتم المشابهة - فجعلن کارهاص

و این زنان بدجال مشابهت تام دارند پس دجال را بطور

له علامة لهذه المماثلة - ثم ان الدجال لیست

پیش خیمہ قرار دادہ شدند بوجہ این مماثلتے کہ در بیان است - باز

افعاله کالرجال - بل یستر وجهه الکاذب کالنساء و

این ہم سرّ است کہ کارہائے دجال ہمچو مرداں نیست بلکہ دجال ہمچو زناں روئے

یری نفسه کالصادقین لصید الجهال - و یخفی مکائده

دروغ خود را مے پوشد و ہمچو صادقاں برائے شکار جاہلاں خویشتن را می نماید و

کقحبة یخفی شیبها بالادهان و الخضاب و انواع

فریب ہائے خود را ہمچو آں زن پوشیدہ می دارد کہ پیرانہ سالی خود را بمالش دہن

الاعمال - ففی هذه اشارة الی ان للدجال و البغایا

و خضاب وغیرہ اعمال می پوشد - و دریں مثال اشارت است کہ زنان فاحشہ

لسیرة واحدة وهذه الفرقتان تتشابهان فی الحیل و الافعال - و تماثلا

و دجال را در حیلہ جوئی و مکار سازی مشابہت مے دارند - و

فی الافتعال و جذب القلوب بلین المقال - و تری

نیز بہ دروغ گوئی و بہتان تراشی و کشیدن دلہا بنرم گفتگو شابہت شاں باہم واقع است و می بینی

بعض البغایا العجائز تظهر وجهها بالتدهینات و التسویلات

بعض پیرہ زنان فاحشہ را کہ می نمایند روئے خود را بہ روغن مالیدن و خود را آراستن

و التزیینات کالشبان - فیحسب الجاهل وجهها الدمیم
و زینت دادن ہمچو جواناں - پس ناداںے روئے زشت او را ہمچو
کالبدر فی اللمعان - فکل ما تفعل البغی بالمکیدۃ -
ماہ تاباں سے انگارد - پس آں ہمہ ساماں کہ زن فاحشہ بمکر و فریب
و تری جلادتہ کالظبیۃ - کذالک یفعل الدجال و
و ہمچو آہو مادہ چالاکی و سبکی خود سے نماید - ہمچنیں دجال زینت تقوی
یظہر زینۃ التقوی و العفۃ فی بطنہ یغلی
و عفت ظاہر سے کند - و در شکم او شراب
الرحیق - و الوجہ کانہ الصدیق - و یجیب طوائف
جوش سے زند - و رو چناں سے نماید کہ گویا مردیست راستباز - و
الانام - بزینۃ تملق اللسان و اراءۃ التواضع فی
می پوشند و نابینا میکند طوائف انام را بچرب زبانی و نمودن تواضع در
الکلام - فقد وقع ھذہ و ھذا کالمرایا المتقابلۃ
کلام - پس زنان فاحشہ و دجال ہمچو آئینہ ہائے باہم متقابل اند
و فی ھذا اشارۃ اخری من الحضرۃ النبویۃ - وھی ان سیئۃ اذا
و دریں اشارۂ دیگر نیز است از درگاہ نبوت کہ چوں یک بدی بکمال سے رسد
کثرت و کملت و طغت و تموجت فھی تحدث
و زیادہ سے شود و موج می زند پس آں
سیئۃ اخری بالمناسبۃ - التی تحاکی الاولی فی
بدی دیگر را کہ مشابہ اوست پیدا می کند آنکہ بدی اول را در رنگہائے کیفیت مشابہ
الوان الکیفیۃ - و قد جربنا غیر مرۃ ان نساء
سے باشد و بارہا آزمودیم کہ اگر در خانۂ زنان
دار ان کن بغایا فیکون رجالھا دیوثین دجالین
آں خانہ فاسقہ باشند پس مردان آں خانہ دیوث و دجال می باشند

و هكذا وجد تلازمهما من الاولين الى الآخرين -
و ہمچنیں تلازم ایں ہر دو از اولین تا آخرین ہمیشہ موجود ماندہ -
ففكر انكنت من العالمين -
پس اگر عقلمند ہستی دریں فکر کن -
ثم نرجع الى ذكر الملوك و الامراء - فنقول
باز ما سوے ذکر ملوک و امرا رجوع مے کنیم - پس میگوئیم
ما بقى على امراء هذا الزمان ختم و لا حاجة الى الازراء - و
کہ بر رازِ امراء ایں زمانہ ہیچ مہرے نماندہ و ہیچ حاجت عیب گیری نیست -
انهم انقسموا فى زماننا هذا الى اقسام - و تنافوا فى فسق
و ایشاں دریں زمانہ ما بسوئے چند قسم منقسم شدہ اند و در بدکاری و
و اجرام - فنجد بعضهم مشغوفين بنساءٍ و مدام -
ارتکاب مختلف افتادہ اند - پس بعض را تو فریفتۂ زنان و شراب
و بعضهم بالوان طعام - و نشاهد بعضهم مفتونين
خواہی یافت و بعض را سوئے طعامہائے رنگارنگ - و بعض را فریفتۂ

هذا ما رئينا فى بعض ملوك الاسلام - و امراء
ایں آں امور اند کہ در بعض ملوک اسلام دیدہ ایم - و نیز
هذه الملة الذين صاروا كالانعام - قصروا همهم على
در امیران ایں ملت کہ ہمچو چارپایاں شدہ اند - ہمت خود را بر
اللذات - و تركوا حمى الخلافة كالفلوات - ما بقى
لذات بستہ اند و گذاشتند مرغزار بادشاہی را ہمچو بیابان - شغل ایشاں
شغلهم من دون الاصطباح - و لا ذريعة راحتهم
بجز شراب خوردن ہیچ نماندہ - و نہ ذریعہ آرام شاں
من غير الراح - يشربون الكميت الشموس اذا هجب
بجز شراب - مے نوشند شراب تند را چوں ابر از ظہور

[margin: لط ...]

برنات المثانی - و مطلبین الی اغارید الغوانی و الاغانی-
آواز تارہائے چنگ - و قصد کنندہ سوئے آوازہائے زنان خوبصورت
و مستهلکین علی صوت برهرهة من الادانی - و منہم
و سرودہا - و ہلاک شوندگان بر آواز زن درخشندہ از صفائی جلد از کمینہ و کم نژادان - و بعض
الشمس المواطر - و توائی السحب و سوّت بثیمها الخواطر-
باز دارد آفتاب را - و ظاہر شوند ابرہا و بدیدن آنہا دلہا مسرور
و قد فسدت بلادہم من انواع الفتن - و نزلت
شدند - و ملک شان از گوناگون فتنہا تباہ شدہ - و بر رعیت
علی الرعایا الوان المصائب و المحن - المسالک شاغرة
شان گوناگون مصیبتہا و محنتہا نازل شدند - راہہا ترسناک
و القبائل متشاجرة - ما کان لاحد ان یسافر فی بلادہم
اند و قبائل باہم اختلاف دارند - طاقت کسے نیست کہ در ملک شان تنہا
بالانفراد - فینهب او یقتل و لا یدرکه احد للامداد-
سفر کند - پس غارت کردہ بشود یا قتل کردہ می شود و ہیچکس
لا یرون هولاء الی نظام حکام الدولة البرطانیة و
مدد او نتواند کرد - این مردم نمی بینند کہ چگونہ حکام دولت انگریزیہ
حسن صفاتهم و رزانة حصاتهم - و اسالیب سیاستهم
انتظام کردہ اند - و چگونہ بطور ثقہ منشی و آہستگی کارہا مے کنند
و اعاجیب فراستهم - عالجوا کل علیل و ما ترکوا من داء
و طریقہ ہائے رعیت پروری شان و کارہائے عجیب فراست ایشان - ہر بیمار را علاج کردند
دخیل - یدرکون کل مستغیث و معول - و یسعون
و ہیچ مرض اندرونی را نگذاشتند - تدارک میکنند ہر مستغیث و گریہ کنندہ را و سوئے ہر کار
الی کل معضل - و یسوّون کل اَوَدٍ بایدیهم - و
مشکل مے روند - و برابر میکنند ہر کجی را بدست خود - و رحم

الذین یستعذبون السفر الذی هو قطعة من العذاب -
ایشانرا سفر خوش مے افتد آں سفر کہ درحقیقت پارہ از عذاب است -
لیصطبحوا بنساء المغرب و یبصروا بهن نواظرهم و یستوفوا
تا بزنان یوروپ شراب خورند و بہ ایشاں چشمہاۓ خود تازہ کنند و خوشی

یرحمون کل مظلوم بایادیهم - یبدؤن بمائدة - ثم
مے کنند ہر مظلوم را بہ نعمت ہاۓ خود - اول خود بعطیہ آغاز کنند باز
ینتفعون بفائدة - ینفقون فی امور السیاسة کثیرا
فائدہ آں مے بردارند - در امور آبادی رعیت بسیار مال خرچ
من المال - ثم ترجع الیهم اموالهم فی المآل - یملکون
مے کنند - باز آخرکار مالہاۓ شاں سوۓ شاں بازی گردند یعنی
بغرس عودہ بستانا - و باستمالة بجناین جنانا - انظروا
فائدہ بردارند - مالک میشوند بہ نشانیدن شاخے بستاں را و بکوشش کردن و سعے
کیف اهرقوا المال عند دواهی الطاعون - مع اساءة
باغے را - بہ بینید کہ چگونہ بروقت حادثہ طاعون مال خرچ کردند باوجود بدظنی
الظن من الجهلاء و کثرة الظنون - فما کانوا ان یبالوا
جاہلاں و کثرت ظن ہا - پس چناں نبودند کہ پرواۓ
نفسا ابیة - حتی یکملوا رایا و رویة - و کذالک اسعاء
ہیچ سرکش کنند تا بوقتیکہ راۓ و حاجت خود را بتکمیل رسانیدند - و ہمچنیں
طریق سلطان الروم باقاصیه و ادانیه - و ارجو ان
من طریق سلطان روم برعایا اعلی و ادنے می یابم - و امید دارم
لا یتخلف ظنی فیه - و لا شك ان اذکار خیرہ فی
کہ سلطان موافق ظن من باشد و مخالفت آں نباشد - و شک نیست کہ ذکر
العرب سائرة - و محامدہ علی الالسن دائرة - فندعو له
خیر او درعرب مشہور و متعارف است و تعریف ہاۓ او برزبان جاری است - پس

مرج الشباب - فتارةً يُغرّبون و اخری يُشرّقون كالغراب

جوانی را بکمال رسانند - پس گاہے سوئے یورپ ‌می روند و گاہے سوئے ہندوستان چو

و ينسون ممالكهم لفرط الولوع بالشهوات - و اذا دعاتهم

غراب - و از زیادت حرص در شہوات ملک ہائے خود را فراموش میکنند - و چوں وزراء

و نظن فيه ظنّ الخير - فانّ بلاده محفوظة من

برائے او دعا می کنیم و ظن نیک داریم چراکہ ملک او از گزند

الضير - و هو على خير كما نسمع من الروايات - و

محفوظ است - و او بر خیر است مطابق آں روایات کہ رسیده اند و

ما لا نفهم من اموره فناوّل و انما الاعمال

آنچہ حقیقت بعض امور او نمی فہمیم پس تاویل آں می کنیم و

بالنيات - و عليها مدار الجزاء و المكافات - و نری

اعمال وابستہ نیتہا ہستند - و بران مدار پاداش و سزا ست - و مے بینیم

انه تجری على يده حسنات كثيرة و هو خادم الحرمين

کہ بر دست او بسیار نیکی ہا جاری می شوند و او خادم حرمین است

و نوّر الله عيناه ببركة هذه العينين - و للدين

و خدا ہر دو چشم او روشن کرد ببرکت ایں دو چشم - و برائے دین

و حماته وظائف مستكثرة فی حضرة دولته - فهذا

و حامیان دین در دولت عالیہ او وظیفہ ہا بے شمار اند - و ہمیں

هو السبب لاقباله و عظمته و عزته - بيد انا

سبب اقبال و عزت اوست - مگر ما دیدیم

رئينا و شاهدنا ان بعض اركان دولته قوم خائنون

و مشاہده کردیم کہ بعض ارکان دولت او خیانت پیشہ

و ما بقی الارتياب - و كلما جرى عليه من المصائب

اند ہیچ شک باقی نماند و ہر مصیبت کہ بر سلطان آمد پس از قوم بیتر

وزراءہم لفصل بعض المہمات - فیتعللون بعضے

ایشان ایشانرا برائے فیصلہ بعض مہمات بخوانند پس ازکلا پرواہی بلیت و

ولعلّ لعدم المبالات - و یعیشون کالسکاریٰ لا اطلع

لعل دفع مے کنند - و ہمچو مستاں زندگی می کنند از نیک

فاقویٰ اسبابہا ہذہ الاحزاب - فالحاصل انا لا نرمی

اسباب آں ہمیں مردم خائن اند پس حاصل کلام ایں است

السلطان بلائمۃٍ - و لا نذکرہ الا بمدح و حمدۃ -

کہ ما سلطان را نشانہ ملامت ہا نمی کنیم و اورا بجز حمد و ثنا یاد نہ می کنیم

و ندعو ان یہب اللہ لہ ازید من ہذا علم دقائق

و دعاے کنیم کہ ازیں ہم زیادہ خدا تعالیٰ علم باریکی ہاے سلطنت اورا

السلطنۃ - و یقطع مادۃ التغافل من ارکانہ و ینفخ فیہم

عطا فرماید - و مادہ تغافل از ارکان او برد و روح ہشیاری

روح التیقظ و الجلادۃ - و یہب لہ عزما و ہمتا

و چستی در ایشان بدمد - و سلطان المعظم را آں عزم و ہمت

کما یلیق لہذہ المرتبۃ - التی ہی ظلّ الحضرۃ - و قد

بہ بخشد کہ لائق ایں مرتبہ است کہ ظل حضرت خداوند است و عادت

جرت عادۃ اللہ بان غضبہ یحلّ علی الغافلین کما

خداوندی چنیں رفتہ است کہ غضب او ہمچناں بر غافلاں فرود آید کہ

یحلّ علی المجرمین - و یُسقون من کاس واحدۃ من

بر مجرماں فرود آید - و از یک جام ہر دو راے نوشانند

ربّ العالمین - و لا نرید ان نتکلم اکثر من ہذا فی ہذا السلطان -

و ما نمے خواہیم کہ ازیں زیادہ تر درباره ایں سلطان بگوییم -

و قد بلغتنا اخبار فی بعض عمائد دولتہ فنخفیہا تحت ذیل الکتمان - منہ

و درباره بعض ارکان سلطان ما خبرہا رسیدہ اند پس آنہارا بداماں پوشیدگی پوشیدہ می داریم - منہ

لهم عمّا شان و زان - و لا يبالون امور الحلّ و العقد
و به ملک هیچ خبر ندارند - و هیچ پروائے امور حل و عقد نمی دارند
و لا يفارقون النسوان - و لا يخرجون من مغارة و
و از زنان جدا نمی شوند - و از غار بیرون نمی آیند اگرچه
ان اغتالهم عدوٌّ على غرارة - و ما اهلكهم الّا البغايا
دشمن او ایشان را غافل یافته بکشد - و هلاک نکرد ایشان را مگر
و الغبوق مع التغذى بقلايا الجدايا - لا يتوجّهون الى
زنان فاحشه و شراب شب و لازمه آن که کباب بزغاله است - سوئے رعیت
الرعايا و فصل القضايا - و قد كثرت البغايا لشقوة
و فیصل کردن مقدمات متوجه نمی شوند - و برائے بدبختی مردم زنان
الناس فى هذا الزمان - و دُفِعَ رسم الحجاب فصرن
فاحشه درین زمانه بسیار شده اند - و رسم پرده نماند پس برائے
وبالاً للشبان فاَمطن من الوجوه لثامهن - و من
جوانان وبال شدند پس از روها برقع برداشتند و از
الافواه لجامهن - و ترى الناس ينادمونهن على
دهن ها لگام را و مے بینی که مردم به همراه ایشان در
الشراب فى الاسواق - و يتعاطون كالعشاق - و ربما
بازارها شراب مے خورند - و همچو عاشقان با یکدگر تواضع پیاله می کنند
تسقط بغىّ من كثرة الخمر فى وسط السوق و ممر
و بسا اوقات زن فاحشه از کثرت شرابخوری در وسط بازار و گذرگاه مردم
الزمر - فيحملها من عشق عليها كالحمل - و يمشى حاملا
بیهوش مے شود - پس عاشق آن زن او را همچو خران بردارد پس او را برداشته
فى السوق كالنادمين - و الناس ينظرون اليه ضاحكين
همچو نوکران در بازار می رود - و مردم سوئے او می نگرند و می خندند

و لاعنين - و هو لا يبالي لوم اللائمين - فيمرّ بكل سكة -
و لعنت می فرستند - و این پروائے ملامت کسے نمی کند و بهر کوچه بصورت
بهيئة معجبة و كيفية مخزية - العجوز في البطن - و الشابة
عجیبه و کیفیت رسوا کننده می رود - شراب در شکم و زن جوان بر پشت
على المتن - و يبذل في مداوات بغي جهد اسي و تشغفه
و خرچ می کند در علاج زن فاحشه کوشش طبیب و آن زن
حبا فيكون اسرها - و تجذب اليها قواه باسرها - و يستعذب
بدل او فرو می رود و او از روے محبت اسیر او می گردد و کشیده
تعذيبها لالتهاب عذارها - و يصدق زورها مخافة ازورارها -
می شوند سوے آن زن قوتهاے او بتمام و کمال - و شیرین می پندارد عذاب کردن آنرا بوجه
يقرب بها وشك الردى - و لا يتبع سبل الهدى - و يتلاشى
سرخی و افروختگی رخسار آن فاحشه و باور می کند دروغ آنرا ازین خوف که مبادا جدائی اختیار کند از و
الصحة - و يختل البنية - و يترك عقيلته لها - وان التهبت
قریب بهلاکت می رسد و نمی گیرد راه اے هدایت را و صحت درهم برهم می شود و در بنیه اختلال پدید
احشاءها بالطوى - و من علامات القيامة كثرة العاهرات و
می آید و براے آن فاحشه زن گرامی اصل خود را میگذارد اگرچه روده آن از گرسنگی افروخته شود -
قلة الصالحات - و اعلان الفسق و الفجور و عدم المبالاة -
و از علامات قیامت کثرت زنان بدکار و کمی زنان نیکوکار است و فسق و فجور را آشکارا کردن و هیچ
فلا شك ان هذا الزمان زمان هذه السيئات - و لا
پروا نه داشتن - پس هیچ شک نیست که این زمانه زمانه این آفتها است - و هیچ
يتعظ احد بما ناب الناس من الوباء و القحط و غيرهما
کس پند نمی گیرد بدانچه فرود آمد مردم را از وبا و قحط و دیگر آفات - و
من الآفات - و لا يتذكرون ما دهمهم من انواع المصائب
هیچ کس یاد نه می گیرد آنچه فرو گرفت ایشان را از اقسام مصیبتها -

و الوان النوائب - و تجلت لهم العبر فلا يعتبرون فهذا
و رنگا رنگ حادثہا - و ظاہر شدند برائے شان نشانہائے ترساننده پس
من العجائب - يحادون الله و لا يجنحون للسلم -
عجز سید پس این عادت شان از عجائبات است - با خدا جنگ می کنند و سوئے آشتی نمی
و لا يتخذون سبل الصلاح و التؤدة و الحلم - و السر
خمند - و طریقہائے صلاحیت و آہستگی و حلم را اختیار نمی کنند و راز
فی صدور هذه المعاصی و الخطيات - ان الناس قد
در صادر شدن این معصیتہا و خطاہا این است که مردم از خدائے
غفلوا عن الله جليل الصفات - و نسوا يوم المكافات -
بزرگ صفات خود غافل شده اند - و روز مکافات را فراموش کردند
و كفرت القلوب بوجود رب الكائنات - ثم اختلفت الذنوب
و دل شان از وجود باری تعالے منکر شدند - باز گناہان از وجه اختلاف
باختلاف الدواعی و الاسباب - و حدث كل ذنب بمناسبة
اسباب مختلف شدند - و پیدا شد ہر گناه بمناسبت حرکت دہنده
المحرك و الجذاب - فمن اصلی ببلية مجاعة - اضطر الى
و کشنده - پس ہرکه ببلاء گرسنگی گرفتار شد او سوئے کیسه بری
طر و سرقة - و من ثقل حاذه بعيال و دين اضطر الى
و دزدی مضطر گردید و ہرکه پشت او بوجه عیال و قرض گران گردید او
تخلف وعد و احتيال و مين - و من اصبا قلبه حسن
سوئے وعده خلافی و حیله گری و دروغ مضطر شد - و ہرکه دل او خوبصورتی
جارية من الغيد اضطر الى خائنة الاعين وتخبيس العين بالتقوية ونقض
دختری از زنان نرم اندام برد او سوئے خیانت چشمہا و پلید کردن چشم بعادت کاریہا و شکستن توبه
التوبة و العهد و المواعيد - فكذالك فرط فی
عہدہا و وعدہا مضطر شد - پس ہم چنین کوتاہی کرد در امر الہی

تجنب الله كل احد من الفاسقين والفاسقات ـ بتحريك من التحريكات ـ ثم ان للصحبة و المقانا
هر یکے از مرداں بدکار و زناں بدکار بہ تحریکے از تحریکات ـ باز صحبت و آمیزش را
تاثیرات ـ و فی مجالس السوء سموم و آفات ـ و من اختلط
تاثیرہاست ـ و در مجلس ہائے بدی زہرہا و آفتہاست ـ و ہرکہ شر او
شرّه من المخالطات ـ فلا یُرجیٰ برءه الی وقت الوفات ـ
از مخالطت مستحکم گردد پس تا بمردن امید بہتری او نیست ـ
و من ضعف و هرم فی الشر فشرّه قویٌ ـ وشيبه عصيٌ ـ ولا يُصلح
و ہرکہ کمزور و کلان سال در بدیہا شد پس بدی او قوی است ـ و پیرانہ سالی او سرکش از بازماندن و ہیچ
قلبه آسيٌ و لا فلسفي ـ و يموت على الخبث ـ و لا ينزع
طبیب و حکیم اصلاح دل او نتواند کرد و بر خبث خواہد مرد و از گمراہی
عن الغيّ ـ و لا يطوى منشره الى الطيّ ـ فانه وافاه الشيب
باز نخواہد آمد ـ و نامہ اعمال بد او پیچیدہ نمی شود چراکہ بدو پیری نگونسار
المعكس فما كان له نذيرا ـ و ولّى العيش النضير فما خاف
کنندہ آمد پس او را نترسانید و عیش تازہ رو تافت پس از اندک
تا فيها نزيرًا ـ بل زاد ميلانًا الى اموال الدنيا و عقارها ـ
و حقیر کہ باقی ماندہ است ـ بلکہ رغبت او در مال دنیا و زمین آں و جائداد آں و
و ضياعها و نضارها ـ و حدائقها و ثمارها ـ و سكنها و
و زر آں و باغ آں و بر آں و چیزہائے آرام دہندہ آں و آرام
سكينتها ـ و زهرها و زينتها ـ والموت وقف على رأسه ـ وقرب وقت انعاسه
آں ـ و گلہائے آں و آرایش آں زیادہ شد ـ و موت بر سرِ او ایستادہ و نزدیک شد وقت خواب یعنی وقت مرگ
و مع ذالك يودّ ان يكون له كل ما فى الارض من
با وصف آں دوست میدارد کہ ہرچہ در زمین است ہمہ او را حاصل
الخزائن والدفائن والعلوم والفنون ـ والبلاد والحصون ـ و البحار و
شود چہ از قسم خزائن و چہ از قسم دفائن و ہر قسم علم و فن و چہ از قسم شہرہا و چہ از قسم قلعہا و چہ

العیون - و الافراس و الدواب و العمامه و الالقاب - و
از قسم دریاها وچه از قسم چشمه‌ها وچه از قسم اسپ‌ها وچه از قسم چارپایه‌ها وچه از قسم عمامه و
تدابیر الدنیا و علم بواطنها - و حکم الصنایع و اسرارها
القاب وچه از قسم تدبیرهائے دنیا و علم باریکیهائے تدابیر - وچه از قسم صنعت‌ها و اسرار آن و
و مواطنها - و فتوح الغیب - و علاج الشیب - و نسخة الکیمیاء
محل آن و ہرچه از قسم فتوح غیب - و ہرچه از قسم علاج پیرانه سالی وچه از قسم نسخهٔ کیمیا
و العزائم المهلکة للاعداء - و الادویة المطوّلة للحیات - و
وچه از قسم عزائم که ہلاک کننده دشمن باشند - وچه از قسم آن دواها که عمر را بیفزایند - وچه از
اعمال الحب و التسخیرات - ثم انّ بعض العقائد مولدة
قسم عملہائے حب و تسخیر جن وغیره - باز بعض عقائد پیدا کننده بدی مے
للسیئات - و مولدة لخبث العادات - کما ان مشرکی
باشند - و خبث عادت را مستحکم مے کنند - چنانکه مشرکان جامع
الهند جوّزوا النیك علی سبیل الحرام - عند عدم الولد
حرام کاری را روا داشته اند در وقتے که بچه نر نزاید
الذکر و الطمع فی هذا المرام - فیرّغبون نساءهم فی
و امید بود که بطریق حرام کاری زن بچه تواند شد - پس زنان خود را رغبت
اتخاذ الاخدان - لعلّ ولدًا یحصل به و لو بنیوك
حرام کاری می دهند - تاکه بچه حاصل شود و اگرچه بعد از بدکاری‌ها
کثیرة الی برهة من الزمان - و یسمّون هذا العمل
کثیر و زمانه دراز پیدا گردد - و ایشان این عمل حرام کاری را
نیوکا[*] و کان بالحریّ ان یسمّی
نیوک نام نهند - و لائق بود و لائق این است
نُوکا - و قد آكد فی هذا الزمان لهذا العمل القبیح
که این عمل را نوک نام نهاده شود که معنی برجستن خر بر ماده است - و در این زمانه برائے این عمل بدبنیاد آن

[*] اعلم انّ لفظ النیوك قد اُخذ من النیك - اشارةً الی کثرة الجماع فانّ النیوك جمع النیك
بدانکه لفظ نیوک از لفظ نیک اخذ کرده شده است و این اشاره است بکثرت جماع چراکه نیوک جمع نیک است و جمع بر کثرت دلالت

وحثّوا علیه و رغّبوا فیه بالتصریح - و بما ادخلوا هذه

را بسیار تاکید کرده اند و مردم را بداں انگیختند و علانیہ در آں ترغیب داده - و چوں ایشاں ایں

الاباطیل فی الاعتقاد - اضطروا الی ان یرّوجوها و یرقبوا مواقعها رقبة اهلة الاعیاد -

امور باطلہ را داخل اعتقاد خود کرده اند - ناچار مضطر شدند کہ آں را رواج دہند و انتظار کنند موقع آں عمل را ہمچو ہلال عید

و کذالک شاع فی بعض المسلمین بعض العقائد الفاسدة -

می کنند - و ہم چنیں در بعض فرقہ ہائے مسلماناں بعض عقائد فاسده شایع شده اند -

و رُوّجت کرواج الامتعة الکاسدة - فمنها انهم یقولون

و ہمچو رواج یافتن چیزہائے گمنام دریں زمانہ رواج یافتہ اند - پس از آنہا یکے ایں

ان المهدی یخرج علی الناس من المغارة - و یاخذ

است کہ ایشاں می گویند کہ مہدی از غارے بر مردم ظاہر خواہد شد و منکراں

المنکرین علی الغرارة - و المسیح ینزل من السماء - و

خود را در حالت غفلت شاں خواہد گرفت - و مسیح از آسمان بیاید - و

معه ملائکة حضرة الکبریاء - ثم یُحیی الشیخان و الآخرون

با وے فرشتگان خدا تعالے خواہند بود - باز حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی اللہ

من الاعداء - فیقتلهما المسیح و المهدی باشدّ الایذاء -

عنہما و دیگر دشمنان اہل بیت را (بزعم روافض) زنده خواہند کرد پس مسیح و مہدی ایشاں را

و یومئذ یُعطی لکل من کان من الفرق الامامیّة جناحان کجناحی الصقر بما اکلوا لحم صحابة النبیّ

بسخت تر عذاب قتل خواہند کرد - و در آں روز ہریکے را از شیعاں دو بازو ہمچو بازوہائے صقر

بالغیبة - فیطیرون الی السماء لاستقبال المسیح کالملائکة

عطا خواہند کرد بپاداش ایں نیکی کہ گوشت صحابہ رضی اللہ عنہم بغیبت بخوردند - پس ایشاں برائے استقبال مسیح ہمچو ملائکہ پرواز خواہند کرد -

ثم یبتکون اعناق کل من کان من اهل السنة - بما کانوا یُکرمون

باز ہریکے را کہ اہل سنت و الجماعت باشد گردن خواہند زد ازیں جرم کہ

صحابة خیر البریة - و بما کانوا یعادون الشیعة

چرا صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بزرگ می دانستند و ہم ازیں جرم کہ چرا

و لا يدخلون في هذه الفرقة المعصومة المطهرة - و يومئذ

بشیعاں عداوت می داشتند و دریں فرقۂ پاک داخل نشدند - و دراں روز از

لا يسلم من ايديهم و لا يبقى حيا على ظهر الارض الا من

دست اوشاں نہ سلامت خواہد ماند و نہ بر زمین زندہ باقی ماند مگر کسے کہ علی

فضل عليا على جميع الناس علميا و حسبه وصيا - و لامراض

را از ہمہ بزرگتر دانستہ باشد و او را وصی اعتقاد کردہ - و برائے مرض ہائے

الناس اسيا - و آمن بخلافته الحقة من غير فاصلة - و

مردم طبیب انگاشتہ و بر خلافت حقہ او کہ بغیر فاصلہ است ایمان آوردہ

لعن الصحابة كلهم الا قليلا الذين كانوا زهاء خمسة و

باشد و نیز ہمہ صحابہ را لعنت کردہ باشد بجز قلیل کہ بقدر پنج مردم اند - و

كذالك انتصب اهل الحديث لازراء الحنفية و الشافعية

ہم چنیں اہل حدیث برائے ایں کار برپا شدہ اند کہ مردماں حنفی و شافعی و مالکی

و المالكية و الحنبلية - و جهل بعضهم بعضا و قاموا

و حنبلی را عیب گیری کنند - و بعض بعض را جاہل و خطا کار قرار

للتخطية - و قال النصارى انا نحن على الحق الصريح - و

دادند - و نصاری گفتند کہ ما بر حق واضح ہستیم - و ہیچ

لا تنجو نفس الا بدم المسيح - و سينزل المسيح مع

جانے بجز خون مسیح نجات نخواہد یافت - و عنقریب مسیح بہ ہمراہ

الملائكة المقربين - فهنالك ياخذ المسيح كل من كفر

فرشتگان مقرب فرو خواہد آمد - پس در آں وقت منکران خدائی خود را ہمچو

بالوهيته و يذبحه كالقصابين - و يومئذ لا يخلص احد

قصاباں خواہد کشت - و در آں روز ہیچ کس از دست او نرہاند

الا من آمن بالكفارة - و من آمن فنجا ولو كان عبد النفس الامارة -

بجز کسے کہ بر کفارہ ایمان آوردہ باشد و ہر کہ ایمان آورد پس نجات یافت اگرچہ نفس امارہ را غلام باشد

و قال الذين اشركوا من براهمة هذه الديار - ان الدين

و هندوآن این دیار که مشرک اند می گویند که دین دین ماست و باقی

ديننا و الباقون كلهم وقود النار - فالحاصل ان الناس

همه هیزم دوزخ اند - پس حاصل کلام این است که مردم شاخهائے

يمتحنون عيدانهم لفحص - و يموج بعضهم في بعض - و

خود را امتحان مے کنند تا کدام شاخ خمیده می شود - و باهم کشتی مےکنند

يصارعون و يتجاذبون و يرعلون في كل رفع و خفض - و

و باهم کشتی مےکنند و یکدیگر را ضرب شدید نیزه در وقت پستی و بلندی

قد شمروا عن ذراعيهم لهمش و نفض - و ترى طوفان

مے رسانند - و برائے فشاندن درختها بر ریختن آستینهائے خود برچیده اند و

لم ير مثله من آدم الى هذا الزمان - و ترى الناس

طوفانے ظاهر شد که مثلش از آدم تا ایندم یافته نمی شود - و می بینی که مردم

كمصارعين في ذالك الميدان - و كتبوا رسائل و كتبا

همچو کشتی گیران درین میدان حاضر اند - و کتابها و رساله‌ها نوشته اند

لا تعد و لا تحصى - و جاءت كقطرات البحر و حصيات

که خارج از حساب اند - و همچو قطره‌هائے دریا و سنگریزه‌هائے

البرّ و الفلا - و قد اجتمع جميعهم صائلين على الاسلام - و اجمعوا

بیابان اندازه آنها رسیده - و آن همه بر اسلام حمله کنندگان جمع شده اند - و بر بیخ کنی

على استيصاله بالجهد التام - و رموا من قوس واحد

آن بکوشش تمام اتفاق کردند - و برائے زخمی کردن دین نبوی

ليجرح دين خير الانام - فانه نادا دينهم في سائر العقائد

همه از یک کمان تیرها مے گذاشتند - چراکه دین اسلام در همه عقائد

و الاحكام - و ما بقي لديننا حماية الا حماية الكريم العلام -

مخالف عقائد ایشان است - و برائے دین ما بجز حمایت خداوند کریم هیچ حمایت نمانده

و ضاقت علینا الارض لتضایق الایام - فاقتضت غیرۃ
و زمین بر ما بوجہ تنگی ایام تنگ شدہ است - پس غیرت الہی تقاضا کرد
اللہ ان یحکم بینہم و ینزل امرہ بالحق - و یری آیۃ
کہ درین فرقہ ہا فیصلہ فرماید و امر خود براستی نازل فرماید - و برائے
لالتیام الشق المنشق - و یضع الحرب و یوید دینہ بالنور -
التیام راہ شگافتہ شدہ نشانے ظاہر فرماید و از جنگ ہا دست بردارد و با نور
و یجمع جیش آیاتہ بالثغور - فان الاقوام جاءوا جماری -
مدد دین خود فرماید و لشکر نشانہائے خود را بر سر حدہا جمع کند - چراکہ ہمہ قوم ہا بالاتفاق
و تراہم من النہمۃ کسکاری و ماہم بسکاری - و صار
از ہر طرف بمقابلہ دویدہ اند کہ ایشان از شدت حرص ہمچو مستان ہستند اگر چہ شراب نوشان نیستند - و دین در
الدین فی ایدیہم کأساری - و ان اللہ رای اعداءہ اہل
دست ہائے شان ہمچو قیدیان است - و خدا دید کہ دشمنان دین خوب مضبوط
منعۃ و شدۃ - و تظاہر و جمرۃ - و جدۃ و ثروۃ - و
و در مزاحمت قوی اند - و پناہ یکدیگر اند و در حملہ سخت اند و صاحبان مال و دولت و
مکر و حیلۃ - و جلادۃ و ہمۃ - و ایجاد و صنعۃ - و تجربۃ
صاحبان مکر و حیلہ - و صاحبان چالاکی و ہمت و صاحبان ایجاد و صناعت کاری و تجربہ
فی المواد و معرفۃ - و استقلال و تؤدۃ - و تیقظ فی
در خصوصیت و معرفت - و صاحبان استقلال و آہستگی - و بیداری در
الحیل و بصیرۃ - و وجد المسلمین غافلین و وجد فیہم
حیلہ ہا و بصیرت - و دید مسلمانان را غافل و در ایشان سستی و
رخوۃ و ضعفا و قلۃ المعلومات - و الانہماک فی الدنیا
ضعف و کمی معلومات مشاہدہ کرد - و دید کہ مسلمانان در دنیا
و عدم المبالات - و قصور الہمم و اختلال النیات -
غرق اند و ہیچ پروائے دین ندارند - و ہمت ہا قاصر شدہ و نیتہا خلل پذیرفتہ -

و رئ الدين منفرداً كالغرباء - فاعدّ ما يمكّنه من العلوم
و دین را دید کہ ہمچو غریبان تنہا است - پس او در آسمان العلوم و نشانہا
و الآيات في السماء - كما أُعِدّت الحيل والمكائد في الغبراء
طیار کرد و دین را تقویت بخشد ہمچو آں حیلہ ہا کہ در زمین طیار شدہ بودند کہ بہ ہوائے نفس
مخلوطة بالأهواء - و بعث رجلاً من عنده و اصطفاه
مخلوط بودند - و شخصے را از نزد خود فرستاد و درو از روح خود بدمید
من عرشه و نفخ فيه من روحه ترحّماً على الضعفاء -
و رحم بر ضعیفاں کرد - آیا تعجب مے کنید و شکر نمے کنید -
اتعجبون و لا تشكرون - و الى هيئة الزمان لا تنظرون -
و طرف صورت زمانہ نہ مے بینید - و در قول خدا و رسول
و في قول الله و رسوله لا تفكرون - و تضحكون و لا
او فکر نمے کنید و مے خندید و خوف نمے کنید
تخافون - و ترون آيات الله ثم تمرّون كأنكم لا تؤانسون -
و نشانہائے خدا تعالے مے بینید باز چناں مے گذرید کہ گویا
اما خُسفت القمر و الشمس و جُمعا في رمضان - اما
ہیچ ندیدہ اید آیا آفتاب و ماہتاب در رمضان منکسف نشدہ اند و آیا در رمضان
مضت على راس المائة مدة لا قريبا من خمسها و صدق
خسوف و کسوف واقع نشد - آیا نگذشتہ است بر صدی مدتے قریب خمس آں
رسول الله و ما مان - فاروني مجدداً من دوني ان كان
و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دروغ نگفتہ بود - پس بجز من اگر مجددے آمدہ
اتكذبون قول الله و رسوله ولا تصدقون البيان - و لا تخافون المقتدر الديان -
باشد مرا بنمائید - آیا گفتۂ خدا و رسول او را تکذیب می کنید و قبول نمی کنید بیان خدا و رسول را و از
ايها الاعزة ان الزمان قد فسد من كل جهة و جنب -
خدا نمی ترسید کہ قادر و جزا دہندہ است - اے عزیزان زمانہ از ہر جہت و از ہر پہلو خراب شدہ است - و مردم

و احاط الناس کل نوع بجرم و ذنب - فیہ کثرت البدعات

را ہر گونہ گناه ہا گرفته اند بدعت ہا و کارہاے رذیلہ بسیار

و الرذائل و قلت الاخلاق الفاضلة و الشمائل - و صار

شده و اخلاق فاضله و صفات حمیده کم گردیده - و راست

صدق الحدیث کالکبریت الاحمر - و الاخلاص فی التذکیر

گوئی ہمچو کبریت احمر گردیده - و اخلاص در نصیحت دادن مشکل ترین

اشق السیر - و تعود الناس تتبع العثرات و کتمان المآثر

سیرتہا گردیده - و مردم عادت گرفته اند که لغزشہا را مے جویند و

و الحسنات - و کفران الصنیعة و ادحاض المودات -

خوبی ہا را پوشیده می دارند و کفران احسان مے کنند و دوستی را

و عقوق الوالدین و الوالدات و مال الخواطر الی المصافات

باطل مے گردانند و نافرمانی پدر و مادر سیرت شان شده و دلہا از دوستی

من المصافات - و نقضوا عهود المحبة و المواخات - و

بسوئے جنگ میل کرده اند - و عہدہائے محبت و برادری را شکسته اند

اختاروا ما یباین الورع و سیر التقاة - یتمایلون علی

و چیزے اختیار کرده اند که مخالف ورع و سیرت پرہیزگاری است - مے

النساء مکلفین - و لا یحبون الله احسن المحبوبین -

افتند بر زنان و شدت دوستی ایشان در دل مے دارند و با خدا محبت نمی کنند که از

کلفوا بجوار زانیات - و اولعوا باغانی و مغنیات - و تری

ہمہ محبوبان نیکو تر است - دختران بدکار را دل داده اند و شیفته زنان خوبرو

المساجد خالیة من ذاکرین و ذاکرات - و طلبوا فی

سرود گو شده اند و مسجدہا را می بینی که از ذکر کنندگان چه مرد و چه زن خالی افتاده اند

وجوه الغلمان لذة و سرورا - و ترکوا ربنا مهجورا - یتکلفون

[illegible] کودکان لذت و خوشی جستند - و پروردگار ما را بگذاشتند - از بہر دنیا

الكلف للدنيا الدنية و امور الرياء - و يبنى لهم بذل
و کارہاے دنیا و ریاکاری اقسام مشقت ہا می بردارند - و آسان مے کنند
الاموال قصد الاهواء - و يجد كثيرا منهم ضاقت صدورهم
براے اوشان خرچ کردن مال ہا را قصد آرزوہا و بسیارے را از ایشان تنگ
و كثر كبرهم و غرورهم - يضربون نساءهم و حفدتهم على
سینہ خواہی یافت و غرور و تکبر بسیار خواہی دید - زنان و نوکران را بر
ادنى ذنب من التمليح و الاسراخ - و كادوا ان
ادنی قصور زیادہ شدن نمک یا نرم شدن خمیر می زنند و نزدیک
يشدخوهم على ان لم يأتوا عند الطعام بالنقاخ - و ربما
مے باشد کہ سر ایشان بشکنند بریں گناہ کہ وقت طعام آب خنک و
يلطمونهم على ان المباءة ما كنست - او الزرابى ما
خوش مزہ نیاوردہ اند - و بسا اوقات بریں گناہ طمانچہ می زنند کہ جاے
بثثت - او النمارق ما صففت - و يكلحون و يتبسمون و يصلقون
سکونت نروفتہ اند - یا بریں گناہ کہ مسندہا گستردہ نشدہ و بیں برچیں می شوند یا انگہ بالیں ہا بترتیب
و يصرخون كانهم يموتون - و يرفعون الاصوات و من
نہادہ نشدہ و روترش مے کنند - و آواز بلند می بردارند و فریاد مے کنند
الغضب يرتعدون - و يدعون المساكين و كالكلاب
گویا مے میرند و آوازہا بلند مے کنند و از غضب می لرزند و رد و دور می کنند مساکین
يخسئون - و اذا اضطروا اليهم لغرض فيتملقون و لا
را و ہمچو سگاں ترنج می کنند و چوں براے غرضے محتاج ایشان شوند پس بزبان
يخلصون - و ان بطأ خادم فى مجيئه فيضربون حتى
می فریبند و اخلاص نمی کنند - و اگر خادمے دیر کردہ آید پس مے زنند تا حدیکہ
يقرب الحين - و يعاقبون بانى و أين - و يأكلون
نزدیک بموت می رسد - و شکنجہ کنند بدیں سوال کہ کجا ماندی و بکدام سو رفتہ بودی و می خورند نوکران را

الخدام ان لم یحضروا الطعام علی اوقاته - و یمتحنون
اگر طعام بر وقت خود حاضر نکنند - و امتحان گوشت مے کنند و اگر
اللحم و یجنبون علی ایهاته - و یبذون خادما عاقلا
بو گرفته باشد پس پہلو بشکنند - و ناخوش مے بینند حال نوکر را که
ان کان لا یتعود الظلم و الجور - و یتشاءون بظالمہم
ظلم و جور عادت او نباشد - و شگون میگیرند بظالم اگرچه
و ان کان یشابه الثور - یظلمون الارامل و ان کن قریبا
بگاؤ مشابه باشد - ظلم مے کنند بیوه زنان را اگرچه آں ہا
منہم و من جیرانہم - او قریبة و من بنات اخوانہم -
ہمسایه اوشان باشند - یا آں زنہا که برشته قریب باشند و از دختران
و ان کان لاحد منہم اخ او اخان جائعین - فلا یلقمہما
برادران باشند - و اگر یکے را از ایشاں برادرے باشد یا دو برادر که گرسنه
لقمة کالاخوان - وان یراہما قریب من الموت و لدغہما الجوع
باشند پس یک لقمه اوشاں را چو برادران نمی دہد اگرچه بیند که ایشاں از گرسنگی قریب
کالثعبان - و ان جاءت عاهرة فیبتدر فتح الباب -
بموت اند و مار گرسنگی ایشاں را گزیده است - و اگر زن زانیه بیاید پس زودی میکند
و یتلقاها بالترحاب - و ما کان لجار ان یجعل ذراه
کشادن در را - و پیش آید او را بمرحبا گفتن و مجال ہمسایه نیست که به پناه
و یتلمذ بقراه - و ان قطعه الجوع بمداه - یتجشم
او در آید و چشد ضیافت او را اگرچه گرسنگی با کاردہائے خود او را پاره پاره کرده باشد
لاجل الاکابر اکلا - و یهیئ لہم کلما یوکل و لا یراہم
تکلف میکنند از بہر اکابر از روئے خوردنی و از بہر شاں ہر قسم طعام طیار مے
علی نفسه کلا - بل یجمع لہم من جمیع الالوان ماکل -
کنند و نمی بینند ایشاں را برائے نفس خود گراں بلکه برائے شاں از ہمه قسم ہا طعام ہا

و ان هاضت الأكل - و يسوم التكليف فی سُبُل الوباء

طیار مے سازد اگرچہ خورندہ را ازاں ہیضہ شود و بر خود تکلیف برداشتن روا

و لا یُعطی السائل ما حضر من العشاء - و لا ینظر

مے دارد درراہہائے ربا - و سوال کنندہ را آنچہ از طعام شب حاضر باشد نمی

بخُلق سبطٍ الی ذی مجاعة - و یسب السائل و ینهرُ

دہد و ہر کہ گرسنگی دارد بخلق نرم سوئے او نمی نگرد و سائل را دشنام مے دہد و

ان وقف الی ساعة - و لا یری ان السائل جاءه

مے زند اگر تا ساعتے توقف کردہ باشد و نمی بیند کہ سائل نزد او در شب

فی لیل دجی - و قصده علی ما به من الوجیٰ - و

تاریک آمدہ است - و قصد کرد او را باوجودیکہ پایۂ او درد میکرد - و

ظنه مُضیفا یعطی رغیفا - و یخاف ربا لطیفا - فیدّعه

گمان برد کہ او آں مہمانے است کہ نان مے دہد و از خدا تعالیٰ امی ترسد -

من بیته و لا یرحمه مع علمه علی عدم موئل - و

پس دور و دفع می کند او را از خانہ خود و برو رحم نمی کند باوجود این علم کہ

ان کان ما ذاق مُنذ یومین طعم مَأکل - و ما یفکر

او را پناہے نیست - و اگرچنیں باشد کہ از دو روز ذائقہ طعام سچشیدہ باشد

فی ان الغریب این یذهب فی ظلام مسبل - و ما

و دریں فکر نمی کند کہ آں غریب در شب تاریک کجا خواہد رفت و در وقت

یفعل عند تألم و تململ - فالحاصل ان المواسات

درد و اضطراب چہ خواہد کرد پس حاصل کلام این است کہ ہمدردی کم شدہ است و

قد قلت - و مصائب الضعفاء جلّت - و نسی

مصیبت ہائے کمزوراں بزرگ شدند - و فراموشش کرد

المودة و صلة الرحم کل من کان فی المشارق و المغارب

دوستی و صلہ رحم را ہر کہ در مشرق یا در مغرب است و اقارب

وصارت الاقارب كالعقارب - و لاجل ذالك يترك
همچو کژدم ها شده اند - و از بهر همین سبب ترک میکند
من ساقه السغب الاهل و الدار - و يذهب اين
کسے که کشید اورا گرسنگی کسان خانه و خانه را و مے رود هر کجا که
يذهب به الفقر و يدور كيف ادار - و ينفصل عن
محتاجگی اورا مے برد و گردش مے کند هر چه گردش می دهد و جدا مے شود
القربى بكبد موضوضة - و دموع مفضوضه - حتى
از اقارب بجگر پاره پاره و اشکها ریخته شده - تا آنکه
لا يعرف اني فيتوقع - ام اودع اللحد البلقع - و
شناخته نمی شود که آیا زنده است تا انتظارش کرده آید یا نهاده شده در لحد
و يصرخ في الغربة قائلا اين انت يا زوجتي يا
نالی و فریاد مے کند در حالت سفر بدین قول که کجا هستی اے زن من اے پسر
ولدي - و اني اهلكني الدهر و الكون كيف اصل اليكم
من - و مرا ... هلاک کرده است مگر چگونه برسم خالی سوئے
بصفر يدي - ثم يقول يا اسفي على وطني و يفطر
شما بدستم - و باز گوید اے افسوس بر وطن من و منکدل مے
قلبه و هو يجرعه - و لا يكون له احد ان يرثى
شود دل او و او از شرم گفتگو نتواند کرد و اورا کسے نبود که قصه
حكايته على ما يسمع - ثم يسعى بطايره الى وطنه كما
او مسلسل بشنوید - باز بخیر او گرفته سوئے وطن او شتابد
يسعى الاجرد - و لا يستطيع احد عن سيرة - و لا
همچو اسپے که مے دود و هیچکس اورا از رائے او که پوشیده است دریافته
يعينه في استصحاب زوجه و فتاه - و لا يعطي له
نمے کند و مدد نمی دهد اورا در جمع آوردن زن و پسر او و کسے اورا بقلم

نصاب من المال۔ ليكفل زوجه و ابنه في الحال ۔
ضرورت مال نه مي دهد تا زن و پسر خود را همان وقت فراهم
و قد تكون له بنت جاوزت الاعصار ۔ وهي كعاتق
آرد ۔ و گاہے او را دختري مي باشد كه از حد بلوغ تجاوز كرده باشد
في بيته وكادت ان لا تجانس الابكار ۔ فيكون
و او ہمچو كسي در خانه او باشد كه در خانه مادر و پدر از حد جواني گذشته
هذا الرجل صيدا لهذه الافكار ۔ و يموت قبل وقت
باشد و قريب است كه از آن بكر را مشابه شمارد پس اين شخص اين فكرها را شكار مي گردد و قبل
الاحتضار ۔ و يغرق في حلقه ماء عذب و يعتري عليه
از وقت جان كندن مي ميرد و تلخ مي شود در حلق او آب شيرين و فرود مي آيد
عذاب ۔ فيمشي مبهوتا كانه مصاب ۔ و يستدين فلا
برو عذاب پس حواس باخته مي رود گويا او ديوانه است و قرض
يعطون من المال قسطا ۔ وان يكتبوا صكه قطا ۔ و يستوفي السجيل
مي خواهد پس هيچكس او را از مال خود حصه نمي دهد ۔ اگرچه براے ايشان دوباره
و لا يجد اقواتا ۔ كانه ورد ارضا قاحطا ۔ و لا يرى
آن قرض تمسك نوشته و مهر بر قباله ها را وفرستد لا يموت نشود نمي يابد گويا او بر زميني فرود آمد
من جزيل الصنع ۔ و ان يستنفد في شكرهم الوسع ۔
كه در آنجا سخت قحط افتاده است و از گروهي سلوك احسان نمي بيند اگرچه
و لا يشاهد الطول ۔ و لو اطال القول ۔ و لا يجد
به همه طاقت ثناے آنها كند ۔ و نمي بيند احسان را و اگرچه سخن را دراز كشيده باشد
منهم دواء الطوى ۔ و ان نشر من وشي شعره او طوى ۔
و نمي يابد از ايشان دواے گرسنگي و اگرچه جامه رنگين اشعار خود را بگسترد
و كذالك تمتد ليلة المسهد ۔ و لا يبشر الصبح المسفر ۔
يا در نوردد و همچنان شب هلاك كننده او دراز مي گردد ۔ و صبح روشن ظاهر نمي شود

و تبسط علیه لیله جناحها لا تغیب شوائبها - و لا

و بروۓ آں شبے پر خود می گسترد که مکروهات آں پنہاں نمی شوند - و سفید

تشیب ذوائبها - هذا حاله و اخوه المثرت یطمر

نمی شوند گیسوہاۓ آں - ایں حال اوست و برادر او که از ثمرت و

طمور الغزالة - و ینوم الی طلوع الغزالة - لا ترتفع یده

ناز گمراه شده است ہمچو آہوۓ جهد و تا طلوع آفتاب می خسپد

للصلات - و لا ینهض صلبه للصلوٰة - یسعی کالیابوس

و براۓ عطاۓ بخشش ہا بلند نمی شود و نه پشت او براۓ نماز خم می گردد ہمچو

فی غلوائه - و یستر جهالاته بثوب خیلاءه - لا یعلم کیف

مرکب ریل در تجاوز خود می دود و امور باطله خود را بجامه پندار خود می پوشد -

تستطیر صدوع الکبد عند غلبة الحنین الی الوطن و الولد -

نه می داند که چگونه پراگنده می شوند پاره ہاۓ جگر وقت غلبه آرزوۓ وطن و

یصرّ العین فی صرّته - و بها یبرق اسارير مسرّته -

پسر - جمع مے کند زر را در کیسه خود - و باوۓ می درخشد خطوط و علامات

و کذالك یسنّی ابتلاء نجاحه - و یبسط جناحه -

خوشی او - و ہم چنیں بطور آزمایش حاجت او آسان کرده شد و بازوۓ

فیعمی علیه طریق الاهتداء - و یجره شقوته الی العمایة

او فراخ کرده می شود - پس پوشیده کرده می شود بر وۓ راه ہدایت یافتن

و العمیاء - و یظن ان دولته من علمه و دهائه -

و کشید او را بدبختی او بسوۓ بیراہی و گمراہی و گمان میکند که دولت او از علم و زیرکی او ست

لا من [illegible] قسّام الآلاء و النعماء - و یمدح عقله و یقول

نه از طرف قسمت کننده نعمت ہاۓ ظاہر و باطن - و عقل خود را تعریف میکند و

[illegible] - و ما حوی اخوانی ما حویت -

[illegible] خود یافتم - و برادران من آں مال جمع نکردند که من جمع کردم -

و انّی ما آمنتُ بالرسل و تعافیتُ - فلم ما عُذّبتُ ان
و من بر پیغمبران ایمان نیاورده ام و این کار را مکروه داشتم - پس چرا معذب
اجبرمتُ او جنیتُ - و من الجرائم التی کثرت فی المسلمین
نشدم اگر گناه گار شدم یا گناه کردم - و از جملہ گناه ها کہ در مسلمانان بکثرت شده اند
کبر و نخوۃ کالشیاطین - فمن کان یحسب نفسه من العلماء
تکبر و نخوت است کہ ہمچو شیاطین میدارند - پس آنکس کہ خود را از علما مے
یُری مزایا علمه بانواع الخیلاء - و یذکر الآخرین کالمحقرین
پندارد ظاہر مے کند فضیلتہاے علم خود باقسام ناز و تکبر - و یاد میکند دیگران را
المزدرین - و یتوغر غضباً اذا قیل انهم من العالمین - و
مثل تحقیر کنندگان و از غضب افروختہ مے شود چوں گفتہ آید کہ ایشاں از عالمان
یشمخ بانفه انفاً عند ذکر الغیر - و یقول دعوا ذکرہ فانه
ہستند - و بینی خود بلندی می کند از ننگ داشتن وقت ذکر غیر - و میگوید کہ ہیچ ذکر
کالحمار او العیر - ثم یمجد نفسه صلفاً کالمستکبرین - لیعتلق
او مکنید چراکہ او مثل خر است یا مثل گورخر - باز خود ستائی مے کند ہمچو متکبران از راه
به الناس اعتلاق العاشقین - و یتقلب فی الاسالیب - و
لاف زنی - تا بیاویزند بدو مردم ہمچو آویختن عاشقان - و میگردد در اسالیبہا - و
ینخبط فی اسالیب - فیدعی تارۃ انه من الادباء - و لا
کج میرود در راه ہا - پس دعوی میکند بارے کہ او از ادیبان است و نمیرسد
یبلغ شانه احد من البلغاء - و یسئل الاقران کالصبیان
از اہل بلاغت بشان او شخصی رسد - و سوال مے کند ہمعصران خود را از
عن التراکیب النحویة و الصیغة - و یقطع علی الناس
ترکیب ہائے نحویہ و از صیغہ - و برائے خطا گرفتن قطع کلام مردم میکند
کلامهم للخطأ - و یُبدی ناجذیه علی لفظ کالکلاب - و یزعم
و مے نماید دندان پسین خود را از خشم بر اختلاف یک لفظ ہمچو سگان - و گمان میکند

نفسه على الصحة و الصواب - و كذالك يزعم

کہ او بر حق و بر صواب است - و بارے ایں گمان میکند

هذا الرجل مرّة انه من الاطبّاء - و فاق الكل في

کہ او از طبیبان است - و فائق شد ہمہ را در تشخیص مرض

تشخيص الداء و تجويز الدواء - و يبرز طوراً في زيّ الفقهاء

و تجویز دوا - و گاہے ظاہر مے شود در لباس فقیہان - و

و يشير حيناً الى انه ظفر بصنعة الكيمياء - ثم اذا فتن

گاہے سوئے ایں اشارہ مے کند کہ او بر نسخہ کیمیا کامیاب شدہ است

في موطن فرسان البراعة - و ارباب البراعة - فثبت انه

باز چوں امتحان کردہ شود در میدان سواران قلم و صاحبان زیادت در فضل

لا يقدر على ان ينقح الانشاء - و يتصرف فيه كيف شاء

و ہنر - پس ثابت می شود کہ او بریں قادر نیست کہ سخن پاکیزہ تواند گفت

بل يظهر انه اعجم و يضاهي العجماء - و لا يعلم ما الادب

و تصرف کند در انشا بہر طوریکہ خواہد و ظاہر مے شود کہ او ژولیدہ زبان است و

و لا يدري هذه الطريقة الغرّاء - ثم اذا عرض عليه

ہمچو چارپایان است و نمی داند کہ ادب چہ باشد و ازیں طریقہ روشن بیخبر مے باشد باز چوں

المرضى للمداوات كما ادّعى في بعض الاوقات - فما كان ان يفرّق بين السكتة و

بیمار کردہ پیش میکنند برائے علاج - بطابق آں کہ در بعض اوقات دعوی کردہ بود - پس این قدر تمیز او نمی باشد کہ در سکتہ و سبات

السبات - و ربّما يحسب الدقّ لثقة - و انطباق المري

فرق تواند کرد - و بسا اوقات تپ دق را تپ لثقہ گمان میکند - و انطباق مری

ذبحة - و يسمّي السبل سلاقا - و ضيق النفس خناقا - و

را ذبحہ نام مے نہد و بیماری سبل را کہ خارش و سیلان رطوبت وضعف بصر باشد سلاق نام مے

يستعمل في مواضع التسخين كما هو مطفي للحرارة - و مبرّد

نہد و سلاق آں بیماری است کہ غلظت و سرخی جفن و سقوط مژہ در و لازم است - و نام ضیق النفس خناق می نہد و دوا

للمعدة - و یامر بان یوتی المریض کثیراً من الخس و الکافور

محل ہاے گرم کردن بدن آں دواہا استعمال میکند کہ حرارت را فرونشاند و معدہ را سرد میکند و حکم میکند کہ

و الکزبرة - و یحسب له کشك الشعیر اجود الاغذیة - و

مریض را کاہو و کافور و کشنیز بسیار دادہ شود - و گمان میکند آب جو برائے مریض بہترین غذاہا - و حکم

یامر ان یجتنب اللحم و الابازیر الحارة و لا یقرب شیئاً

مے کند کہ بیمار از گوشت و مصالح ہاے گرم و ہر چیزے کہ گرم باشد پرہیز

من الاشیاء المسخنة - فیکون آخر امر العلیل - ان الاورام

کند - پس آخر امر بیمار ایں مے گردد کہ ورم ہائے سرد از

الباردة تحدث فی بدنه من الراس الی الاحلیل - و فی

سر تا احلیل درو پیدا مے شود - و در بعض طبیعت ہا

بعض الطبائع تزید النفخ او یہلك المریض من شدة

نفخ زیادہ مے گردد یا مریض بشدت سعال مے میرد - یا

السعال - او تسکن حرکة القلب فیموت السقیم فی الحال

دل از حرکت خود باز مے ماند و بیمار فی الفور مے میرد - پس

فبمثل تلك الاطباء یکثر القبور و یقل رونق العمارات - و

بہ ہیچو ایں طبیباں قبرہا زیادہ مے شوند و حسن آبادی کم می گردد -

من اطال المکث تحت علاجهم فلابد من المات - و کم

و ہر کہ تا دیر زیر علاج ایشاں بماند ایں ضرور است کہ بمیرد - و بسیار

من اعین فقئوها - و کم من ارجل اعرجوها - و کم من

چشم ہا ہستند کہ ایں طبیباں آنہارا کور کردند و بسیار از پاہا ہستند کہ لنگ کردند

صبیان یجدروا فدفنوهم بخطاءهم - و نجوا من ایدیهم بقناعهم

ایں طبیباں آنہارا بسیار کودکاں اندکہ ایشاں را چیچک و حصبہ ظاہر شدہ بوجہ خطاء ایں

یتمائم المرضی و ان یحبسوا الزرع - و یشربون لبن کل

طبیباں دفن کردہ شدند - و بباعث مردن از دست ایشاں رہائی یافتند - چہ سبب میحو راشند ایشاں را

يبرؤن من غمهم و يقرهم حتى تبكاء الدرّ و تخلى الضرع ـ
بیماران اگرچه بحالت خامی بعد و شدند زراعت را که دمیتوشند شیر هر شیر دار از گوسپند و گاو تا بحدی که کم

ثم يأتيهم الموت بالحسرات ـ و يلعنونهم عند فراق الابناء والبنات ـ
شیرے گرد و بسیار شیر دار و خالی میکنند پستان را ـ باز آن مریضان را بحسرت موت می آید و آن طبیبان را

و قد يدعى هؤلاء الكذابون بانهم يجعلون العاقر ضامنا ـ
در وقت رفتن شدن از پسران و دختران لعنت ها کرده بند ـ و گاهے دعوی کنند این دروغ گویاں که او شان زن عقیمه را بسیار بچه

و الكاذبة ناسيا زانيا ـ و يؤتون الناس بنات و بنين ـ
دهنده میگردانند ـ و گیاهے را که از گوالیدن بازمانده باشد مند میدهند و تا بکوه رسنده میکنند ـ و مے

و ان زنوا الثمانين ـ و يرى الصبي بدواءهم اخوة ـ
دهند مردم را دختران و پسران ـ اگرچه تا هشتاد سال رسیده باشند ـ و کودک بعلاج شان برادران مے

بعد ما كان بعزة ـ و كذالك يقولون انا نكفاء المرض
بیند ـ بعد از آنکه آخری بچه پدر خود بود ـ و هم چنیں این طبیباں مے گویند که ما باز میداریم

من اشتدادہ ـ و نجعل العليل كقتيل بعد انحنائه ـ
مرض را از زیادت ـ و مریض را بعد خم شدن پشت همچو درخت خرما میگردانیم ـ

و من اراد ان يمرو له الطعام ـ و يقوى العظام ـ فلياكل
و هر که مے خواهد که او را طعام هضم شود و استخوان ها قوی شوند ـ پس

معجوننا الكبير ـ و سينظر فى اسبوع التاثير ـ و اذا استعمل
مے باید که معجون کبیر ما بخورد ـ و در یک هفته تاثیر خواهد دید ـ و چون مردم

الناس دواءه و ما رأوا الا النقصان ـ فعلموا ان الرجل
دوائی او استعمال کردند و ندیدند مگر نقصان پس دانستند که دروغ گفته

قد مان ـ واتبعوه اللعنات ـ و كذالك يكذبون و لا يحسبونه سبة ـ و
است ـ و در پیه او می فرستند لعنت ها را ـ چنیں دروغ میگویند و او را فعل دشنام نمی دانند ـ و

بالدجل يجعلون الكذب قبة ـ و كذالك اذا ادعى احد
بدجل خود دروغ را همچو بناے می نمایند که گرداگرد او دیوار کشیده باشند ـ و هم چنیں چوں

منهم انه فقیه و من المحدثین - فثبت فی آخر الامر
دعوی کند یکے از ایشاں کہ من فقیهم و از محدثاں ہستم - پس آخر ثابت می شود کہ
انه جاهل و لا یعلم الدین - و لا یخفی عالم و جهول
او جاہل است و دین را نمے شناسد - و پوشیده نمی ماند دانا و جاہل و
و لا صحیح و مسلول - و انی فی هذه صاحب التجربة
تندرست و مسلول - و من دریں حقیقت صاحب تجربہ ہستم -
و انتقدتهم فوجدتهم کالمیتة - انهم تفردوا فی الدقاریر
و ایشاں را آزمودم پس ہمچو مردہ یافتم - ایشاں در دروغہا یگانہ ہستند
و اغدوا کالبعیر - یاکلون حتی ینقلب علیهم المعدة و
و ہمچو شتر بر بدن غدودہائے دلاعون می دارند - مے خورند تا وقتیکہ معدہ بر ایشاں نگوں شود
ینقضوا علی الفراش - و بعدوا عن الحق و طلابه فلیسوا
و بر فرش مے کشند - و از حق و از جستن حق دور شدہ اند - پس
الیوم کالشمع و لا کالفراش - ترکوا الملة و ما قاله النبی الصبیح
امروز نہ ہمچو شمع ہستند و نہ ہمچو پروانہ ہا - ملت اسلام و گفتہ نبی خوبصورت را
و سقطوا کاذبة تسقط علی جرح یقیح - و اذا غاب عنهم قذرهم
را ترک کردند و ہمچو مگس ہا بر زخم ریمناک افتادند - و چوں پلیدی شاں از ایشاں
فضاقوا لها ذرعا - و ما ملکوا صبرا و لا ورعا - و الله انهم
جدا مے گردد پس برائے آں تنگدل مے شوند - و صبر و پرہیزگاری ہمہ از دست
قد اطاعوا النفس و سلطانها - و تعودوا الشهوات و شیطانها
مے دہند - و بخدا کہ ایشاں نفس و تسلطہائے نفس را تن در دادہ اند - و بہ شہوات و
یبدودون علی ابواب اهل الثروة و الیسار - و الجدة و العقار
شیطان شہوات عادت گرفتہ اند - بر دروازہ ہائے دولتمنداں و توانگراں و زمینداراں
و کم منهم مالوا من صلوة الصبح الی الصبوح - و من العشاء
مے گردند - و بسیارے از ایشاں از نماز فجر سوئے شراب رخ کردہ اند - و از نماز شب

الى الغبوق فى الصُروح - و اشتغلوا من شرح الوقاية

سوے شراب در کوشک ہا - و از شرح وقایہ و ہدایہ رو تافتہ

والهداية - الى العراهر والبغايا والى الدجيق مع التغذى بالقلايا من الجدايا

سوے زنان بدکار سوے شراب بکباب بزغالہ مشغول شدند - و رغبت

و مالوا الى السماع من المحسنات الحذاق - و الموصوفات

کروند سوے شنیدن سرود از زنان خوبرو و ماہر در فن سرود میل کردہ اند آں زنان

فى الآفاق - و اذا قل البعاع - و خف المتاع - و فرالرعاع

در دنیا قابل تعریف شمار کردہ شدہ اند - و چوں متاع کم شد و سرمایہ سبک شد و ہم صحبتان

و فرغ الجراب - و غلق الابواب - نهضوا للوعظ والنصيحة - مع حبالة من اشعار

سفلہ بگریختند و کیسہ خالی شد و درہا بستہ شد برائے وعظ و نصیحت برخاستند با دامی از شعرہائے صوفیان

الصوفية تعوا اليهم ايام الثروة و الجدة - و تراهم فى مجالس الوعظ يتصرخون و يزعمون كبعير اغدّ

تا ایام توانگری بر ایشاں باز آید - یعنی ایشاں در مجالس وعظ می گریند و فریاد میکنند ہمچو شترے کہ بر جسم او غدہ طاعون آید و ایام

و فى القلب يذكر و الجدة - و الدموع فرحت الخد - فالعامة يزعمون

توانگری را در دل یاد می کنند و اشکہا رخسار را ریش مے کنند - و مردم عام

انهم يبكون مخافة يوم المكافات - كما هو من سير اهل التقاء

ایں خیال مے کنند کہ ایشاں از خوف قیامت میگریند چنانکہ عادت پرہیزگاران است

مع انهم لا يبكون الا بفراق الصهباء - و البعد من الندماء

با وجود اینکہ ایشاں از جدائی شراب و زنان خوبرو مے گریند - و بدیں

و بما قل المراح - و كانت كالرويا الراح - فهيج لهم البكاء

سبب کہ خوشی کم گردید و شراب ہمچو خواب شد - پس ازیں گریہ آمد

ما عندهم من الوحشة - لفقد اسباب العيشة - و بما

کہ اسباب وحشت جمع شدند برائے گم شدن اسباب معیشت - و نیز

فقدوا رفقة ايام الرخاء - و ندماء حلقة الصهباء - و

ازیں سبب می گریند کہ رفیقان ایام فراخی را گم کردند و ہم نشینان حلقہ شراب بگریختند

فقال يا لعين علمت هذا وقولك ذالك - فاجاب وارى العجائب - فقال ارونى عالما لا يشرب الخمر او يجتنب الزنا والزمر - وكذالك م

پس گفت اے شیطان ایں کردہ است و آں گفتار تو - پس جواب داد و امر عجیب بنمود - گفت آں مولوی مرا بنما کہ شراب نمے نوشد یا از زنا و سرود م

كان عالم آخر قريبا من قريتى - وكان ينكر برلتى - فشرب الخمر فى مجلس كافر و هو من الاسلام - فلعنه الكافر و لام - وقال ان كان هولاء م

اجتناب می کند - و ہم چنیں یکے دیگر مولوی بود کہ از قریہ من نزدیک بود و از منکران من بود - پس در مجلس کافرے شراب نوشید کہ رغبت اسلام پیدا اشت - پس آں کافر او را

ومع ذالك يحسبون انفسهم كالبدر - ويحبون ان يقعدوا

باوجود این خود را چون ماه چهاردهم میدانند - و مے خواہند کہ مردم اوشان را

من المجلس فی الصدر - ویسمّون انفسهم مولویّین - او

در صدر مجلس بنشانند - و خود را بنام مولوی او فقیه و محدث

فقهاء ومحدّثین - ومن لم ينادهم بهذه الاسماء فيغضبون

مشهور مے کنند - و ہر کہ اوشان را بدیں نام ہا یاد نکند پس برو

عليه سابّين - مع انه لم يبق لهم طبع عربی و لا ذوق

خشم مے گیرند و دشنام مے دہند - باوجود اینکہ ایشان را طبیعت مشابہ اہل عرب نماندہ

ادبی - و انی دعوتهم مرارا وجرّبتهم اطوارا - و عرضت عليهم

و نہ ذوقے از ادب ماندہ - و من بارہا برائے معارضہ ایشان را خواندم و بارہا

کلامی - و اریتهم عذری وحسن نظامی - وقلت هذه آية

تجربہ ایشان کردہ ام - و بر ایشان کلام خود عرض کردم - و فصاحت وحسن نظام خود ایشان

صدقی وحجتی و حسامی - فاتوا من مثله ان کنتم تنکرون

را نمودم و گفتم این نشان صدق من است و حجت من است و شمشیر من است - پس مثل آن

بمقامی - ففرّوا فرار الحبیواة - من اسلحة الكماة - و تعوّدوا

بیارید اگر از مقام من انکار دارید - پس چنان گریختند کہ ماران از سلاح ہائے سواران میگریزند - و

كالنساء اكتحال العين - والتطيب والمشط والحيل بجمع

عادت گرفتند ہمچو زنان سرمہ کردن در چشم و خوشبو را و شانہ کردن را و حیلہ را برائے

العين - و بعضهم يرغبون فی الضفر و الاجماد كالنسوة -

جمع کردن زر - و بعض ایشان رغبت می کنند در بافتن موہا و جمع کردن مرغولہا آنہا ہمچو

ویدهنون خصلتهم و يعطفون كل وقت شعور الجميرة -

زنان - و تدہین مے کنند مرغولہ موہا را و خم مے دہند ہر وقت موہائے آن مرغولہ

ویفرّون فرار الآبق من مجالس العلم - و مع ذالك لا

را - و ہمچو غلام گریزپا از مجلسہائے علمی مے گریزند - و باوجود اینہا

ترى فيهم اثراً من العلم - و اذا دخل مسجدهم احد

نخواہی دید در ایشاں نشانے از علم - و چوں در مسجد ایشاں کسے از غریباں

من الغرباء - و كان يخضب اشعاره مثلاً و يسوّدها

داخل شود کہ موے خود را خضاب مے کرد و سیاہ مے کرد پس برو

بشئ من الاشياء - فصالوا عليه كالكلاب - او ككفّار

ہمچو سگاں حملہ مے کنند - یا ہمچو آں کافراں کہ در جنگ احزاب

غزاة الاحزاب - و ناشوه كالسباع - اللّهمّ الّا ان يُهد

حملہ کردہ بودند - و مے گزند او را ہمچو درندگاں - بار خدایا مگر اینکہ بطور

اليهم شيئاً من المتاع - او يمد الباع بحذاء الباع - انهم

ہدیہ دہد او شاں را چیزے از متاع - یا بمقابلہ دست دست دراز کردہ شود -

قوم ياكلون الضعفاء باللسان - و يفرون من الاقوياء

ایں قومے است کہ کمزوراں را بزبان خود مے خورند - و از زور آوراں ہمچو بزدلاں

كالجبان - و اذا اجترمز احدٌ لِباعٍ - و ارى الكنائن و

مے گریزند - و چوں کسے خود را برایں جمع کرد کہ باد شاں مباحثہ کند - و بنمود کیش ہا را و تیرہا

السهام و الباع - فتفرقوا و لا كتفور الحمر - و غلب

را و دست را - پس مے رمند و نہ ہمچو رمیدن خرہا - و غالب میشود شخصے کہ

من صُبّ عليه على الزمر - فحاصل البيان انهم يهرعون

برو ہی حملہ کردہ شد بر گروہ ہا - پس حاصل کلام ایں است کہ ایشاں می دوند سوئے

الى الغرباء كالطوفان - و لا يُهتال صِباهم الا بمشاهدة الثعبان

غریباں مثل طوفان - و نہ مے ترسد مار خوردہ ایشاں مگر بدیدن اژدہا -

و لا يدارون الا برغيف او صفيحة يعظمون العظام

و مدارات نمی کنند مگر بہ نانے یا کباب کہ بر سیخ کشیدہ باشند - بزرگ میدارند

الرفات - و يكفرون بالذى يُبعث و احيى الاموات - الا يعلمون

استخوانہائے بوسیدہ را - و منکر کسے مے گردند کہ از خدا مبعوث شد و مردگان را زندہ کرد - آیا نمی دانند

ان الوقت وقت نصر الدین و دفع اللئام - و قد دنفت شمس
که این وقت وقت مدد دین و دفع لئیمان است - و بہ تحقیق آفتاب اسلام قریب
الاسلام - بل عادوا الحق لحب الاقارب و اللذات - و آثروا هذه
بغروب شده است - دشمن داشتند حق را ازیں سبب کہ اقارب و عزیزاں را محبت
الدنیا و ما انعقدت من المودات - یبغون عرض هذه الدنیا
کردند - و اختیار کردند ایں دنیا را و آنچه بستہ شد از دوستی ہا - میخواہند مال ایں و
و خطارتها - و یحبون ان ینالوا خشارتها - فالاسف کل الاسف
بلندی مرتبہ آں - و می خواہند کہ باقیماندہ طعام او کہ برخوان باشد ایشاں را رسد - پس سخت
انهم بقوا بعد موت الاکابر کالجلف - و لا خلف بعد السلف -
افسوس است کہ ایں مردم بعد اکابر اسلام ہیچ خم تہی ماندہ اند - و نیست پس ماندہ بعد
یدعون انهم فاقوا الکل فی الفقه و الحدیث و الادب - و
از گزشتگاں - دعوی می کنند کہ اوشاں در فقہ و حدیث و ادب از ہمہ فائق تر اند - و
نسلوا من کل انواع الحدب - و لیس لهم خبر من حقائق الدین -
بر ہر بلندی کمال دویدہ اند - حالانکہ ہیچ خبر از حقیقتہائے دین ایشانرا نیست
و لا نظر فی حدائق الشرع المتین - و ما اعطی لهم قدرة
و نہ نظر بر باغہائے شرع متین است - و نہ اوشاں را قوت دادہ شد کہ
علی ان یکتبوا عبارة غرّاء - و لا قوّة لیفترعوا رسالة عذراء - و
عبارتے روشن بنویسند - و نہ قوت کہ تا بکارت برند رسالہ دوشیزہ را - و
ما اجد احدا منهم یعارضنی فی الاملاء - و یبادرنی فی تنقیح الانشاء
ہیچ کس را ازیشاں نمی بینم کہ با من در املا و در تنقیح انشاء باہم معارضہ کند
و قد قلت لهم مرارا اننی انا المفلق الوحید من کتاب هذه الاوان -
و من بارہا ایشاں را گفتم کہ من از نویسندگاں ایں زمانہ ماہر یگانہ ہستم - و
و المتفرد بعلم معارف القرآن - و لی غلبة علی الاواخر و الاوائل
یکتا در علم معارف قرآن - و مرا بر اولین و آخرین غلبہ است -

و لو جاءنی سحبان وائل کالسائل ❊ فاذا طلبت منهم مبارزاً

و اگرچہ سحبان وائل مثل سوال کنندہ نزد من بیاید۔ پس چوں درین میدان از ایشاں

کلما قلت من کمال بلاغتی فی البیان۔ فهو بعد کتاب الله

ہمہ آنچہ دربارہ بلاغت خود گفتم پس آں بعد کتاب اللہ قرآن شریف

القرآن۔ و انه معجزة جلیل الشان عظیم اللمعان قوی البرهان۔

است۔ و آں معجزہ بزرگ شان دارد و بزرگ روشنی دارد و زبردست

و انه فاق الکل ببیان لطیف و معنی شریف۔ و التزام البرقین

برہان دارد۔ چراکہ او از روئے بیان لطیف و معنی بزرگ بر ہمہ فوقیت میدارد و

فی جمیع مواضعه کبرق ولیف۔ فتاجر الناس فیه فما اروا کمثله

ہمچو آں برق کہ در ہر بار دو مرتبہ می درخشد در ہمہ مواضع خود دو گونہ خوبی حسن بیان و معارف

من شجرة۔ له حلاوة و علیه طلاوة ولا یبلغ وصفه نبت و لو

خوبی را التزام کردہ۔ اختلاف کردند مردم در وے پس نتوانستند کہ مثل او درختے بنمایند۔ برائے او شیرینی است

کمل فی اهتزاز و خضرة۔ و الذی یطلب لمعانه من کلام غیره

و بروے خوشنما و طاحتے است و ہیچ رونقی تازگی و سرسبزی او برانمی رسد اگرچہ در تازگی و سرسبزی بدرجہ

من الکائنات۔ فلیس هو الا کرجل یرید ان یلفو اللحم من العظام

کمال رسیدہ باشد۔ و آنکہ روشنی او از کلام غیرے کہ از مخلوقات است میطلبد۔ پس او مثل آں کسے

المقبورة الرفات۔ فالحق و الحق اقول انه لا یوجد کتاب بین الدفتین

است کہ ودان استخوانہا گوشت بر آوردن میخواہد کہ در قبر کردہ شدند و پوسیدند۔ پس راست میگویم کہ ہیچ کتاب

کمثل کتاب ربنا رب الکونین۔ فکما ان الکمال من کل جهت

در دو طبقہ موجود نیست کہ مانند باشد کتاب پروردگار ما کہ پروردگار دو جہان است۔ پس چنانکہ کمال از ہر جہت

مخصوص بحضرة الکبریاء۔ فکذالک الحسن من جمیع الانحاء

بحضرت باری تعالے مخصوص است۔ پس ہم چنیں خوبصورتی از ہمہ سو خاص

مختص بهذه الصحف الغراء۔ و اما الذی هو دونه فهو

بدیں کتاب روشن است۔ مگر آنچہ سوائے اوست پس آں از عیب و

فی هذا المیدان - فما بارزنی احد و افتقروا کالنسوان - و ما

مقابله کننده طلب کردم - پس هیچکس با من بمقابله بیرون نیامد و همچو زنان پوشیده شدند - و ایشانها

لایخلو من عیب و نقصان - و ان کان کلام النابغة او سحبان - فان

نقصان خالی نیست - اگرچه کلام نابغه یا سحبان باشد - پس اگر مثلا

وجدت مثلا فقرة من کلمات احد منهم کخد ابرق و املس - فتجد

کلام کسے همچو رخسار تابان باشد پس فقره دیگر را همچو بینی خورد و پهن خواهی یافت

فقرة اخری کانف اصغر افطس - ان وجدت لفظا کعین حوراء - فتجد

و اگر لفظے را همچو چشم خوب سیاه در محل سیاهی و خوب سفید در محل سفیدی یافتی -

آخر کناقة عشواء - و ان وجدت مثلا قافیتین متوازنتین کعجیزتی النساء -

پس فقره آخر را همچو ناقه کور خواهی یافت - و اگر دو قافیه برابر یابی همچو دو سرین زنان

فتجد ردیفا کالیة اختل ترکیبها و تحرکت و ما بقیت علی الاستواء - و

پس ردیفے را همچو بند سرین خواهی یافت که از جائے خود جنبیده باشد و بر حالت

ان القرآن یشابه الوجوه الحسان لا تجد ثنایاه الا مزینة بالشنب -

صحت نمانده باشد - و قرآن مشابهت دارد بروهائے خوب نخواهی یافت دندان پیشین او را

و لا خدوده الا مصبیة باللهب - و لا بنانه الا لامعة من الترب -

مگر زینت یافته و بدرخشش آبے - و نه رخسارهائے او مگر دل کشنده بسرخی و نه سر انگشتان او را مگر درخشنده از

و لا خصره الا منطقة بالهیف - و لا حواجبه الا بالجة بالبلج - و

نازکی و نرمی و نه کمرهائے او مگر ازار پوشنده از باریکی - و نه ابروان او مگر روشنی یافته بکشادگی - و نه

لا مباسمه الا زاهرة بالفلج - و لا جفونه الا مسکرة بالسقم - و لا انفه الا ممتدا

آں دندان او که بخنده ظاهر می شوند مگر روشن بکشادن میان آں - و نه پرده هائے چشم او مگر مست کننده به بیماری

بالشمم - و لا جبهته الا آسرة بالطرر - و لا عینه الا معبدة بالحور - فهذه عشرة

خود - و نه بینی او مگر به بلندی گیرنده از بلندی و نه پیشانی او مگر اسیر کننده با طرّه‌ها - و نه چشم او مگر غلام گیرنده است

آراب - یوجد حسنها فی القرآن من غیر ارتیاب - منه

بسیاهی و سفیدی - پس این ده عضو هستند - یافته میشود حسن آنها در قرآن بغیر شکے و شبهتے - منه

كان لهم ان يُطْهِروا من شَوْطهم - او ينثروا بعوة او بعوة من

مجال نماند که چیزے از ننگ خود بنمایند - یا پراگنده کنند خرماے جید یا خرماے ردی

نَوطهم - فحاصل الكلام انهم صاروا فى الشر للشيطان كفئ - و

را از ظرف خود - پس حاصل کلام این است که ایشان در بدی شیطان را همچو سایه

ليسوا من الخير فى شئ - لا يعلمون من دون الجهلات -

شده اند - و به امور خیر هیچ مناسبت نمی دانند بجز امور باطل - و در عادت

و يشابهون السباع فى العادات - و قد اضاعوا مادة المواسات

مشابه درندگان هستند - و ضایع کرده اند ماده همدردی و آمیزش را گویا

و المقانات - كانهم استوطنوا الفلوات - و اذا رؤا احدا صدر

ایشان وطن گرفته اند بیابان ها را اگر بینند که از کسے اندکے کار جهالت صادر شده

منه قليل من الجهالة - فقلّ ان يسعفوا بالاقالة - بل يشتمونه

است - پس کمتر است که او را عفو کنند - بلکه او را بران لغزش دشنام

على ذالك العثار - او به خلوته فى الكفار - و كما ان الفلاحين

مے دهند - یا در کافران داخل مے کنند - و چنانکه زمینداران بر دهات

يقاتلون على قرى و جفان - يحارب هذه العلماء على قِرًا

و شاخهاے انگور مقاتله مے کنند محاربه مے کنند این علماء بر ضیافتها و

و جفان - يتركون الحب للحِبّ - و يؤثرون الربّ على الربّ -

کاسه هاے شوربا - میگذارند دوستی را برادانه و اختیار میکنند عصاره دوائی را بر پروردگار

يتنازعون على الاموات - و ياخذون اثواب الميت من خبث

بر مردگان نزاع ها مے کنند و از خبث نیت پارچه میت میگیرند

النيات - و كل منهم يُرى اللسان حديدة كالعضب - و يبدى ناجذه

و هریک از ایشان زبان خود همچو شمشیر بنماید هم چو شمشیر او فرا نماید دندان پسین خود را

و يحرق نابه من الغضب - و مع ذالك قد خوت كسبهم و لا يبارقهم قطوب

و بساید از خشم دندان را - و با وجود این سخت نامبارک است کسب ایشان و از ایشان جدا نمے شود ترشی ناکامی کارها.

الخطوب - و حروب الكروب - و يلازمهم في جميع عمرهم صفر

و کارزار اندوه‌ها - و در همه عمر ایشان تهیدستی و خالی بودن صحن خانه لازم حال

الراحة - و فراغ الساحة - و كما ان الفلاح يتوفز غضبا على

ایشان مے باشد - و چناں کہ زمیندار بوقت بر کندن نیشکر از زراعت آں

نبش يزري من الريف - و يأخذ النابش و يكسر بعض التضائد

بغضب افروختہ مے گردد - و مے گیرد بر کنندہ را و می شکند بعض استخوانہا

فكذالك ان لم يحسبهم احد بريئين من جريمة فعلوها عدوانا - و ليشهد عليهم ايانا - و يخالفهم بيانا فيضربونه و يسقطون عليه

را - پس ہمچنیں اگر کسے ایشاں را از گناہے کہ بظلم کردہ اند بری نداند و از ایمان بر ایشاں گواہی بدہد و بیان با ایشاں خلف ورزد پس بزنند او را و می افتند

عليه ذرافات و وحدانا - و ان غلبوا عند هذه المحاربات -

برو بہ ہیئت مجموعی یا یک یک می افتند - و اگر در وقت ایں جنگ‌ہا مغلوب

فيندبون شياطينهم في النائبات - و قد علموا ان يجزوا من

شوند - پس شیاطین خود را برائے مدد مے طلبند - و تعلیم دادہ شدہ اند کہ جزا ظلم

الظلم غفرانا - و من الاساءة احسانا - فانهم قوم امروا باراءة

مغفرت دہند - و بپاداش بدی احسان کنند - چراکہ ایں قومے ہست کہ

نموذج الاخلاق - فما اروا الا سير الشرور و الشقاق - فهم

برائے نمودن نمونہ اخلاق - پس ننمودند مگر خصلتہائے بدی و دشمنی - پس ایشاں

الذين سعوا لايذائي و جاوزوا حد الاعطاع - فليت لي

ہماں مردم اند کہ برائے ازیت دادن من دویدند و از حد تیز دویدن تجاوز کردند - پس کاش مرا

بهم اعداء من السباع - يأكلون لحم الغائب و لا يبارزون

بعوض ایشاں از درندگاں دشمناں بودندے - گوشت غائب میخورند و برائے جنگ

للمبارات - كانهم ظباء يخافون حد الظباة - يا حسرة على هذا

بیروں نمے آیند - گویا ایشاں آہوان اند می ترسند تیزی تیغ‌ہا را - اے حسرۃ بریں زمانہ

الزمان ان الامراء رغبوا في الخمر و الزمر و النساء و القمر

کہ امراء ایں زمانہ در شراب و سرود و زناں و قمار بازی رغبت کردند - و

و العلماء الی الکذب و السمر - و ترکوا الحکمة الیمانیة و رضوا

عالمان ایں زمانہ کذب و افسانہ گوئی را اختیار نمودند و حکمت یمانی را ترک کردند و از

بالنواة من التمر - و ما بقی فیهم من دون الکبر و الشمر - والوثب

خرما بخستہ خرما راضی شدند و در ایشان بجز تکبر و خرامیدن از ناز و برجستن و جهیدن

و الطمر - یبغون صوبة من الجمال - و عرمة من الحنطة و الارز

هیچ هنرے نماند - میخواهند کلانتر مقدار سی عدد و یک خرمن از گندم و یک خرمن از

و الحمص و فراغ البال - و ما بقی لهم رغبة فی اعلاء الدین و نبش

ارز و یک خرمن از نخود - و در بلند کردن دین هیچ رغبت ایشاں را نماند و نہ

حشائش الضلال - اُدهقت کئوس رؤسهم من الکبر الی اصبارها

برائے برکندن بیخ گیاہ ہائے گمراہی جوشیدہ در دل ماندہ - پر کردہ شد کاسہ ہائے سر ایشاں از

و اصمارها - و تقاسموا علی حفظ وداد الدنیا و تخیرها و استیثارها -

تکبر تا لب ہائے شاں - و باہم قسم خوردند درباره نگہ داشتن دوستی دنیا و اختیار کردن

و حسبونی من عدا الله کانهم اطلعوا علی ذات صدری - او علموا

آں و مرا از دشمنان خدا تعالے پنداشتند گویا ایشاں بر راز نہان سینہ من مطلع شدند یا رازے

ما خامر سوّی - و رئیتُ منهم ما عرّفنی جهد البلاء - و جرّونی

را دانستند کہ بدل من آمیختہ است - و از ایشاں چیزے دیدم کہ از آں دانستم کہ بلا چہ چیز است و سوئے

الی الحکام و عکفوا لی علی الاصطلاء - فما شتوتُ و ما اصفت الا

حکام مرا کشیدند و بر آتش قائم کردند - پس نہ بر من موسم سرما آمد و نہ موسم گرما

و بقدمهم رسمنت - سلطوا علیّ کل بلغ ملغ المترهبین - لیندعونی

مگر بدواں ایشاں بند بر پائے رفتم - بر من ہر یک احمق دشنام دہندہ را مسلط کردند تا

و ینزغوا فی قومی کالشیطان اللعین - ثم معذالك لا یعتذرون

مرا بسخن خستہ کنند و ہمچو شیطان لعین در قوم من تباہی افگنند - از باوجود ایں عذر نمی خواہند

مما فعلوا - و لا یظهرون الندم علی ما صنعوا - بل زادوا غیّا

از آنچہ کردند - و ظاہر نمی کنند ندامت بر کارے کہ کردہ اند - بلکہ در گمراہی زیادہ شدند

و تصدّوا للمجالدة - و اعرضوا عن السلم والمصالحة - و حقّروني

و برائے جنگ و دشمنی پیش آمدند و از صلح و آشتی اعراض کردند - و تحقیر من کردند

و ازدروني و قالوا جاهل لا يعلم العربية - بل امّي لا يعرف

و گفتند که جاہلے است که عربی را نمے داند - بلکہ ناخوانده است که صیغه را

الصيغة - ثم اذا حملنا عليهم فرّوا كفرار الحُمُر من الضرغام

نمی شناسد - باز چوں باقدام شدید بر ایشاں گذر کردیم پس بگریختند ہمچو گریختن خرہا

او الجبان من السهام - و رأوا منّي ما يرى صبيّ عند حلول

از شیر - یا ہمچو گریختن بزدل از تیرہا - و از من چیزے دیدند که طفلے بروقت فرود آمدن

الاهوال - او عصفور من عقاب اذا انقضّت عليه من قنن

خوف ہا می بیند - یا گنجشک از باز چوں برو افتد از قلہ کوہ ہا - و بودند که گمان

الجبال - وكانوا حسبوني كشاة جلحاء - فمسّهم منّا ناطح فقالوا

مے داشتند نسبت من گویا ہمچو گوسپندے ہستم که بر سر سرون نمی دارد - پس چوں

بقرة قرناء - و من جاءني منهم متسلحا - جعلته مُجلّحا - بما

حس کرد ایشاں را از ما شاخ زنے گفتند گاوے است سرون دار - و ہر که از ایشاں نزد من سلاح پوشیده

اغروا كلابهم على لحم البراء - و انتقصوا الدين بالافتراء - فكان

بیامد - پس اورا ہمچو آں درخت بدحال کردم که اورا چارپایاں چنداں خورند که از و چیزے نماند - چراکه ایشاں

جزاءهم ان يُفشَخوا و يُبسَقوا - او يُطعَنوا و يُبدَعوا - و يريدون

برگشت بے گناہاں سگان خود را بگذاشتند و دین را از افترا نقصان رسانیدند - پس جزاء ایشاں این بود

ان يفوّقوني و كيف هنا فتي - و انّهم الا عوافق - يفسّقون

که زیر نشانہ تازیانہ آوردہ ایشاں را تازیانہا بزنند یا بسنان سخت مجروح کردہ شوند - می خواہند که برتر سازند

الناس و انفسهم ينسون - و يكذبون الصادقين و لا يخافون -

دیگرے از ایشاں بتر ہم - جز این نیست که ایشاں فاسق اند که بوقت شب بر ایشاں کامیاب شدم بے فسق

لا يقومون في الضمار - و يُهدّدون لانهم سبعين منفذا

نسبت می دہند مردم را و خویشتن را فراموش میکنند و تکذیب صادقاں میکنند و نمی ترسند - و رسیدن نمی ایستند

كالنار للفرار - وكانوا اشهدوا الله على كفّ اللسان وعاهدوه
وطیار میکنند همچنان در سوراخ آنچو موش برائے گریختن و بودند که گواه گردانیده بودند خدا تعالے را بر بستن
فما اسرع ما نسوه - وانّ الكبر قد سرى في عروقهم وعظامهم
زبان وعهد کرده بودند بدو - پس چه قدر جلدی در فراموش کردن عهد کرده اند - و به تحقیق تکبر سرایت کرده است
وملأ الشرائين - فما كان لهم ان يمتنعوا ولو حلفوا مُغلّظين -
در رگهائے ایشان و استخوانهائے ایشان و پر کرده است شرائین را - پس در طاقت ایشان نمانده که
وانهم جمعوا بعوثهم لحرب اهل السماء - واغلظوا لنا وتصدّوا
از کذب باز آیند اگرچه غلیظ سوگندها بخورند - و ایشان لشکرهائے خود را بر سرحد جمع کردند تا با اهل آسمان
للاستهزاء - وتجاهلوا بعد العلم وتعاموا بعد البصيرة - فكأنهم
جنگ کنند و ما را دشنامها دادند و باستهزا پیش آمدند - و دانسته جاهل شدند بعد از علم و کور شدند بعد از
قُذفوا من حالق او ماتوا جائعين مع وجود الثمار الكثيرة - فلأجل
بینائی - پس گویا ایشان از جائے بلند انداخته شدند یا در حالت گرسنگی مردند با وجودیکه ثمرها بسیار موجود
ذالك سمّاهم رعاعا وسقطا خاتم الانبياء - بل قال لا يوجد
بودند - پس از برائے همین جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم نام ایشان ردی و فرومایه نهاده است - بل گفته
مثلهم شرًّا تحت بناء السماء - انهم قوم اختاروا الذنوب من جميع
است که از روی مانند ایشان زیر آسمان نخواهید یافت - ایشان قومے هستند که گناهها را از هر پهلو اختیار
الجهات - وما ترى فاسقا الا يوجد فيهم نموذجه بل يوجد
کرده اند - و هیچ فاسقے را نخواهی دید مگر در ایشان نمونه او خواهی یافت بلکه صفات
فيهم صفات السباع والعجماوات - يؤثرون البُرّ على البرّ - و
درندگان و چارپایان در ایشان خواهی یافت - اختیار میکنند گندم را بر نیکی - و
يتركون حبّ الله لحبّة او حليب كالهرّ - ترا فيهم في مواضع
ترک میکنند محبت الهی را برائے یکدانه یا شیر همچو گربه - خواهی دید در ایشان در
الغضب آثار الجنون - ويموتون للاماني باشتات المنون - يمضي
جاهائے غضب نشانهائے جنون - و میمیرند برائے آرزوها بموتهائے مختلف - میگذرد

لیلهم ونهارهم في الغيبة والسب والشتم والاثاوة - وملئت

شب و روز ایشان در غیبت و دشنام دہی و غمازی - و پُر کرده شد سینہ

صدورهم من الغلّ والحقد والعداوة - وتجد السنهم

ایشان از کینه و بخل و دشمنی - و خواہی یافت زبان ایشان ہمچو نیزه ہا

كرماح أشرعت - او سيوف شهرت - او سهام قوّمت - او مُدىً

که سے جنبند - یا شمشیرہا که از نیام بیرون کرده می شوند - یا کاردہا

حُدّدت - او آفة من السماء نزلت - يسجدون امام الامراء

که تیز کرده می شوند یا آفتے که از آسمان نازل شد - سجده می کنند پیش امیران

ويأكلون قحف الفقراء - واذا ذُكر عندهم ان فلانا

و می خورند کاسهٔ سر فقیران - اگر نزد ایشان ذکر کرده شود که فلان شخص

يوقّي العلماء - ويملاء كيس من جاء - وانه من اغنياء القوم

مید ہد علما را و پُر می کند کیسهٔ آنرا که نزد او بیاید و او از توانگران قوم و

وكرام الناس - فسعوا اليه بالعين والراس - وقالوا يا سيدنا

بزرگان است - پس مے دوند سوئے او و می گویند اے سردار ما - تو

انت خير من برء وذُرء فتصدّق علينا واغسلنا من

بہتر از تمام مخلوق ہستی پس بطور صدقه چیزے مارا بده و از چرک دریم

الادناس - واما فقراء القوم فيشربون دماءهم ويلعنون

افلاس مارا پاک کن - مگر محتاجان قوم پس می نوشند خونہائے ایشان و لعنت می کنند

اباءهم - واذا اقتدر احد منهم فاذى الجار وجار - و

بپدران ایشان و اگر یکے از ایشان اقتدار یافته پس ایذا می دہد ہمسایه را و ظلم می کند - و

مارحمهم وما اجار ـ بل اذا افترصته الفرصة يجرّعه من

نه رحم می کند و نه در پناه خود آورد ـ بلکه اگر فرصت داد پس نوشانید او را از

الحميم ـ ولو كان احد سوالوالی الحميم ـ وما امتنع من

آب گرم و اگرچه دوست قریبی باشد و از آمیزش نفاق و نقض باز نماند اگرچه با دوستی

التخليط ولو بالخليط ـ واخرج لهوى النفس فى كل امر طريقا ـ

معامله باشد و برای آرزوی نفس در هر امر طریقه پیدا کرد و نه دوستی گذاشت

ولا غادر ـ شفيقا ولا شقيقا ـ ومن احسن اليه بانواع الآلاء ـ

و نه برادری ـ و هر که از هرگونه نعمتها بروی احسان کرد و نوشانید او را پیاله

وسقاه كاس الايادى والنعماء ـ فما كافأ بالعشير ـ ولو كان

نعمت ها و احسان ها پس پاداش او از وی نداد اگرچه از دوستان باشد یا

زوجا او من العشير ـ وما احسن الى احد بدلو من الماء ـ

از قرابتیان و بیک دلو آب بر هیچکس احسان نکرد بلکه احسان دیگران را

بل استقل جزيل الآخرين من الخيلاء والاستعلاء ـ واذا

از راه ناز و تکبر کمتر شمرد ـ و چون نیکی و احسان از رفیق دید یا تحفه از

رأى جميلا من الزميل ـ او وجد نزلا من النزيل ـ فما شكر له

مهمان یافت پس شکر نکرد او را چنانچه سیرت نیکان است بلکه قبول کرد

كما هو سيرة الصلحاء ـ بل اخذ عابسا وذهب معرضا كالسفهاء

بحالت چین برجبین بودن باز اعراض کرد و همچو کمینه مردم برفت ـ

واذا جاءه ضيف شتاء كان او صيفا فما اكرمه بالخدمة

و چون مهمانی بیاید سرما باشد یا گرما پس بخدمت

وتواضع الجنان ولین اللسان - وما استفسر ابن بابت وما

و تواضع و نرمی گفتگو اکرام آں ضیف نہ کرد - پس ازو دریافت نکرد کہ

اکل بل ضاق ذرعا وصار کالشیطان - واذا صار من اغنیاء

کجا خسپید و چہ خورد بلکہ دل تنگ شد و شیطان گردید - و چوں از توانگران

فیخیب الناس من معارفنا - ولو کانوا من معارف - ھذہ

گردید پس مردم را از عطاہائے خود محروم داشت اگرچہ آں مردم از آشنایاں

حالاتھم - وکاد ان تنعدم جھلاتھم - وانی انا موت الزور

باشند - ایں حالتہائے ایشاں است و قریب است کہ امور باطلہ ایشاں

وحرز المذعور - وانا حربۃ المولی الرحمان - وحجۃ اللہ

معدوم شوند - ومن موت دروغ ہستم و پناہ ترسیدہ و تعویذ ہستم کہ

الدیان - وانا النھار والشمس والسبیل - وفی نفسی

ترسانیدہ شدہ و من حربہ خداوند بخشایندہ ہستم و حجت خدائے جزا دہندہ ہستم

تحققت الاقاویل - وبی ابطلت الاباطیل - وانا الواصف

ومن روز و آفتاب و راہ ہستم - و در من قولہا درست شوند - و بامن ہرچہ باطل بود باطل گشت

والموصوف - وانا ساق اللہ المکشوف - وانا قدم الرسول

ومن وصف کنندہ ہستم یعنی تعریف حق کار من است و مرا وصف کردہ شد یعنی در حق من

التی تحشر علیھا الاموات - ویحی بھا الضلالات - کھر الضحی

پیشگوئی ہا آمدہ و من ساق خدا ہستم کہ گشادہ است - ومن از رسول صلی اللہ علیہ وسلم قدم ہستم کہ مردگان بر و مبعوث خواہند

فلابر من یری - وان اللہ معنا وظلہ ظلیل - وکل رداء نزلنا

شد و ضلالت ہا محو خواہند گردید - وقت چاشت شد پس ہرکہ بینندہ است ببیند و خدا با ماست و سایہ او فراخ گسترده است و ہر چادر کہ ما

جميل - وانا موفقون تواتينا الاقلام - كانها السهام - ومن

خوبست - وما توفیق یافته هستیم و قلم ها با ما موافقت دارند گویا آن تیر ها هستند - و

عارضنا فهو ذليل وليس له على دعواه دليل - ولا يزدهي

هرکه با ما مقابله کرد پس او ذلیل است و او را بر دعوی او هیچ دلیل نیست - و هرگز

عرضنا فانه من نور العرفان - ولا يداس عرضنا فانه

متاع ما ذلیل شمرده نخواهد شد که آن از نور معرفت است - و آبروی ما پامال نتواند شد

من عرض الله وظل عزة ربنا المستعان - ترى يا بني قومي

چراکه او از آبروئے خداست و سایه عزت او سبحانه است - اے پسران قوم من

بعض الشحناء - فانكم لا تستطيعون ان تحاربوا حضرة

اندکے از بغض خود کم کنید چراکه این طاقت شما نیست که به حضرت کبریا جنگ کنید - و ظاهر

الكبرياء - وقد بلجت آياتي وظهرت علاماتي - وان الله

شدند نشانهائے من و پیدا شدند نشانی هائے من و خدا تعالے بخاک چسپانید

ارغم المعاطس بآي السماء - واقتاد الشوامس بسوط

بینی ها را به نشانهائے آسمانی و مطیع کرد اسپ هائے سرکش را بتازیانه روشنی دست

بروق اليد البيضاء - وترون خيلنا تشلن على العدا

درخشنده - و دیده آمد که اسپان ما هم برد اشته بر دشمنان چنان افتادند که باز بر گنجشکان

كالبازي على العصفور - او الصقر على الغراب المذعور -

افتد یا همچو صقر که بر کلاغ هیبت خورده سے افتد پس ایشان دهن خود را بستند و

فركنوا الى الاحجام - وكفوا السنهم من استخفاف خير الانام -

سوئے آن میل کردند و زبانهائے خود از هتک رسول صلی الله علیه وسلم باز داشتند

فسر فی الارض هل تری من قسیس یطلب الآیات - او ینکر
پس در زمین سیر کن آیا هیچ پادری می بینی که نشانها طلب می کند یا در میدان ایستاده
قائما فی المیدان باعجاز نبینا خیر الکائنات - کلا بل مات
انکار معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مے کند - هرگز نیست بلکه منکران بمردند و
المنکرون وقبر المکذبون - وقد اری الله آیاته قریبا
تکذیب کنندگان در گورها داخل شدند - و خدا تعالے قریب به صد نشان
من مائة او تزید - واعطی المسلمون لفتح حصون الکفر
ظاهر نمود یا زیاده ازین - و برائے فتح قلعہ ہائے کفر کلیدها مسلمانان را داده شد -
المقالید - الیوم یئس الذین کانوا یصولون علی الاسلام -
امروز از ناکامی خود آں مردم نومید شدند که بر اسلام حمله میکردند و حربه خدا تعالے
واذاب لحمهم حربة الله فصار عظامهم کالعظام - وکان
افترا کنندگان را بگداخت پس بزرگان اوشان همچو استخوانها شدند - و نزد پادریان
للقسوس من المال ما یبطرهم - ومن الاحتیال ما یحرضهم
مال آں قدر بود که شادان و متکبر مے کرد و حیله گری آں قدر بود که
والقوم احضروا لهم ما فی یدهم - وقدموا لهم ما فی
برائے مجادله گرم مے نمود - و قوم عیسائیاں هرچه در دست شان بود
بلادهم - وکان المسلمون قد عجزوا عن الاعتراضات الفلسفیة
برائے شان جمع کردند - و هرچه در شهر شان بود پیش آوردند و مسلمانان از اعتراضات
والشبهات الطبعیة - ومشایبة علماء المسیحیة - ورغبتهم
فلسفیه و شبهات طبعیه و نکته چینی هائے پادریان تنگ آمده بودند - و رغبت شان

فی تلویث ذیل العصمة النبویّة۔ وتتبع عثرات رسول الله

در آلوده کردن دامن پاک نبی علیه السلام و بغیبت لغزشها در گرفتن عیبهای رسول الله

وکسر شان الصحف الرحمانیة۔ وکان کل ذلک کسیل

صلی الله علیه وسلم و کسر شان قرآن شریف ۔ و این همه سیلابی مهلک بود که

جراف اهلک کثیرا من الناس۔ وفشأت کل نفس من

بسیاری از مردم بکشت ۔ و هر یک نفس از انواع وساوس بسیاری بچه ها

انواع الوسواس و ارتاعت القلوب۔ و اشتدت الکروب۔

پیدا کرد۔ و بترسیدند دلها۔ و سخت شد سختیهای قسمهای کارها ۔ و

ودار الشیطان حول ایمان المسلمین۔ و اراد ان یخرج من

شیطان گرد ایمان مسلمانان بگردید و بخواست که از سینه او شان نور

صدورهم نور المؤمنین۔ وقصدهم بفضته و قضیضه۔

مومنان بیرون آرد۔ و قصد ایشان کرد بسیم خویش و آب

وسمره و بیضه۔ وآجله وعاجله۔ وفارسه وراجله۔ وصارمه

سفید خویش روان۔ و نیزه های خود و شمشیرهای خود و مال بعد از دیر

وذابله۔ ورامحه ونابله۔ واشتد زحفه علیهم۔ وکل کمی

آینده و مال جلد آینده و سوار او و پیاده او و مرد پر جلد خود و مرد لاغر خود و نیزه

نهض الیهم۔ وکاد ان ینأشوا ویمضغوا تحت اسنانهم۔ و

زننده خود و تیرانداز خود و لشکر او بر ایشان سختی ها کرد۔ و هر سوار برخاست سوی ایشان و قریب شد که ریزه

ویمزقوا بسنانهم۔ وکانوا فی ذلک متردّدین مبهوتین۔ و

ریزه کرده شوند و خاییده شوند زیر دندانهای ایشان و پاره پاره کرده شوند بنیزه های ایشان۔ و بودند درین حال تردد کنندگان مبهوت صورتها